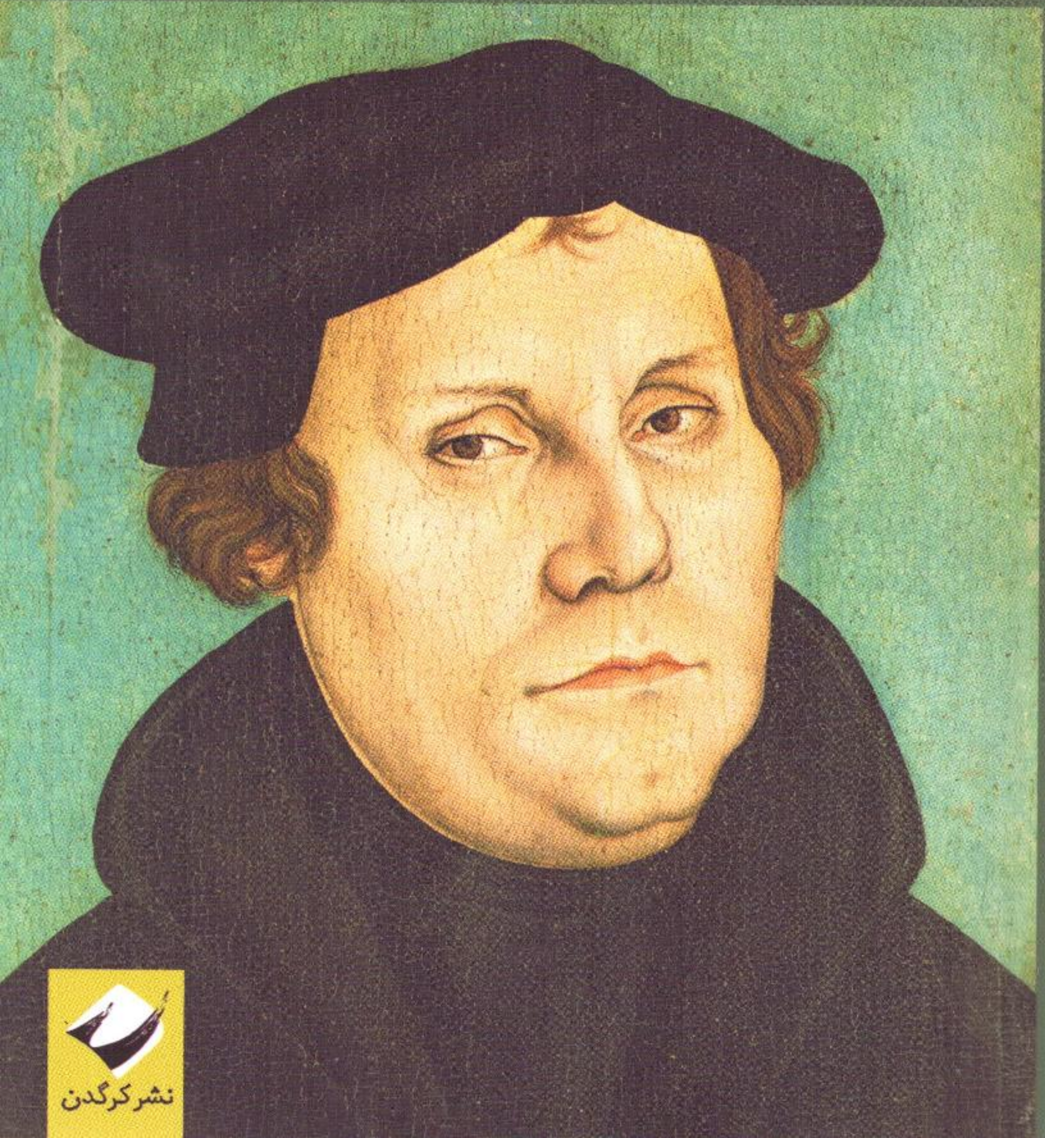
آزادی مؤمن مسیحی

و چند اثر کوتاه دیگر

مارتین لوتر

ترجمهٔ محمد صبائی



نشر کرگدن

نوشته‌های حاضر نمایی کلی از مسئلهٔ مهم نجات و راه رسیدن به آن در الاهیات مارتین لوتر عرضه می‌کنند. مسئلهٔ لوتر این است که چگونه می‌توان از قیدوبند شریعت، گناه و مرگ آزاد شد و نجات یافت. از نگاه او، شریعت، گناه و مرگْ زنجیرهایی‌اند که ما را از رسیدن به آزادی و نجات بازمی‌دارند. آنچه لوتر در نقد و رد شریعت می‌گوید انکار کارایی و تأثیر آن در حصول آمرزیدگی و نجات است. انکار این کارایی و تأثیر، تأکید بر این اصل اساسی است که انسان نمی‌تواند در معامله‌ای سرراست، اعمالِ شرعی انجام دهد و درمقابل، مزد طلب کند.

***

عالی‌جناب لئو، ای پدر اقدس،

... به سخنان آن گناهکارانی گوش ندهید که وانمود می‌کنند شما انسان نیستید، بلکه شخصی نیمه‌خدایید، به‌گونه‌ای که می‌توانید هرآنچه را می‌خواهید دستور بدهید و لازم بدانید. چنین چیزی درست نیست و شما هم چنین قدرت خارق‌العاده‌ای ندارید. شما بندهٔ بندگان‌اید، و بیش از تمام انسان‌های دیگر در جایگاهی بسیار پست و خطرناک قرار دارید. فریب کسانی را نخورید که وانمود می‌کنند شما سرور عالم‌اید. به هیچ‌کس اجازه ندهید تصور کند که اگر مرجعیت شما را قبول کند مسیحی خواهد بود، و یاوه‌گویی کند که شما بر بهشت، جهنم و برزخ قدرت دارید. این افراد دشمنان شما هستند که می‌کوشند روحتان را نابود کنند.

مجموعهٔ دین‌شناخت - ۱

9 786226 420808

۴۵۰۰۰ تومان

این کتاب ترجمه‌ای است از:

"The Freedom of a Christian", "Two Kinds of Righteousness", "A Brief Instruction on What to Look for and Expect in the Gospels", "Preface to the New Testament 1546", "A Commentary on ST. Paul's Epistle to the Galatians (selections)"

سرشناسه: لوتر، مارتین، ۱۴۸۳ - ۱۵۴۶م.
Luther, Martin
عنوان و نام پدیدآور: آزادی مؤمن مسیحی/ مارتین لوتر؛ ترجمهٔ محمد صبائی.
مشخصات نشر: تهران: نشر کرگدن، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص.؛ ۲۱/۵×۱۴ س‌م.
شابک: 978-622-642080-8
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: مسیحیت -- کلام -- متون قدیمی تا ۱۸۰۰م.
موضوع: Theology -- Early works to 1800
موضوع: لوتری (مذهب)
موضوع: Lutheran Church
شناسه افزوده: صبائی، محمد، ۱۳۶۶ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره: BR۳۳۱
رده‌بندی دیویی: ۲۳۰/۴۱
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۷۳۶۷۸۵۳
وضعیت رکورد: فیپا

آزادی مؤمن مسیحی

و چند اثر کوتاه دیگر

مارتین لوتر

ترجمهٔ
محمد صبائی

نشر کرگدن

www.kargadanpub.com
telegram.me/kargadanpub
instagram.com/kargadan.pub

نشر کرگدن

مجموعهٔ دین‌شناخت ـ ۱

آزادی مؤمن مسیحی و چند اثر کوتاه دیگر
نویسنده: مارتین لوتر
مترجم: محمد صبائی
ویراستار: پریا عباسی
ویراستار فنی: زهرا اسحق‌زاده
مدیر هنری: سحر ترهنده
ناظر چاپ: علی محمدپور
لیتوگرافی: نقش سبز
چاپ و صحافی: زعفران
شابک: ۸-۸۰-۶۴۲۰-۶۲۲-۹۷۸
چاپ اول: ۱۴۰۰
تیراژ: ۷۰۰ نسخه
قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمهٔ مترجم فارسی ۱
آزادی مؤمن مسیحی ۷
دو نوع برائت از گناه ۶۱
تعلیمی مختصر در باب اینکه باید در اناجیل چه چیزی جست و چه
چیزی چشم داشت ۷۳
مقدمه بر عهد جدید ۸۱
(گزیدهٔ) تفسیر رسالهٔ قدیس پولس به گالاتیان ۸۹

تقدیم به عزیزانم زهره و ابراهیم
به پاس سال‌ها محبت و حمایت بی‌دریغ
– م.ص.

مقدمهٔ مترجم فارسی

هدف از گردآوری و ترجمهٔ نوشته‌های مجموعهٔ حاضر، ارائهٔ نمایی کلی از مسئلهٔ مهمِ نجات و راه رسیدن به آن در الاهیات مارتین لوتر است. نجاتْ غایت قصوی و مَسئلهٔ کانونیِ دین مسیحی است. عیسی مسیح نیز از برای تحقق همین نجات بود که ظهور کرد؛ یعنی به جهان آمد تا انسان‌ها را از قیدوبند شریعتِ محکوم‌کننده و مرگِ محتوم و قدرت گناه آزاد کند و چونان مخلوقاتی جدید به نجات برساند. عیسی مسیح هم راه رسیدن به نجات است و هم خودِ این نجات؛ چه مؤمن با ایمان به او در صراط مستقیمِ نجات گام برمی‌دارد و غایت حیات خویش را در همانندی با او در مرگ و رستاخیزش می‌داند.

باری، حال که در معرفی الاهیات لوتر آثاری به زبان فارسی می‌بینیم، شاید بتوان اندک‌اندک با برداشتن گام‌هایی کوچک، نظیر ترجمهٔ کنونی، با آثار خودِ لوتر مواجه شد. ترجمهٔ حاضر نیز هدف و ادعایی ندارد جز اینکه، چنان‌که گفتیم، خوانندهٔ فارسی‌زبان را با یکی از مسائل مهم الاهیات لوتر آشنا کند و فتح بابی باشد برای آشنایی و فهم بیشتر این شخصیت مهم و تأثیرگذار.

چهار نوشتهٔ نخست را از مأخذ زیر برگزیده‌ایم:

Martin Luther's Basic Theological Writings, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989.

و مأخذِ نوشتهٔ پنجم نیز این اثر است:

Martin Luther, Selections From His Writings, Ed. by John Dillenberger, USA, Anchor Books, 1961.

وجه گزینش این نوشته‌ها آن بود که جملگی، تا حد زیادی، از این مسئله سخن می‌گویند که چگونه می‌توان از قیدوبند شریعت، گناه و مرگ آزاد شد و نجات یافت. خلاصه‌وار می‌توان گفت سخن لوتر در این نوشته‌ها آن است که شریعت، گناه و مرگْ زندان‌ها و زنجیرهایی‌اند که ما را از رسیدن به آزادی و نجات بازمی‌دارند. راه خلاصی از آنها ایمان به عیسی مسیح است و راه شناخت عیسی مسیح نیز *انجیل* است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت نوشته‌های مجموعهٔ حاضر حکایت از مسئله و دغدغه‌ای واحد دارند: چگونگی رسیدن به آمرزیدگی و نجات. توضیح اینکه لوتر در این نوشته‌ها می‌گوید انسانِ گرفتار در قیدوبند شریعت، گناه و مرگْ ناتوان از آن است که خود را آزاد کند و به نجات برسد. راه‌حل او چنین است: ایمان به مسیح. چرا ایمان؟ و چرا مسیح؟ تأکید لوتر بر ایمان درحقیقت تأکید بر این است که آدمی در طلب نجات نباید بر خود و داشته‌ها و کرده‌هایش اتکا کند، بلکه باید خاضعانه و با قلبی تزلزل‌ناپذیر ایمان بیاورد؛ یعنی به فعل نجات‌بخش خدا که در مسیح محقق شده اعتماد کند و خود را به آن بسپارد. ایمان موجب می‌شود فرد از خویشتن برون شود و در مسیح و با مسیح زندگی کند. او در ایمانْ با مسیح متحد می‌شود، چنان‌که داشته‌های خویش را به مسیح می‌دهد و داشته‌های او را از آنِ خویش می‌کند. مسیحْ گناه و مرگ مؤمن را از آنِ خویش می‌کند و برائت و حیات جاودان را به او می‌بخشد. این است قدرت ایمان!

لوتر ازآن‌روی چنین بر ایمان تأکید می‌کند که در مسئلهٔ رسیدن به آمرزیدگی و نجات، اولویت و تفوقِ فعلِ خدا در مسیح را بر فعل انسان حفظ کند. آمرزیدگی و نجات حاصل سهم‌گذاری انسان و خدا در تعامل آنها نیست. آمرزیدگی و نجات دهش و بخشش خداست و انسانِ تائبِ طالبْ آن را فقط از عیسی مسیح دریافت می‌کند. انسان انسان است و خداست که خداست. خداست که آمرزش و نجات عطا می‌کند، و انسان نباید بتواند برای خود و دیگران خدایی کند.

لوتر ارزش و اهمیت شریعت را انکار نمی‌کند. آنچه از نظر او مردود است ازجمله تفاخر، اتکابه‌نفس و طلب‌کاری‌ای است که شریعت در متشرعان ایجاد می‌کند تا به‌سبب اعمالی که انجام داده‌اند در پیشگاه خدا با اتکا به کارنامهٔ اعمالشان آسوده‌خاطر سر برافرازند وطلب اجر کنند. شریعت و ایمانْ انسان را به‌شیوه‌هایی متفاوت بار می‌آورند.

شریعت از انسان متشرعی می‌سازد که در معاملت با خدا سهم خویش را ادا می‌کند و مزد و ثواب به‌حق خود را می‌طلبد. ایمان اما از انسان مؤمنی می‌سازد که بنای رابطه با خدا را بر توکل و محبت استوار می‌کند و آمرزیدگی و نجات را یکسره به خدا وامی‌گذارد. متشرع طالب اجر است و مؤمن طالب آن که در مسیح یافته آید و با او از گور برآید. متشرعْ مقهورِ هراس از جسم، ابلیس و مرگْ در محبسِ احکام شرع پناه می‌گیرد و امان می‌جوید. اما مؤمن ازآن‌روی که جسم خویش را با مسیحِ مصلوب بر صلیب آویخته و با جسم مسیح در گور مدفون کرده و در رستاخیز مسیح چونان مخلوقی جدید قیام کرده است، از شر و مکر و قهر جسم و ابلیس و مرگ پیروزمندانه برگذشته و به ساحت روح فراز آمده است. او اینک از این سه برکنار نیست، اما چون از آنها آزاد شده، در مواجهه با آنها مقهور و مغلوب نیست، بلکه پیروز است.

آنچه لوتر در نقد و رد شریعت می‌گوید انکار کارایی و تأثیر شریعت در حصول آمرزیدگی و نجات است. انکار این کارایی و تأثیر، تأیید و تأکید بر این اصل اساسی است که انسان نمی‌تواند در معادله و معامله‌ای ساده و معلومْ اعمالِ شرعی انجام دهد و درمقابلْ مزد طلب کند. آمرزیدگی و نجاتْ اجر و مزد اعمال انسان نیست، لطف و مرحمتی است که بدون در نظر گرفتن اعمال انسان و استحقاق او به او عطا می‌شود؛ که اگر رسیدن به آمرزیدگی و نجات مطابق معادله و معاملهٔ انجام عمل در مقابل دریافت اجر باشد، آنگاه، چنان‌که پولس می‌گوید، آمرزیدگی و نجات دیگر لطف نیست و مزد مستحق است و بدین‌سان، فعل محبت‌آمیز و فیض‌بخش خدا بی‌ارج و بلکه انکار شده است.

در باب آمرزیدگی و نجات نکتهٔ مهم دیگری هم هست که باید به آن نظر کرد: این خدا بود که گام نخست را برای آمرزیدگی و نجات انسان برداشت و بر هرگونه فعلی، حتی ایمان آوردن و محبت به او، از جانب انسان پیش‌دستی کرد. پولس و یوحنا گواه این سخن را آن می‌دانند که خدا پسر خویش را در زمانی که مؤمن و محب خدا نبودیم به جهان فرستاد تا با مرگ بر صلیبْ کفارهٔ گناهان ما را بدهد و ما را از گناه بری کند. بدین‌سان، خدا بود که سنگ بنای ایمان را گذاشت و امکان ایمان آوردن ما را فراهم کرد. حال که چنین است، برای طالبانِ آمرزیدگی و نجات کاری نمی‌ماند جز گشودگی وجودی به روی این اقدام و سپردن راهی که

خدا آن را فرارویشان گذاشت و گشود. و این همان ایمان آوردن است. تکیه بر اعمال شرعی و سنت‌ها و آیین‌های بشرنهاده برای ایجاد راهی به‌سوی آمرزیدگی و نجات خطاست؛ زیرا فعل فیض‌بخش و رحمت‌آمیز خدا را پس زده‌ایم و برای افعال خویش به کارایی نجات‌بخش قائل شده‌ایم.

اما چرا مسیح؟ برای پاسخ باید دانست مسیح کیست. مسیح در *انجیل متی* ۲۸:۲۰ خود را چنین می‌شناساند: «پسر انسان نیامده است تا او را خدمت گزارند، بلکه آمده است تا خود خدمت گزارد و جان خویش را از برای خیل مردمان فدیه دهد». مسیح کسی است که از سوی خدای پدر به جهان آمده تا بار گناهان عالم را بر دوش بگیرد و با مرگ بر صلیب عالمیان را از گناهانشان بری کند و با خدا آشتی دهد. تحمل بار گناهان عالم و مردن همچون گناهکار برای نجات عالم، سرشت و سرنوشت مسیح است، مؤلفهٔ وجود و شخصیت اوست. مسیح از آن حیث که مسیح است باید بار گناهان عالم را به دوش خود گیرد و بر صلیب جان بدهد، ورنه مسیح نیست. تحمل رنج و حقارت و درنهایت مرگ بر صلیب همچون گناهکار، ناقض و نافیِ مقام مسیحایی او نیست، دون شأن او دانسته نمی‌شود، بلکه نشان از وظیفه و خویش‌کاری مسیح دارد، که او آن را تمام‌وکمال انجام داد. پس باید دانست که مقام مسیحایی غیر از مقام رسالت و نبوت است. حتی مقام کهانت مسیح که در عهد جدید از آن سخن می‌رود، ذیل مقام مسیحایی او قرار می‌گیرد. زیرا چنان‌که در رساله به عبرانیان می‌بینیم، مسیح کاهنی است به‌کلی متفاوت و برتر از تمام کاهنان، زیرا نه با قربانی‌های معمول و بی‌اثر کاهنان، بلکه با قربانی کردن جسمِ خویش کفارهٔ گناهان را داد، و افزون بر آن مؤمنان را با جسم و جانی پاک و بری از گناه به مَقدِس و محضر خدا درآورد. بدین‌سان، کار کهانت براساس خویش‌کاری مسیحایی انجام گرفته است؛ چه مسیح مقدم بر هر کار، وقف نجات‌بخشی شده است.

به نظر لوتر، کسانی که مسیح را بری از گناه و صرفاً الگویی برای تقلید می‌دانند، ما را از شناخت مسیح بازمی‌دارند. او می‌گوید تحمل بار گناه و مشقت مرگ بر صلیب از سوی مسیح، نه مایهٔ سرشکستگی مسیحیان که مایهٔ تسلی و اطمینان‌خاطر آنهاست؛ چه مؤمنان با این کارِ مسیح اینک از قیدوبند شریعت، گناه و مرگ آزاد شده‌اند. مؤمنان در مرگ مسیح با او می‌میرند و در قیام او از مرگ برمی‌خیزند.

بدین‌سان، وجود قدیم خویش را در گور وامی‌گذارند و چونان مخلوقی جدید برمی‌خیزند. چون با مسیح می‌میرند، برای شریعت می‌میرند و در گور مردگان دفن می‌شوند. چون با مسیح برمی‌خیزند، دیگر شریعت و مرگ را بر آنان قدرتی نیست، زیرا شریعتِ آزادی و مرگ حیات‌بخش مسیح آنان را به ساحتی فراتر و بالاتر از ساحتِ شریعتِ محکوم‌کننده و مرگ محتوم برکشیده است. این همان «پیروزی بر جهان» است که رسالهٔ اول یوحنا از آن سخن می‌گوید؛ یعنی زیستن در جهان و از جهان آزاد بودن، مغلوب قوای جهان نبودن.

اما چگونه باید مسیح را شناخت؟ لوتر می‌گوید در *انجیل*. لوتر ابتدا تأکید می‌کند که *انجیل* کتاب احکام و شرایع نیست، بلکه کتاب بشارت است، مژده است؛ بشارت و مژده‌ای از سوی رسولان دربارهٔ مسیح، و اینکه او کیست و در حیات، مرگ و رستاخیزش برای ما چه کرده است. رسولان در *انجیل* اسیران گناه و بندیانِ مرگ و درشکستگانِ ابلیس را بشارتِ آزادی، نجات و حیات جاودان داده‌اند. رسولان و انجیل‌نگاران درحقیقت همین بشارت را برای ما موعظه می‌کنند. حال ما چگونه باید این موعظه را بفهمیم؟ با ایمان و در ایمان. لوتر تأکید می‌کند که اگر می‌خواهیم کلام موعظه را بفهمیم و از آن استفادهٔ نجات‌بخش ببریم، باید با «دیدهٔ ایمان» به آن بنگریم، زیرا آدمی آنگاه می‌تواند از شنیدنِ بشارتْ دل را خوش و جان را تازه کند که در بشارت تجسس و محاسبه نکند، بلکه مُهر از گوش برگیرد و درِ دل بگشاید. کسی که با دیدهٔ ایمان به *انجیل* می‌نگرد، در پی آن نیست که به‌تفصیل بداند مسیح چه اعمالی انجام داد و چه وقایعی را از سر گذراند، زیرا دانستن این امور به او کمکی نمی‌کند تا حقیقتِ *انجیل* را بفهمد؛ یعنی به او کمک نمی‌کند که معنا، عظمت و حلاوت کاری را درک کند که خدا در مسیح برای او انجام داده است. این درک و فهم آنگاه حاصل می‌شود که کنکاش بی‌طرفانه در وقایعِ حیاتِ عیسی مسیح را کنار بگذارد و با قلبی گشوده «مسیحِ خداوند» (*Kyrios Christos*) را پذیرا شود که در کلام موعظه به او معرفی می‌شود؛ همو که از برای او جان داد و با قیامِ پس از مرگش در سمتِ راستِ خدای پدر نشست و به مقام خداوندی بر همه‌چیز رسید. این «مسیحِ خداوند» است که در موعظه نزد او حضور می‌یابد؛ موعظه‌ای که به او می‌فهماند مسیحْ «مسیحِ او» است؛ یعنی مسیح به‌سوی او آمده تا با یگانگی با او گناه و مرگش را بگیرد و

به او برائت و حیات ببخشد. این‌گونه، مسیح خداوند در موعظه او را به یگانگی «فرامی‌خواند». با ایمان این «فراخوان» اجابت می‌شود و مسیح از آنِ مؤمن می‌شود و مؤمن هم از آنِ مسیح. مؤمنی که از آنِ مسیح است، به تعبیر پولس، «در مسیح می‌زید» و کسی که در مسیح می‌زید «مخلوقی جدید» شده است. این‌گونه است که او مسیح را خواهد شناخت و حیات و ممات و رستاخیزش در و بر او اثر خواهند گذاشت. پس در موعظه است که باید حقیقتِ مسیح و مسیحِ حقیقی را یافت و بدان ایمان آورد. لوتر در تأیید نگاه خویش به مسیح‌شناسی یوحنا و پولس استناد می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که این دو در آثارشان مطالب بسیار کمی دربارهٔ حیات تاریخی مسیح نگاشته‌اند. سخن لوتر صحیح است؛ برای مثال درمورد پولس می‌بینیم که او نه از پیِ آگاهی از چندوچون وقایع زندگی عیسی مسیح، بلکه از پیِ مواجهه با «مسیحِ از گور برخاسته» ایمان آورد و بیشتر هم از اهمیت و کارکرد مرگ و رستاخیز مسیحِ خداوند سخن می‌گفت تا از وقایع پیش از مرگ او.

لوتر زمانه‌ای را ندید که مسئلهٔ «عیسای تاریخی» چونان معضلی الاهیاتی بنیان‌های ایمان مسیحی را به لرزه درآوَرد، اما بی‌گمان می‌توان رد و نشان این قبیل اندیشه‌های او را نزد الاهیات‌دان‌هایی، همچون رودُلف بولتمان، دید که با طرح دوگانهٔ عیسایِ تاریخ و مسیحِ ایمانْ به مسئلهٔ پیش‌گفته پاسخ داده‌اند.

***

در پایان باید خاطرنشان کرد که ترجمهٔ حاضر هرگز قصد تأیید آرای لوتر یا ترویج مسیحیت را ندارد. لوتر با وجودِ تمام کاستی‌ها و خطاهایی که در اندیشه و عمل داشت، در تاریخ تفکر مسیحی اندیشمندی اثرگذار است؛ بدین‌سبب مخالفانش نیز باید او را بشناسند. نظراتی که لوتر در این نوشته‌ها و در سایر آثار خویش در باب موضوعاتی چون نقش و کارکرد شریعت و مقام و دستگاه پاپی بیان کرده، گاه آمیخته به تندروی است. شماری از آرای لوتر در زمان خود او و حتی میانِ پروتستان‌ها نیز مقبول نبود و در دوران حاضر نیز نامقبول‌اند. کلیسای کاتولیک نظرات لوتر و بلکه، به‌طور کلی، عقاید مذهب پروتستان را بدعت‌آمیز، عامل انشعاب در دین و از بین برندهٔ وحدت کلیسای مسیحی دانسته و در چندین شورا به آنها واکنش جدی و رسمی نشان داده است.

آزادی مؤمن مسیحی[1]

یادداشت تقدیم اثر به مایر مالفرد[2]

من، مارتین لوتر، پیرو طریقهٔ آگوستینی، تمجید و آرزوهای خیرِ خود را به محضرِ سرور فرهیخته و خردمند و حامی و دوستِ بسیار مهربانم هایرونیموس مالفرد[3]، شهردار تسویکاو[4]، تقدیم می‌کنم.

سرور فرهیخته و خردمند و دوست مهربانم، عالی‌جناب یوهان اِگران[5] محترم، واعظ ستودنی شما به زبان ستایش به من گفت شما به *کتاب مقدس* علاقه دارید و آن کتاب مایهٔ مسرت شماست، و خود نیز نزد همگان با جدیت به آن معترف‌اید و مدام آن را می‌ستایید. ازاین‌روی، او خواست تا مرا با شما آشنا کند. من مشتاقانه و با کمال میل معارفهٔ او را پذیرفتم، زیرا مایهٔ بسی مسرت است که با شخصی آشنا شوم که دوستدار حقیقت الاهی است. شوربختانه بسیاری از مردم، خاصه آنانی که به القاب و عناوینشان فخر می‌کنند، هستند که با تمام قدرت و زیرکی‌شان با حقیقت مخالفت می‌کنند. به‌یقین باید چنین باشد که مسیح، همو که لغزش و نشانه‌ای است که علیه او سخن گفته شده است، مانعی برای افتادن و سببی برای برخاستن بسیاری از مردمان شود [اول کرنتیان ۱:۲۳؛ لوقا: ۲:۳۴][6].

---

1. The Freedom of a Christian, (1520), in: *Martin Luther's Basic Theological Writings*, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989.
2. Mayor Muhlphordt
3. Hieronymus Muhlphordt؛ نام کوچکِ مالفرد هرمان است و نه چنان‌که لوتر می‌گوید هایرونیموس.
4. Zwickau
5. Johann Egran
6. ارجاع به کتاب‌های مقدس که در [] آمده از مترجم انگلیسی است. در ترجمهٔ آیات کتاب‌های مقدس، از ترجمهٔ

←

برای اینکه آشنایی و دوستی‌مان آغاز خوبی داشته باشد، مایل‌ام این رساله یا گفتار آلمانی را، که پیش‌تر به زبان لاتین به عامهٔ مردم تقدیم کرده‌ام، به شما تقدیم کنم، به این امید که تعالیم و آثارم دربارهٔ مقام پاپی از سوی همگان قابل‌قبول تلقی شود. من خویش را به شما و به فیض خدا می‌سپارم. آمین! ویتنبرگ، ۱۵۲۰/[۱]

نامهٔ سرگشاده به پاپ لئوی دهم

مارتین لوتر برای لئوی دهم، پاپ روم، نجات در خداوندمان عیسی مسیح را مسئلت می‌کند. آمین!

عالی‌جناب لئو، ای پدر اقدس، در این سه سالی که در میان هیولاهای این زمانه زیسته و با آنها ستیهیده‌ام، گه‌گاه مجبور شده‌ام به شما بیندیشم و شما را تکریم کنم. به‌راستی نمی‌توانم به شما نیندیشم، چراکه گه‌گاه تنها علت ستیز من شما بوده‌اید. به‌یقین، خشمِ ناحقِ چاپلوسانِ شما در حق من مرا واداشته تا از مقام شما در شورای آتی داوریِ بخواهم، با وجود اینکه بنابر فرامین پیشینیانِ شما پیوس و ژولیوس این کار ممنوع است. بااین‌وصف، من هرگز خود را تا آن حد از تقدس شما دور نمی‌کنم که نتوانم برای شما و مقامتان رحمت طلب کنم، بلکه با دعاهای صادقانه‌ام به بهترین وجه از خدا مسئلت می‌کنم که به شما و مقامتان رحمت عطا کند. آری، صحیح است که من در تحقیر و بی‌ارزش شمردنِ کسانی که می‌کوشیدند مرا با عظمت نام و مرجعیت شما بترسانند، بسیار جسور بوده‌ام. باوجوداین، نکته‌ای هست که نمی‌توانم از آن چشم‌پوشی کنم، نکته‌ای که باعث شد دوباره خطاب به آن جناب مقدس مطلبی بنگارم. آنچه توجهم را جلب کرده این است که من به بی‌مبالاتیِ عظیم متهم شده‌ام، که گفته شده خطایی بزرگ است، و به‌خاطر آن، گفته‌اند حتی از سوی شما هم بخشیده نمی‌شوم.

من صریح سوگند می‌خورم که، تا آنجا که می‌دانم، هرگاه به شما اندیشیده‌ام جز

فارسی این کتاب‌ها «کمک» گرفته شده و «در مواردی» هم عینِ ترجمهٔ فارسی آورده شده است. مشخصات ترجمهٔ فارسی کتاب‌های مقدس که در اینجا از آنها استفاده کرده‌ایم چنین است:

عهد جدید. (۱۳۸۷). ترجمهٔ پیروز سیار. تهران: نی.

عهد عتیق: *براساس کتاب مقدس اورشلیم*. (۱۳۹۳). ترجمهٔ پیروز سیار، تهران: هرمس.

۱. به‌جای نسخهٔ آلمانی رساله که لوتر برای مالفرد فرستاده است، نسخهٔ لاتین رساله که به پاپ تقدیم شده مبنای ترجمهٔ انگلیسی قرار گرفته است.

با کلام پسندیده و محترمانه دربارهٔ شما سخن نگفته‌ام. اگر جز این کرده‌ام، هرگز نمی‌توانم آن را جبران کنم، و باید با داوری دیگران درمورد خویش به‌تمامی موافق باشم، و فقط باید از صمیم قلب به‌خاطر این بی‌مبالاتی و بی‌اعتنایی به مقدسات توبه کنم. من شما را دانیال نبی در بابل خواندم؛ و هرکسی که نوشتهٔ مرا بخواند درمی‌یابد که غیورانه از بی‌گناهی شما در برابر سیلوِسترِ[۱] دفاع کرده‌ام. درحقیقت، شهرت شما و آوازهٔ حیات پاکتان، که در سرتاسر عالم در آثار انسان‌هایی بسیار بزرگ چنان‌که بایدوشاید ستوده شده است، چندان به‌خوبی معلوم و به‌غایت شریف است که هیچ‌کس، هر قدر هم که بزرگ باشد، بدان نمی‌تازد. من چندان نادان نیستم که به کسی بتازم که همگان او را می‌ستایند. حقیقت این است که من همواره کوشیده‌ام، و خواهم کوشید، که حتی به کسانی که عموم مردم آنان را بی‌آبرو می‌کنند نتازم. زیرا از خطاهای هیچ‌کس لذت نمی‌برم، زیرا از وجود تیر در چشم خودم آگاه‌ام. درحقیقت، نمی‌توانم نخستین کسی باشم که به‌سوی زناکار سنگ پرتاب می‌کند [یوحنا ۸:۱-۱۱].

به‌یقین، من درکل به آموزه‌های کفرآمیز تاخته‌ام، و اگر با مخالفان تندی کرده‌ام، نه به دلیل اخلاقِ ناپسندشان، بلکه به دلیل گناه‌آلودگی‌شان بوده است. به‌جای آنکه برای این کار لااقل احساس ندامت کنم، عزم جزم کرده‌ام که با غیرتی پرشور و شدید ایستادگی کنم و داوریِ انسان‌ها را خوار بشمارم، و از الگوی مسیح متابعت کنم که در غیرت خویش مخالفانش را «افعی‌زادگان»، «ابلهان کور»، «ریاکاران» و «فرزندان شیطان» خواند [متی ۲۳: ۱۳، ۱۷، ۳۳؛ یوحنا: ۸:۴۴]. پولسْ ساحر [ی را که عَلیم نام داشت] «پسر شیطان، ... آکنده از فریب و رذالت» [اعمال رسولان ۱۳:۱۰] و دیگران [این‌چنینی][۲] را نیز «سگان»، «فریبکاران» و «زناکاران» [فیلیپیان ۳:۲؛ دوم کرنتیان ۱۱:۱۳؛ ۲:۱۷] خوانده است. اگر افرادی زوداثرپذیر و حساس را بر مسند داوری بنشانید، آنان نمی‌توانند همچون پولس گزنده و مهارنشده به اتهام‌های افراد رسیدگی کنند. چه کسی از رسولان گزنده‌تر است؟ حقیقت این است که امروزه ما به‌سبب وجودِ جماعت سرکشِ چاپلوسانْ

---

۱. Sylvester Mazzolini (1456-1523)؛ که معمولاً به‌سبب تولد در شهر پریرو، پِرَریاز خوانده شده است، سه کتاب در رد لوتر منتشر کرد و در آنها دربارهٔ مرجعیت مقام پاپی مبالغه کرد.

۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

چندان زوداثرپذیر و حساس شده‌ایم که به‌محض مواجهه با مخالفتْ فریاد می‌زنیم که به ما گزند می‌زنند. وقتی نمی‌توانیم با هیچ بهانه‌ای حقیقت را از خود دور کنیم، گستاخی، ناشکیبایی و تندخوییِ شدید را [نه از خودمان، بلکه][1] از حقیقت می‌دانیم و از آن فرار می‌کنیم. خاصیت نمک چیست اگر [دهان را][2] نسوزاند؟ فایدهٔ دَمِ شمشیر چیست اگر بّرندگی نداشته باشد؟ «نفرین بر آن‌کس که کار خداوند را به سستی انجام دهد ...» [ارمیا ۴۸:۱۰].

از این‌روی، سرور عالی‌مقام لئو، استدعا دارم پس از آنکه با این نامه از خود رفع اتهام کردم، به سخنانم گوش فرادهید و هنگامی که می‌گویم به شخص شما بداندیش نیستم مرا باور کنید، آری! باور کنید من از آن دست افرادی‌ام که آرزومندم تا ابد از تمام خوبی‌ها بهره‌مند باشید. باور کنید مجادلهٔ من با اشخاصْ فقط راجع به سخن حق است، نه راجع به اخلاقیاتشان. درمورد هر مسئله‌ای حاضرم کاملاً تسلیم سخنشان شوم؛ اما اراده و قدرت آن را ندارم که کلام خدا را انکار کنم. اگر در این مورد کسی نظری مخالفِ نظر من دارد، به آنچه واقعاً گفته‌ام درست نیندیشیده یا آن را نفهمیده است.

بااین‌همه، حقیقت این است که من مقام شما، مقام پاپی کلیسای کاتولیک، را خوار شمرده‌ام، و نه شما و نه هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند انکار کند که این مقام از هر بابل و سدومی که تابه‌حال بوده فاسدتر است و تا آنجا که من می‌توانم ببینم مشخصهٔ آن به‌کلی بی‌دینی ضلالت‌آمیز، نومیدکننده و آشکار است. من از اینکه مسیحیان درستکار به‌سبب نام شما مسخره می‌شوند بسیار خشمگین‌ام و زیر لوای کلیسای کاتولیک در برابر مقام شما ایستادگی کرده‌ام و تا زمانی که روح ایمان در درونم زنده است ایستادگی خواهم کرد. نه اینکه از برای کاری غیرممکن بکوشم یا امید داشته باشم که تنها با تلاش‌های من در آن بابلِ آشفته و ویران، که چاپلوسانِ فراوانش خشم شدیدشان را نثارم کرده‌اند، کاری به انجام خواهد رسید؛ اما به دِین خود به برادران مسیحی‌ام اقرار می‌کنم؛ برادرانی که موظف‌ام آنان را مطلع کنم تا تعداد کمتری از ایشان با بلایای مقام پاپ نابود شوند، و لااقل چنان باشد که نابودی‌شان با بی‌رحمی کمتری همراه باشد.

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

همچنان‌که به‌خوبی می‌دانید، آنچه در این سال‌های متمادی از مقام پاپ نشئت گرفته است ـ مثل سیلی عالم‌گیر ـ فقط ویرانیِ دارایی و جسم و روح مردم بوده است، که بدترین نمونه‌هایِ بدترین کارهاست. و تمام این کارها برای همگان از روز روشن‌تر است، و کلیسای کاتولیک رُم، که روزگاری مقدس‌ترین کلیسا بود، اینک به فاسدترین پناهگاه دزدان [متی ۲۱:۱۳]، شرم‌آورترین فاحشه‌خانه، قلمرو گناه، مرگ، و جهنم تبدیل شده است. مایهٔ بسی تأسف و شرمساری است که حتی خود دجّال، اگر بنابه احتمال بیاید، می‌اندیشد که چیزی به رذالت این مقام نمی‌تواند بیفزاید.

در این میان، شما، ای لئو، همچون میشی در میان گرگ‌ها [متی ۱۰:۱۶] و مثل دانیال در میان شیران [دانیال ۶:۱۶] نشسته‌اید. شما همراه با حزقیال در میان عقرب‌ها زندگی می‌کنید [حزقیال ۲:۶]. چگونه به‌تنهایی می‌توانید با این جانوران عجیب‌الخلقه مقابله کنید؟ حتی اگر سه یا چهار کاردینال بسیار عالِم و کاملاً قابل‌اعتماد را به یاری فرابخوانید، اینان در میان کثرت آن جانوران عجیب‌الخلقه چه می‌توانند کرد؟ پیش از آنکه بتوانید برای علاج این وضعیت حکمی صادر کنید، به‌کلی مسموم خواهید شد.[1] دستگاه پاپ به‌کلی نابود شده است، زیرا خدا خشم خویش را سرسختانه بر آن نازل کرده است. این دستگاه از شوراهای کلیسایی نفرت دارد، از اصلاحات می‌ترسد، فساد خود را نمی‌تواند تقلیل دهد، و آنچه دربارهٔ بابل که مادرِ این دستگاه است گفته شده، درمورد خودِ این دستگاه هم صادق است: «ما از پیِ علاج بابل برآمدیم، لیک او علاج نیافت. او را به خود واگذاریم» [ارمیا ۵۱:۹].

علاج این آفات وظیفهٔ شما و کاردینال‌های شماست، اما ذره‌ای از این آفات می‌تواند دست علاجگر را از کار بیندازد، و آنگاه عنان اسب و ارابه رها می‌شود [Virgil, *Georgics*, i. 514]. عالی‌جناب لئو، من از سرِ دلبستگی به شما، همواره غمگین بوده‌ام که شما در این دوران به مقام پاپی رسیده‌اید، زیرا شما سزاوار آن‌اید که در دوران بهتری پاپ باشید. دستگاه پاپی لایق آن نیست که از وجود شما یا مردی چون شما بهره‌مند باشد، بلکه باید خودِ شیطان را برای مقام پاپی داشته باشد، چنان‌که اینک در آن بابلْ درحقیقت بیشتر شیطان حاکم است تا شما.

کاش بتوانید از آن چیزی چشم‌پوشی کنید که دشمنان وقیحتان خودستایانه

۱. در تابستان سال ۱۵۱۷ تلاش کردند لئوی دهم را مسموم کنند.

مدعی‌اند مایهٔ مجد شماست و بتوانید با درآمدِ اندکِ کشیشیِ خودتان یا ارث خانوادگی‌تان زندگی کنید! هیچ‌کس جز اسخریوطی‌ها که پسران عذاب ابدی‌اند سزاوار آن نیستند که به آن مجد افتخار کنند. سرور من لئو، شما در دستگاه پاپی چه می‌کنید؟ تبهکارترین و نفرت‌انگیزترین انسان کسی است که با کمال میل و خاطری خشنود از نام شما برای نابودی روح و دارایی مردم، افزایش تبهکاری و سرکوب ایمان و حقیقت و کل کلیسای خدا استفاده کند. ای لئوی بسیار شوربخت، شما بر مسند بسیار خطرناکی نشسته‌اید. ازآن‌روی که خیر و صلاح شما را می‌خواهم، حقیقت را به شما می‌گویم.

اگر برنارد برای اوژنیوس احساس تأسف کرد،[۱] آن هم در زمانی که مقام پاپی گرچه بسیار فاسد بود، اما حکمرانی‌اش جای امیدوارِی بیشتری برای اصلاح داشت، چرا ما نباید از آن مقامی شکایت کنیم که برای سیصد سال به چنین مقدار زیادی از فساد و رذالت آلوده بوده است؟ آیا درست نیست بگوییم زیر گسترهٔ آسمان، چیزی فاسدتر، آزارنده‌تر و زننده‌تر از مقام پاپی وجود ندارد؟ این مقام از هرگونه شباهت به کفر ترکان فراتر رفته است، تا جایی که به‌راستی هرچند روزگاری دروازهٔ آسمان بود، اینک ورطهٔ گشودهٔ جهنم است، چنان ورطه‌ای که به دلیل خشم خدا نمی‌تواند بسته شود. همچنان‌که گفتم، تنها کاری که از دست ما برمی‌آید این است:[۲] شاید بتوانیم تعداد کمی را از ورطهٔ گشودهٔ مقام پاپی بازگردانیم و نجات دهیم.

اینک پدر من، لئو، بنگرید که چرا و چگونه چنین به تندی و خشونت به آن مقام آزارنده حمله می‌کنم. من چندان از یاوه‌گویی به شخص شما به دور بوده‌ام که حتی امید داشته‌ام به آن زندان، به آن جهنم واقعی شما حمله‌ای نیرومند و گزنده بکنم، شاید بتوانم نظر مساعدتان را جلب کنم و شما را نجات دهم. زیرا افرادِ توانایی که می‌توانند با آشفتگیِ این مقامِ شریرِ پاپی مقابله کنند، قادر خواهند

۱. برنارد کلرووایی کتابی در نصیحت مشفقانهٔ پاپ اوژنیوس سوم (۱۱۴۵-۱۱۵۳) نوشت به نام در *باب حزم*(*On Consideration*) و در آن راجع به وظایف پاپ و خطرهای مقام او بحث کرد (Migne, 182, 727-808).

۲. این سخن لوتر را مقایسه کنید با سخنی که پیش‌تر گفت: به دِین خود به برادران مسیحی‌ام اقرار می‌کنم، برادرانی که موظفم آنان را مطلع کنم تا تعداد کمتری از ایشان با بلایای مقام پاپ نابود شوند، و لااقل چنان باشد که نابودی‌شان با بی‌رحمی کمتری همراه باشد.

بود برای شما و نجاتتان و نجات بسیاری دیگر که همراه شما هستند کاری کنند. افرادی که به مقام پاپی همه‌گونه آسیب وارد می‌آورند، آری این افرادند که به مقام شما خدمت می‌کنند؛ این افراد که مقام پاپی را از هر جهت لعن می‌کنند، مسیح را مجد می‌بخشند. خلاصهٔ کلام، این افراد مؤمنانی مسیحی‌اند که پیرو کلیسای کاتولیک نیستند.

من هرگز قصد نداشتم حمله‌ام به مقام پاپی چنین از حد بگذرد یا دربارهٔ آن هیچ‌گونه مجادله‌ای بکنم. اما وقتی دیدم تمام تلاش‌ها برای نجات آن بی‌نتیجه است، آن را تحقیر کردم، طلاق‌نامه‌اش را دادم [تثنیه ۲۴:۱]، و گفتم «بگذار بدکار همچنان بدکاری کند و فاسد فاسد بماند» [مکاشفه ۲۲:۱۱]. سپس آرام و آسوده به مطالعهٔ کتاب‌های مقدس رو آوردم تا بتوانم برای برادرانم که نزد من بودند سودمند و یاری‌رسان باشم. وقتی در مطالعهٔ خویش پیشرفت‌هایی حاصل کردم، شیطان چشمانش را باز کرد و بندهٔ خود، یعنی یوهان اِک[1]، را که دشمن سرشناس مسیح است، از عطشِ سیری‌ناپذیرِ جاه و جلال آکنده کرد و بدین‌سان، او را برانگیخت تا پایِ مرا ناآگاهانه به مجادله‌ای باز کند و سخنی ناچیز و جزئی را که به‌غفلت دربارهٔ تفوق کلیسای کاتولیک رم گفته بودم مستمسک قرار دهد و بر من غلبه کند. سپس آن خودستایِ لاف‌زن[2]، از دهان کف برآورد و دندان به هم فشرد و گفت برای مجد خدا و عزتِ مقامِ رسولیِ پاپ هر خطری را به جان می‌خرد. او که به امید سوءاستفاده از مرجعیتِ شما باد نخوت در سر داشت، با اطمینان زیاد مشتاقانه منتظر پیروزی بر من بود. او چندان که دل‌مشغول اثبات سروری خویش در میان الاهیات‌دان‌های زمانهٔ ما بود، دل‌مشغول اثباتِ تفوقِ پطرس نبود. برای رسیدن به آن هدف، پیروزی بر لوتر را امتیازی بزرگ می‌دانست. وقتی مجادله با نتیجهٔ بد برای این سوفیست تمام شد، حماقتی باورنکردنی بر او چیره شد، زیرا گمان می‌کرد من فقط به‌علت خطای او بود که تمام رسوایی‌های کلیسای کاتولیک را افشا کردم.

عالی‌جناب لئو، استدعا دارم به من اجازه دهید تا این بار اقامهٔ دعوا و علیه

---

1. Johann Eck

۲. تِرَسوُ، دراصل، نام سربازی خودستا درکتاب *خواجه* (*The Eunuch*) اثر ترنس/ترنتیوس (Terence) است.

دشـمنان حقیقـی شـما اعـلام جـرم کنم. مـن بـاور دارم شـما می‌دانید که نماینده‌تان، کاردینالِ کلیسای قدیس سیستو[۱]، این مردِ بی‌خرد و نگون‌بخت، یا به بیان دقیق‌تر، ایـن مـردِ غیرقابل‌اعتمـاد، با من چه رفتاری داشـت. وقتـی من به‌خاطر احترام به نام شما، رشتهٔ امورِ مربوط به خودم و دعوی‌ام را به او سـپردم، او برای ایجاد آشـتی و صلح تلاش نکرد. او می‌توانست با یک کلمه به‌آسانی صلح و آشتی برقرار کند، زیرا در آن زمان عهد کرده بودم ساکت باشم و مجادله را تمام کنم، به شرط اینکه مخالفانم نیز چنین کنند. باوجوداین، چون او فردی عزت‌طلب بود و به چنین توافقی رضایت نمی‌داد، آغاز بدان کرد تا از مخالفانم دفاع کند و به آنان آزادی کامل بدهد و به من امر کند اظهار ندامت کنم، با اینکه چنین دستوری [از شما][۲] نگرفته بود. وقتی کارها کاملاً خوب پیش می‌رفت، او با خودسرانگیِ گستاخانهٔ خویش همه‌چیز را خراب‌تر کرد. پس درمورد آنچه پیش آمد، لوتر مقصر نیست. تمامِ بارِ تقصیر به گردن کاژتان است که نگذاشت من ساکت بمانم، با اینکه در همان زمان با جدیت و صداقتِ تمام از او خواستم بگذارد ساکت باشم. بیش از این چه باید می‌کردم؟

سپس، همراه با سفیر حضرت پاپ، کارل میلیتیتس[۳] آمد و تلاش فراوان کرد و پس‌وپیـش رفـت، هـر کاری کـرد تا آن نظم و ترتیبی که کاژتان عجولانه و متکبرانه بر هم زده بود، دوباره برقرار شـود. او سـرانجام، با کمک شـاهزادهٔ بسـیار شـهیر، فردریک از اعضای هیئت گزینش، موفق شد چندین گفت‌وگوی خصوصی با من ترتیب دهد.[۴] من دوباره به احترام نام شما تسلیم شدم. حاضر شدم ساکت شوم و حتی سراسـقف ترایر[۵] یا اسـقف نامبرگ[۶] را هم به‌عنوان حَکَم پذیرفتم. بدین‌سـان، اختلاف‌ها رفع شد. اما وقتی این وضعیت با امید به توفیق پیش می‌رفت، بنگرید، آن دشـمن دیگر و بزرگ‌تر شـما، اِک، مباحثهٔ لایپزیک را که پذیرفته بود در مقابل دکتر کارلشتات[۷] انجام دهد بر هم زد. وقتی دربارهٔ تفوق پاپ پرسشی جدید مطرح شـد، او ناگاه سـلاح خود را به‌سـوی من چرخاند و تمهیداتمان را برای حفظ صلح

۱. کاردینال کاژتان؛ بسنجید با *LW* 31, 264n. 10.

۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

۳. Karl Von Miltitz؛ لوتر را راضی کرد برای رعایت مدارا در مجادله ساکت باشد، به شرط اینکه مخالفانش نیز چنین کنند.

۴. در آلتونبرگ و در تاریخ ۵ یا ۶ ژانویهٔ ۱۵۱۹.

5. Trier 6. Naumburg 7. karlstadt

نابود کرد. در این میان، کارل میلتیتس منتظر بود. مباحثه برگزار شد و داوران انتخاب شدند. اما دوباره هیچ حکمی صادر نشد و این عجیب نیست، زیرا با دروغ‌ها، نیرنگ‌ها و مکرهای اِک همه‌چیز به هم خورد، بدتر شد و بیش از پیش در هم ریخت. قطع‌نظر از حکمی که می‌توانست صادر شود، ممکن بود آتشی عظیم‌تر دربگیرد، زیرا او جویای شهرت بود و نه حقیقت. من دیگربار، هیچ کاری را که بر عهده‌ام بود فرونگذاشتم.

اذعان می‌کنم که در این موقعیت میزان عظیمی از فساد کلیسای کاتولیک آشکار شد، اما در تمام خطاها اِک مقصر است، زیرا کاری را بر عهده گرفت که فراتر از توان اوست. او که دیوانه‌وار برای شهرت و عزت خود می‌کوشید، ننگ کلیسای کاتولیک را به تمام دنیا نشان داد. لئوی عزیزم، این مرد دشمن شماست، یا به بیان دقیق‌تر، دشمن دستگاه پاپی شماست. از نمونهٔ او به‌تنهایی می‌توانیم دریابیم که هیچ دشمنی خطرناک‌تر از چاپلوس نیست. او با چاپلوسی خود چه کاری جز زیان برای شما انجام می‌دهد که حتی یک پادشاه هم قادر به انجامش نیست؟ امروز نام دستگاه پاپی در سرتاسر عالم دل‌آزار است، مرجعیت پاپی از بین رفته است و از جهالت کلیسای کاتولیک، که روزگاری محترم و ارجمند بود، اینک به بدنامی یاد می‌شود. اگر اِک تمهیداتی را که کارل [فون میلتیتس] و من برای صلح فراهم ساختیم نابود نمی‌کرد، از تمام این مسائل بی‌خبر بودیم. اِک اینک خود به‌روشنی این را می‌داند و، گرچه بسیار دیر و بی‌فایده است، از انتشار کتاب‌های من خشمگین است. او باید وقتی به این موضوع فکر می‌کرد که همچون اسبی شیهه‌کشان، جنون‌آسا جویای شهرت و عزت خود بود و از طریق شما و در بزرگ‌ترین خطر برای شما، نفع خود را مرجح می‌شمرد. این مرد خودخواه می‌اندیشید که من از ترس نام شما از کار وامی‌مانم و ساکت می‌شوم، زیرا گمان نمی‌کنم او به‌کلی به هوشمندی و دانش خویش اتکا داشت. اینک که می‌بیند از آنچه می‌پنداشت شجاع‌ترم و ساکت نشده‌ام، از ناشکیبایی خویش استغفار می‌کند، که البته بسیار دیر است، و متوجه شده است ــ اگر که سرانجام حقیقتاً بفهمد ــ که خدایی در آسمان هست که مخالف کبر است و متکبر را خوار می‌کند [اول پطرس ۵:۵؛ یهودیت ۱۵:۱۶[1]].

---

۱. به‌نظر یهودیت ۵: ۱۹ صحیح است. ــ م.ف.

ازآنجاکه از این مباحثه چیزی جز سردرگمی بیشتر حاصل نشد، کارل میلتیتس، در سومین تلاش خود برای ایجاد صلح و آشتی، نزد پدران طریقهٔ آگوستینی رفت که در شورای عمومی خودگرد هم آمده بودند و از ایشان پرسید برای فیصلهٔ مجادله‌ای که اینک به‌طرز بسیار نگران‌کننده و خطرناکی شدت پیدا کرده است، چه توصیه‌ای دارند. از آن‌روی که، به لطف خدا، آنان به اقامهٔ دعوا علیه من با روش‌های خشونت‌آمیز امیدی نداشتند، بعضی از چهره‌های بسیار مشهورشان نزد من آمدند. آنان از من خواستند حداقل به شخصِ حضرت پاپ احترام بگذارم و نامه‌ای خاضعانه را بهانه کنم و بنویسم که در مسئلهٔ پیش‌آمده من و شما بی‌تقصیریم. آنان گفتند این مسئله هنوز وضعیت چاره‌ناپذیر پیدا نکرده است، به شرط اینکه لئوی دهم با نیکومنشی ذاتیِ خود برای حل‌وفصل آن اقدام کند. ازآنجاکه همواره صلح‌طلب بوده‌ام و پیشنهاد صلح داده‌ام تا بتوانم خود را وقف مطالعاتی آرام‌تر و سودمندتر کنم، و چون با خشمی بسیار شدید داد و فریاد می‌زدم، فقط برای اینکه افزون بر نیروی عقل با فریاد و سخنان خشونت‌آمیز هم بر مخالفان ناهم‌ترازم غلبه کنم، نه فقط با کمال میل از کار دست کشیدم، بلکه با خوشحالی و رضایت این پیشنهاد را محبتی بسیار خوشایند به خویش تلقی کردم، به شرط اینکه انتظاراتمان بتواند محقق شود.

از این‌روی، ای پدر اقدس، من نزدتان می‌آیم و در حضورتان به خاک می‌افتم تا استدعا کنم اگر ممکن است مداخله کنید و مانع آن چاپلوسان شوید که دشمنان صلح‌اند، اما تظاهر می‌کنند حافظان آن‌اند. اما اجازه ندهید کسی تصور کند بهتر است کل مسئله را به بحرانی شدیدتر بکشاند تا من اظهار ندامت کنم. افزون بر این، من هیچ‌گونه قاعدهٔ ثابتی برای تفسیر کلام خدا به رسمیت نمی‌شناسم، زیرا کلام خدا، که در تمام دیگر مسائلْ آموزندهٔ آزادی است، نباید به زنجیر کشیده شود (دوم تیموتئوس ۲:۹). اگر این دو مسئله حل شود، چیزی نمی‌ماند که نتوانم یا نخواهم با رضا و رغبتِ تمام آن را بپذیرم یا انجام دهم. من از مجادله نفرت دارم. من با هیچ‌کس جدال نخواهم کرد. درمقابل، نمی‌خواهم دیگران هم با من جدال کنند. اما اگر جدال کردند، ازآنجاکه مسیح آموزگار من است، ساکت نخواهم ماند. وقتی یک بار این مجادله به محضر شما آورده شود و فیصله یابد، حضرت پاپ قادر

خواهند بود با سخنی مختصر و آماده هر دو طرف را ساکت کنند و به آنان فرمان دهند که صلح را پاس بدارند. این چیزی است که همواره آرزوی شنیدنش را دارم.

از این‌روی، پدر من، لئو، به سخنان آن گناهکارانی گوش ندهید که وانمود می‌کنند شما صرفاً انسان نیستید، بلکه شخصی نیمه‌خدایید، به‌گونه‌ای که می‌توانید هرآنچه را می‌خواهید دستور بدهید و لازم بدانید. چنین چیزی درست نیست و شما هم چنین قدرت خارق‌العاده‌ای ندارید. شما *بندهٔ بندگان*[۱]اید، و بیش از تمام انسان‌های دیگر در جایگاهی بسیار پست و خطرناک قرار دارید. فریب کسانی را نخورید که وانمود می‌کنند شما سرور عالم‌اید. به هیچ‌کس اجازه ندهید تصور کند که [فقط][۲] اگر مرجعیت شما را قبول کند مسیحی خواهد بود، و یاوه‌گویی کند که شما بر بهشت، جهنم و برزخ قدرت دارید. این افراد دشمنان شما هستند که می‌کوشند روحتان را نابود کنند (اول پادشاهان ۱۰:۱۹)، همان‌گونه که اشعیا می‌گوید: «ای قوم من، آنانی که مقدس دانستید، شما را فریفتند» [اشعیا ۱۲:۳]. کسانی که مقام شما را به‌طورکلی از کلیسا و شورای کلیسایی بالاتر می‌برند اشتباه می‌کنند. آنان زیر حفاظ نام شما می‌کوشند اعمال رذیلانهٔ خود را در کلیسا پیش ببرند. افسوس! شیطان از طریق آنان در دوران رهبری پیشینیان شما بسیار پیشروی کرد. خلاصهٔ کلام، به کسی که شما را تمجید می‌کند اعتماد نکنید، به کسی اعتماد کنید که شما را تحقیر می‌کند. داوری خدا چنین است که: «... او قدرتمندان را از اورنگشان سرنگون ساخته و فروتنان را برآورده است» [لوقا ۵۲:۱]. ببینید مسیح چقدر با نایبانش فرق دارد، گرچه همهٔ آنان می‌خواهند نایبان او باشند. من از اینکه بیشتر آنان واقعاً به‌عنوان نایبان مسیح شناخته شده‌اند، ناراحت‌ام. فرد فقط در غیاب مافوق خود نایب او می‌شود. اگر پاپ حکمرانی کند، حال آنکه مسیح غایب است و در قلب او جای ندارد، نه آیا این پاپ نایب مسیح نیست؟ کلیسای تحتِ فرمانِ چنین نایبی چیست جز تودهٔ مردمی بدون مسیح؟ به‌راستی نه آیا چنین نایبی دجّال و بت است؟ آیا این سخن رسولان صحیح‌تر نیست که خود را بندگانِ مسیحِ حاضر و نه نایبان مسیحِ غایب خواندند؟

---

۱. *Servus servorum*؛ لقب معمولِ پاپ بود.

۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

شاید من پا از حد خود فراتر نهاده‌ام که می‌کوشم شخصیتی بسیار برجسته را تعلیم دهم که همهٔ ما باید از او تعلیم بگیریم و خبرگان مسندنشین نیز، همان‌گونه که هم‌قطاران آزارندهٔ شما فخر می‌کنند، احکامشان را از او می‌گیرند. اما من از الگوی قدیس برنارد در کتابی به نام در *باب حزم*[۱] که برای پاپ اوژنیوس نوشت پیروی می‌کنم؛ کتابی که تمام پاپ‌ها باید آن را از حفظ بدانند. من از او پیروی می‌کنم، نه از آن‌روی که مشتاق‌ام به شما تعلیم دهم، بلکه از سرِ دغدغه‌ای پاک و صادقانه که وادارمان می‌کند به تمام امور همنوعانمان علاقه‌مند باشیم، حتی وقتی آنان در امنیت به سر می‌برند. آری، از سرِ دغدغه‌ای که به ما اجازه نمی‌دهد بلندپایگی یا دون‌پایگیِ آنان را در نظر بگیریم، زیرا آنچه مهم است خطرهایی است که با آن مواجه‌اند یا منافعی است که می‌توانند کسب کنند. من می‌دانم حضرت پاپ در کلیسای کاتولیک به هر سو کشانده شده‌اند و در هر سو به ستیزه برخاسته‌اند. به عبارت دیگر، می‌دانم که در میانهٔ دریا هستید و از هر سو در معرض خطر قرار دارید و در وضعیتی رقت‌بار سخت کار می‌کنید به‌گونه‌ای که حتی به کوچک‌ترین کمکِ کوچک‌ترین برادرانتان نیاز دارید. از این‌روی، من این را کاری بیهوده نمی‌دانم که مقامِ رفیعِ شما را فراموش کنم و آنچه را محبت برادرانه اقتضا می‌کند برایتان انجام دهم. اگر مردم نمی‌فهمند من در این قضیه دوست شما و کوچک‌ترین فرمان‌گزارتان هستم، خدایی هست که این را می‌داند و داوری می‌کند [یوحنا ۸:۵۰].

سخن آخر اینکه، ای پدر مقدس! من با دستِ خالی نزدتان نمی‌آیم، بلکه این رسالهٔ مختصر را به محضرتان می‌فرستم که به نشانهٔ آشتی و بهترین امیدها به شما تقدیم کرده‌ام. با نظر به این کتاب می‌توانید حدس بزنید ترجیح می‌دهم خود را، مثل آنچه در گذشته می‌خواستم، به‌نحوی بسیار سودمند به چه مطالعاتی مشغول کنم، البته به شرط اینکه چاپلوسان خدانشناسِ شما مثل گذشته مجال آن را بدهند. این کتاب، اگر اندازه‌اش را در نظر بگیرید، کتابی کوچک است. باوجوداین، اگر اشتباه نکرده باشم، این کتاب مشتمل بر معرفیِ مختصرِ کل حیات مسیحی است، به شرط اینکه معنای آن را بفهمید. من مردی فقیرم که هدیهٔ دیگری برای

---

۱. بسنجید با پانوشت ۱، صفحهٔ ۱۲.

پیشکش ندارم، و شما هم نیاز ندارید تا با غیر از عطای روحانی غنی شوید. بادا که خداوندمان عیسی مسیح تا ابد شما را حفظ کند. آمین!

ویتنبرگ، ۶ سپتامبر، ۱۵۲۰

آزادی مؤمن مسیحی

بسیاری مردم ایمان مسیحی را امری سهل و ساده می‌دانند و کثیری از ایشان نیز آن را در زمرهٔ فضایل جای می‌دهند. علت این کار آن است که ایشان ایمان را تجربه نکرده‌اند و طعم نیروی عظیم نهفته در ایمان را هرگز نچشیده‌اند. محال است بتوان چنان‌که می‌شاید و می‌سزد دربارهٔ ایمان و نیروی آن چیزی نوشت یا آنچه را که دراین‌باره نوشته شده است فهم کرد، مگر اینکه فرد گه‌گاه شجاعتی را تجربه کرده باشد که ایمان در هنگامهٔ تحملِ آزارِ آزمون‌های دشوار به آدمی عطا می‌کند. اما هرآن‌کس که اندکی از طعم آن را چشیده است، هرگز قادر نیست دربارهٔ آن به‌قدر کفایت بنویسد، بگوید، بیندیشد یا بشنود. ایمان بنابه وصف مسیح از آن در *انجیل یوحنا* ۴ [۱۴:]، «سرچشمه‌ای جوشان است که حیات جاودان از آن جاری می‌شود».

و اما من، که هرچند از سرمایهٔ ایمان بهره‌ای ندارم که فخر کنم و می‌دانم دارایی‌ام ناچیز است، آری، من بااین‌همه امید دارم به ایمان اندکی دست یابم، با اینکه وسوسه‌هایی بزرگ و گوناگون بر من حمله می‌آورند، و امیدوارم بتوانم در باب ایمان سخن بگویم؛ سخنانی که چندان روشن و دقیق نیست، لیک به یقین بیشتر از ایمان نشان دارند و از آن می‌گویند تا آن سخنانی که آن ظاهرگرایان و جدلگرانِ مکار پیش از این بر زبان رانده‌اند، کسانی که حتی نفهمیده‌اند دربارهٔ چه قلم‌فرسایی کرده‌اند.

از آن‌روی که کار را بر مردم بی‌دانش ـ که فقط از برای آنان خدمت می‌کنم ـ آسان‌تر کنم، راجع به آزادی و اَسارت روح دو حکم زیر را برمی‌نهم:

مؤمن مسیحی سرور کاملاً آزادِ همگان است، مطیعِ هیچ‌کس نیست.

مؤمن مسیحی بندهٔ کاملاً فرمان‌بردارِ همگان است، مطیعِ همگان است.

چنین می‌نماید که این دو نظر با هم تناقض دارند. باوجوداین، اگر سازگاری

این دو حکم فهم شود، به‌خوبی منظور ما را برآورده می‌کنند. هر دوی این احکام از آنِ پولس‌اند، همو که در اول کرنتیان ۹ [۱۹:] چنین می‌گوید: «زیرا گرچه از همگان آزادم، خود را بندهٔ همگان کردم»، و در رساله به رومیان ۱۳ [۸:] هم می‌گوید: «غیر از دِینِ محبت، به کسی دینی نداشته باشید». محبت به ذات خود آماده است که محبوب را خدمت کند و فرمان گزارد. از این‌روی بود که مسیح، هرچند خداوند همگان بود، لیک «از زنی متولد شد و تابع شریعت به دنیا آمد» [گالاتیان ۴:۴]، و از این‌روی هم‌زمان آزاد و بنده بود، «به‌صورت خدا» و «به‌صورت بنده» [فیلیپیان ۲:۶-۷].

باری، اجازه دهید سخن را با مطلبی آغاز کنیم که بسیار بدیهی است، لیک به موضوع ما ربطی ندارد. انسان طبیعت دوگانه دارد: روحانی و جسمانی. طبق طبیعت روحانی، که انسان از آن به نفس تعبیر می‌کند، آدمی انسان روحانی، درونی یا جدید است. طبق طبیعت جسمانی، که انسان آن را بدن می‌خواند، آدمی انسان جسمانی، بیرونی یا قدیم است، که پولس رسول در رسالهٔ دوم به کرنتیان ۴ [۱۶:] دربارهٔ آن نوشته است: «هرچند طبیعت بیرونی ما زایل می‌شود، لیک طبیعت درونی‌مان هرروزه نو می‌شود». به دلیل این اختلاف طبایع، کتاب‌های مقدس بر وجود تناقض‌ها در انسانی واحد تأکید کرده‌اند، زیرا این دو انسان در وجودِ انسانی واحد با یکدیگر تناقض دارند، چنان‌که در رساله به گالاتیان ۵ [۱۷:] آمده است: «زیرا امیال جسم برخلاف امیال روح‌اند و امیال روح برخلاف امیال جسم».

اول، اجازه دهید به انسان درونی بپردازیم تا ببینیم چگونه مؤمن مسیحیِ بری از گناه، آزاد و متدین، به عبارت دیگر، انسانِ روحانی، جدید و درونی، آن چیزی شده است که هست. واضح است که هیچ‌گونه امر بیرونی تأثیری در ایجاد برائت یا آزادی مسیحی، یا گناهکاری یا بندگی ندارد. در استدلالی ساده دلیل این سخن را می‌آوریم. اگر بدنْ سالم، آزاد و پرکار باشد و با خوراک و نوشاک تغذیه شود، چه نفعی به روح می‌رسد؟ زیرا اگر این امور را در نظر بگیریم، می‌بینیم خدانشناس‌ترین بندگانِ فساد هم وضعیت خوبی دارند. از سوی دیگر، چگونه بیماری یا حبس یا گرسنگی یا تشنگی یا هرگونه مصیبت بیرونیِ دیگر می‌تواند

به روح آسیب برساند؟ حتی خداشناس‌ترین انسان‌ها، و کسانی هم که به دلیل وجدان پاک آزادند، از چنین اموری رنج می‌برند. هیچ‌کدام از این امور به آزادی یا بندگی روح ارتباط ندارد. پوشاندن بدن در ردای دینیِ روحانیان یا اقامت در مکان‌های مقدس یا انجام عبادت‌ها یا اعمال مقدس، روزه‌داری، پرهیز از بعضی غذاها، یا انجام هر عملی که بتوان با بدن و در بدن انجام داد، به روح کمک نمی‌کند. برائت و آزادیِ روح مستلزم امر بسیار متفاوتی است، زیرا اعمال پیش‌گفته را هر انسان فاسد و رذلی هم می‌تواند انجام دهد. آن اعمال فقط موجب خلقِ افراد ریاکار می‌شود. از سوی دیگر، پوشاندن بدن در لباس غیردینی، اقامت در مکان‌های نامتبرک، همچون دیگران خوردن و نوشیدن، عبادت با صدای آرام و بی‌توجهی به انجام کارهای پیش‌گفته که ریاکاران هم می‌توانند انجام دهند به روح آسیب نمی‌زند.

افزون بر این، حفظ تمام انواع اعمال، حتی تأمل، مراقبه و تمام کارهایی که روح قادر به انجام آنهاست، آری حتی اینها نیز یاری‌رسان نیست. یک چیز و تنها یک چیز برای حیات، برائت و آزادی مسیحی ضرورت دارد. آن یک چیز کلام اقدس خدا، بشارتِ مسیح است، همچنان‌که مسیح در *انجیل یوحنا* ۱۱ [:۲۵] می‌گوید: «من رستاخیز و حیات‌ام، آن‌کس که به من ایمان دارد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد بود»؛ و نیز در *انجیل یوحنا* ۸ [:۳۶] می‌گوید: «پس اگر پسر شما را آزاد کرد، به‌راستی آزاد خواهید شد» و نیز در *انجیل متی* ۴ [:۴] گفته است: «آدمی تنها به نان نمی‌زید، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا برآید». پس اجازه دهید این موضوع را یقینی و قاطعانه اثبات‌شده بدانیم که روح بدون کلام خدا قادر به عمل نیست و هرجایی که کلام خدا وجود نداشته باشد هیچ کمکی هم برای روح وجود ندارد. اگر روح از کلام خدا برخوردار باشد، غنی است و از هیچ‌چیز بی‌بهره نیست، زیرا کلام خدا کلام حیات، حقیقت، نور، آرامش، برائت، نجات، شادی، آزادی، حکمت، قدرت، فیض، جلال و هرگونه برکت بی‌حدوحساب است. از همین روست که نبیِ خدا در کل مزمور [۱۱۹] و در بسیاری جاهای دیگر مشتاق و آرزومند کلام خداست و نام‌های بی‌شماری برای توصیف آن به کار می‌برد.

از سوی دیگر، بزرگ‌ترین مصیبتی که با آن خشم خدا می‌تواند انسان را عذاب بدهد آن است که کسی به کلام خدا گوش نسپارد، همچنان‌که خدا در عاموس [۱۱:۸] همین موضوع را بیان می‌کند. همچنین، بزرگ‌ترین رحمت خدا آن است که کلام خویش را به‌سوی انسان گسیل می‌دارد، چنان‌که در مزمور ۱۰۷ [:۲۰] می‌خوانیم: «او کلام خویش را گسیل کرد، و آنان را التیام بخشید، و از هلاکت نجات داد». مسیح نیز از برای هیچ رسالتی جز رسالت کلام خدا به جهان فرستاده نشد. وانگهی، تمام مقام‌های روحانی ـ تمام رسولان، اسقف‌ها و کشیش‌ها ـ فقط برای رسالت کلام خداست که دعوت و منصوب شده‌اند.

ممکن است بپرسید: «کلام خدا چیست و چگونه باید آن را به کار بست، زیرا کلام‌های خدا بی‌شمارند؟» پاسخ من چنین است: پولس رسول در بابِ اولِ رساله به رومیان به تبیین این موضوع پرداخته است که کلام خدا بشارتِ خداست که دربارهٔ پسر اوست؛ همو که در جسم آمد، رنج کشید، از میان مردگان برخاست و به‌سبب روح تقدس‌بخشْ جلال یافت. موعظه کردن دربارهٔ مسیح به‌معنی این است که روح را تغذیه می‌کنیم، برائت می‌بخشیم، آزادی می‌دهیم، نجات می‌بخشیم و مهیای ایمان به موعظه می‌کنیم. استفادهٔ نجات‌بخش و سودمند از کلام خدا فقط در ایمان است، چنان‌که در رساله به رومیان ۱۰ [:۹] آمده است: «اگر با لبانتان اعتراف کنید که عیسی خداوند است و در قلبتان ایمان بیاورید که خدا او را از میان مردگان برخیزاند، نجات خواهید یافت». افزون بر این، «مسیح غایت شریعت است، از این حیث که هرکس که ایمان داشته باشد آمرزیده می‌شود» [رومیان ۴:۱۰]. و باز در رساله به رومیان ۱ [:۱۷] چنین آمده است: «هرکس به‌سبب ایمان برائت یابد، خواهد زیست». با هیچ عملی جز ایمان نمی‌توان کلام خدا را دریافت و حرمت گذاشت. پس واضح است که، همان‌طور که روح برای حیات و برائتش فقط به کلام خدا نیاز دارد، همان‌طور هم فقط با ایمان آمرزیده می‌شود و نه با هیچ‌گونه عملی؛ زیرا اگر روح بتواند با چیزی جز ایمان آمرزیده شود، آنگاه به کلام خدا نیاز نیست، و درنتیجه به ایمان نیاز نخواهد بود.

وجودِ این ایمان نمی‌تواند به اعمال مرتبط باشد ـ به عبارت دیگر، نمی‌توانید از وجودِ این ایمان بهره‌مند باشید و هم‌زمان ادعا کنید با انجام اعمال، حال هر

ویژگی‌ای که داشته باشند، آمرزیده می‌شوید ـ زیرا این کار همان «مردد بودن میان دو عقیده» [اول پادشاهان ۱۸:۲۱] و همچون پرستش و بوسیدنِ دستِ بعل است که، به گفتهٔ ایوب [۳۱: ۲۷-۲۸]، ظلمی بسیار بزرگ محسوب می‌شود. از این‌روی، همان لحظه‌ای که از ایمان برخوردار می‌شوید، می‌فهمید همه‌چیز در درونتان به‌کلی درخورِ ملامت، گناه‌آلود و منفور است، چنان‌که پولس رسول در رساله به رومیان ۳ [۲۳:] می‌گوید: «زیرا همگان گناه کرده‌اند و از جلال خدا محروم‌اند» و «هیچ‌کس بری از گناه نیست، نه، هیچ‌کس؛ ... همگان گمراه گشته‌اند، جملگی به راه خطا می‌پویند» رومیان ۳ [:۱۰-۱۲]. وقتی این را فهمیدید، خواهید دانست که به مسیح نیاز دارید، به او که رنج کشید و برای خاطر شما دیگربار برخاست به‌گونه‌ای که اگر به او ایمان آورید، می‌توانید به‌سبب این ایمان به انسانی جدید مبدل شوید، تاآنجاکه گناهانتان بخشوده می‌شود و با شایستگی‌های شخص دیگری، یعنی با شایستگی‌های فقط مسیح، آمرزیده می‌شوید.

از این‌روی، چون این ایمان فقط می‌تواند در انسان درونی سلطه داشته باشد، چنان‌که رساله به رومیان ۱۰ [:۱۰] می‌گوید: «زیرا آدمی با قلب خویش ایمان می‌آورد و بدین‌سان آمرزیده می‌شود»، و چون فقط ایمان است که قدرت آمرزش دارد، واضح است که انسان درونی به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند با هیچ‌گونه عمل یا فعل بیرونی آمرزیده و آزاد شود و نجات یابد، و اینکه این اعمال، هر ویژگی‌ای که داشته باشند، هیچ ارتباطی به این انسان درونی ندارند. از سوی دیگر، فقط خدانشناسی و بی‌ایمانی قلب، و نه هیچ عمل بیرونی، است که او را گناهکار و بندهٔ منفورِ گناه می‌کند. از این‌روی، اولین کاری که هر مؤمن مسیحی باید انجام دهد این است که هرگونه اعتماد به اعمال را کنار بگذارد و به‌طور فزاینده‌ای فقط ایمان را استحکام ببخشد و به‌سبب ایمان بر معرفت خود بیفزاید، اما نه معرفت به اعمال، بلکه معرفت به عیسی مسیح؛ همو که رنج کشید و برای او برخاست، همان‌طور که پطرس در آخرین بابِ اولینِ رسالهٔ خود چنین می‌آموزد [اول پطرس ۵:۱۰]. هیچ عمل دیگریْ شخص را مسیحی نمی‌کند. بر این اساس، آن‌گونه که در *انجیل یوحنا* ۶ [:۲۸] روایت شده است، وقتی یهودیان از مسیح پرسیدند باید چه کار کنند تا «عمل خدا را به جای آورند»، مسیح به کثرت اعمالی که دید آنان به‌وفور انجام

می‌دهنـد اعتنـا نکـرد و بـا اشـاره به عملی واحدْ گفت: «عمل خدا این است که به فرسـتادهٔ او ایمـان آوریـد» [یوحنـا ۶:۲۹]؛ «زیرا خـدای پدر مهر تأیید خویش را بر او زده است» [یوحنا ۶:۲۷].

از این‌روی، ایمان راستین به مسیح گنجی بی‌نظیر است که نجات کامل به ارمغان می‌آورد و انسان را از تمام بدی‌ها می‌رهاند، همچنان‌که مسیح در آخرین باب *انجیل مرقس* [۱۶:۱۶] می‌گوید: «آن‌کس که ایمان آوَرَد و تعمید یابد نجات خواهد یافت؛ اما آن‌کس که ایمان نیاورد محکوم خواهد شد». اشعیا بر این گنج تأمل و در باب ۱۰ آن را پیشگویی کرد: «خداوند در کلامی کوچک و سوزان با این سرزمین سخن خواهد گفت، کلامی که سرشار از برائت خواهد بود» [بسنجید با اشعیا ۱۰:۲۲]. گویی اشعیا چنین گفته است: «ایمان، که غایت کوچک و کامل شریعت است، وجود مؤمنان را از چنان برائتِ عظیمی آکنده خواهد کرد که آنان به چیزی دیگر نیاز ندارند تا از گناه بری شوند». ازهمین‌رو، پولس در رساله به رومیان ۱۰ [:۱۰] می‌گوید: «زیرا انسان با قلب خویش ایمان می‌آوَرَد و بدین‌سان آمرزیده می‌شود».

بی‌گمان خواهید پرسید چه‌سان فقط ایمان موجب آمرزش می‌شود و بی‌هیچ عملی گنجی با سودی عظیم به ما می‌بخشد، حال‌آنکه اعمال، شعایر و شرایعِ بسیاری در کتاب‌های مقدس تعیین شـده اسـت؟ پاسـخ من چنین اسـت: اول از همه، آنچه را گفتیم به یاد آورید، یعنی این سخن را که فقط ایمان، بدون اعمال، موجب آمرزش، آزادی و نجات می‌شود؛ این سخن را در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد. اینجا باید خاطرنشـان کنیـم کـه کل *کتـاب مقـدس* خـدا به دو بخش تقسـیم می‌شـود: احکام و نویدها. با اینکه احکام موضوعات پسندیده‌ای را تعلیم می‌دهند، اما چنین نیست که این موضوعات به‌محض اینکه تعلیم داده شـوند جامهٔ عمل هم بر آنها پوشـیده شـود، زیـرا احـکام به ما نشـان می‌دهند چه کارهایی بایـد انجام دهیم، اما قدرت انجام آن کار را به ما نمی‌دهند. احکام قصد دارند به انسـان خودشناسـی بیاموزند، بدان‌سـان که انسـان از طریق آنها بتواند آگاه شـود در انجام کارهای نیک ناتوان اسـت و بسـا که از توانایی خود ناامید شـود. به همین دلیل اسـت که این احکام عهد قدیم خوانده شده‌اند و *عهد قدیم*[1] را تشکیل داده‌اند. برای مثال، حکمِ «نباید طمع داشته باشی»

1. *Old Testament*

[خروج ۱۷:۲۰] حکمی کلی است که ثابت می‌کند همهٔ ما گناهکاریم، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند از طمع پرهیز کند، هرچقدر هم که بتواند با آن مبارزه کند. از این‌روی، وقتی به انسان حکم می‌شود طمع نداشته باشد و این حکم را انجام بدهد، انسان مجبور می‌شود از خود قطع امید کند و در جایی دیگر و از کسی دیگر کمکی بطلبد که آن را در خود نمی‌یابد، همچنان‌که در کتاب هوشع ۹:۱۳ آمده است که: «ای اسرائیل هلاکت نصیب شماست، و یاریِ شما تنها نزد من است». وقتی وضعمان درمورد یک حکم این‌گونه است، درمورد تمام احکام هم همین‌گونه خواهد بود، زیرا انجام هرکدام از آنها به یک اندازه برای ما ناممکن است.

حال وقتی انسان از طریق احکام به ناتوانی خود وقوف یافت و همچنین وقتی دربارهٔ چگونگیِ حفظِ شریعت متألم شد ـ زیرا احکام شریعت باید انجام شوند، بدان‌سان که حتی ذره‌ای یا بخش بسیار کوچکی از آنها نباید نادیده گرفته شود، وگرنه انسان بی‌هیچ امیدی محکوم خواهد شد ـ آری، انسان در چنین اوضاعی حقیقتاً سرشکسته می‌شود و در دیدهٔ خود به مرتبهٔ هیچ‌وپوچ سقوط می‌کند، و در درون خود چیزی نمی‌یابد که با آن بتواند آمرزیده شود و نجات یابد. اینجا بخش دوم *کتاب مقدس* به کمک ما می‌آید، یعنی نویدهای خدا که جلال خدا را اعلام می‌کنند و می‌گویند: «اگر می‌خواهی از شریعت تبعیت کنی و، آنچنان که شریعت حکم کرده است، طمع نداشته باشی، پیش آی و به مسیح ایمان آور؛ آری، به مسیح که در او فیض، برائت، آرامش، آزادی و بلکه همه چیز به تو نوید داده شده است. اگر ایمان آوری، همه‌چیز خواهی داشت؛ اگر ایمان نیاوری هیچ‌چیز نخواهی داشت». محال است با جدوجهد بتوانید موفق شوید تمام اعمالِ ـ فراوان و بی‌فایدهٔ ـ شرعی را به انجام برسانید، اما با ایمان باشتاب و به‌آسانی در این کار موفق خواهید شد. خدای پدر همه‌چیز را وابسته به ایمان قرار داده است، بدان‌سان که هرکس ایمان دارد همه‌چیز خواهد داشت، و هرکس ایمان ندارد هیچ‌چیز نخواهد داشت. چنان‌که در رساله به رومیان ۱۱ [:۳۲] آمده است: «زیرا خدا تمام انسان‌ها را به نافرمانی واگذاشت، تا بتواند بر همهٔ آنان رحمت آورد». از این‌روی، وعده‌های خدا هر آنچه را که احکام او می‌طلبند عطا می‌کنند و هرآنچه را که شریعت معین کرده است به انجام می‌رسانند، بدان‌سان که هر آنچه

هست فقط از خداست، هم احکام و هم انجام احکام. فقط او حکم می‌کند، و فقط اوست که احکام را به انجام می‌رساند. از این‌روی، نویدهای خدا به عهد جدید تعلق دارند. به‌راستی، آنها عهد جدیدند.

ازآنجاکه نویدهای خدا کلام‌های مقدس، حق، آزاد، توأم با آرامش و آکنده از خیرند، روحی که با ایمان راسخ به این نویدها اتکا می‌کند چنان کامل با آنها متحد می‌شود و به‌کلی مجذوبشان می‌شود که نه فقط در نیروی آنها سهیم خواهد شد، بلکه به‌سبب آنها از خود خالی و از آنها آکنده خواهد گشت. اگر تماس دستِ مسیح دردها و امراض جسم را شفا می‌داد، تماس آکنده از محبت روحانی با او، یعنی انجذاب در کلام، بسیار بیشتر تمام آن‌چیزهایی را که متعلق به کلام است به روح منتقل می‌کند. پس این‌گونه است که روح به‌سبب ایمانِ تنها و بدون اعمالْ و با کلام خدا آمرزیدگی، تقدس، حقیقت، آرامش و آزادی می‌یابد و مستغرقِ همه‌گونه برکت می‌شود و حقیقتاً فرزند خدا می‌گردد، چنان‌که *انجیل یوحنا* ۱ [۱۲:] می‌گوید: «اما به همهٔ آنان که ... به نام او ایمان آورند، قدرت داد تا فرزند خدا گردند».

از آنچه گفتیم به‌آسانی می‌توان فهمید ایمان این نیروی عظیم را از چه منبعی می‌گیرد و چرا عمل نیک یا تمام اعمال نیک هم نمی‌توانند هم‌تراز ایمان باشند. هیچ عمل نیکی نمی‌تواند متکی به کلام خدا باشد یا در روح بشر باقی بماند، زیرا تنها ایمان و کلام خدا در روح بشر حکمرانی می‌کنند. همان‌گونه که آهن گداخته به‌سبب اتحاد با آتش مثل آتش سرخ می‌شود، همین‌گونه هم کلام خدا ویژگی‌هایش را به روح می‌دهد. پس واضح است که مؤمن مسیحی هرآنچه را که نیاز دارد در ایمان می‌یابد و برای آمرزیدگی به هیچ‌گونه اعمالی نیاز ندارد؛ و اگر به اعمال نیاز ندارد، به شریعت هم نیاز ندارد؛ و اگر به شریعت نیاز ندارد، بی‌تردید از شریعت آزاد است. این کلامی حق است که «شریعت از برای فردِ آمرزیده وضع نشده است» [اول تیموتئوس ۹:۱]. این است آن آزادی مسیحی، آن ایمانِ ما، که نمی‌گذارد در بیهودگی یا پستی زندگی کنیم، بلکه موجب می‌شود شریعت و اعمال برای رسیدن به هرگونه برائت و نجات بشر غیرلازم باشند.

این اولین قدرت ایمان بود. حال اجازه دهید دومین قدرت آن را نیز بررسی کنیم. کارِ دیگرِ ایمان این است که با تحسین‌آمیزترین و عالی‌ترین نوعِ احترامْ

کسی را که به او اعتماد دارد حرمت می‌نهد، زیرا او را قابل‌اعتماد و مطمئن می‌داند. ما با درستکار و مطمئن دانستنِ شخصِ مورداعتمادمان به او احترام می‌گذاریم و این از هر نوع احترام گذاشتن برتر است. غیر از قابل‌اعتماد بودن و درستکاری و نیکوییِ محض، چه صفات بزرگ‌تری می‌توان به شخص نسبت داد؟ از سوی دیگر، برای اینکه بتوانیم شخصی را بیش از حد تحقیر کنیم، راهی نیست جز اینکه او را فریبکار و رذل بدانیم و به او بدگمان باشیم، همان‌طور که وقتی به او اعتماد نمی‌کنیم چنین کاری می‌کنیم. از این‌روی، وقتی روح قاطعانه به وعده‌های خدا اعتماد می‌کند، خدا را قابل‌اعتماد و درستکار می‌داند. چیزی از این عالی‌تر نمی‌توان به خدا نسبت داد. عالی‌ترین پرستش خدا این است که او را درستکار و قابل‌اعتماد بدانیم و بلکه او را به تمامِ صفاتِ معتمدان موصوف کنیم. وقتی چنین شد، روح به ارادهٔ الاهی رضا می‌دهد. آنگاه روح نام خویش را متبرک می‌کند و خود را وامی‌نهد تا هرآنچه خواستِ خداست بر سَرَش آید، زیرا، با اتکا به وعده‌های خدا، تردید ندارد آن‌کسی که صادق، عادل و حکیم است، همه‌چیز را به‌خوبی انجام خواهد داد، سامان خواهد بخشید و مهیا خواهد کرد.

آیا چنین روحی به‌سبب این ایمان در تمام امور مطیعِ تام خدا نیست؟ با چنین اطاعتی کدام حکم است که به‌طور کامل انجام نشود؟ چگونه می‌توان جز با اطاعت در تمام امور، کاری را به کامل‌ترین نحو انجام داد؟ باوجوداین، این اطاعت نه از طریق اعمال بلکه از طریق ایمانِ تنها به جا آورده می‌شود. از سوی دیگر، در برابر خدا چه نافرمانی، رذالت و اهانتی بزرگ‌تر از این می‌توان تصور کرد که به وعدهٔ او ایمان نداشته باشیم؟ زیرا این بی‌ایمانی دال بر چیست جز اینکه خدا را دروغ‌گو دانسته‌ایم یا تردید کرده‌ایم که او قابل‌اعتماد است؟ ـ یعنی آیا بی‌ایمانی به وعدهٔ خدا به‌معنای آن نیست که قائل شده‌ایم خودمان قابل‌اعتمادیم و خدا غیرقابل‌اعتماد؟ مگر نه آنکه انسانی که چنین می‌کند خدا را منکر می‌شود و از خویش در قلبِ خود بت می‌سازد؟ پس اعمالی که با چنین دنائتی انجام شده‌اند، حتی اگر اعمال رسولان و فرشتگان باشند، چه حسن و مزیتی دارند؟ از این‌روی، خدا به‌حقّ تمامِ این اعمال را نه ذیلِ خشم یا آز، بلکه ذیلِ بی‌ایمانی به شمار می‌آورد؛ بدان‌سان که کسانی که گمان می‌کنند با پیشه کردنِ تقوا و شفقت که در شریعت (و نیز به حکم

فضایل مدنی و بشری) واجب دانسته شده‌اند، احکام شرع را به جا می‌آورند، چه‌بسا نجات نیابند. آن اعمال ذیلِ گناهِ بی‌ایمانی به شمار آمده‌اند و عاملان به آنها هم باید یا طالب بخشایش خدا باشند یا عادلانه محکوم شوند.

باوجوداین، وقتی خدا ببیند ما او را قابل‌اعتماد می‌دانیم و با ایمان قلبی‌مان او را چنان‌که شایستهٔ اوست بسیار حرمت می‌نهیم، او نیز به‌خاطر ایمانمان ما را بسیار حرمت می‌نهد و همچون بندگانی قابل‌اعتماد و بری از گناه به شمار می‌آورد. ایمان هرآنچه را که از آنِ خداست به حضرتش اختصاص می‌دهد و بدین‌ترتیب، موجب صدق و برائت می‌شود. از این‌روی، خدا هم به‌نوبهٔ‌خود برائت ما را می‌ستاید. این صحیح و موجه است که خدا قابل‌اعتماد و عادل است، و اینکه وقتی او را این‌گونه در نظر آوریم و بدان اعتراف کنیم بدان می‌مانَد که خود قابل‌اعتماد و عادل‌ایم. از این‌روی، خدا در اول سموئیل ۲ [۳۰:] می‌فرماید: «آنان‌که مرا حرمت نهند، بر آنان حرمت خواهم نهاد، و آنانی را که مرا خوار شمارند با بی‌اعتنایی خوار می‌کنم». پولس هم در رساله به رومیان ۴ [۳:] می‌گوید ایمان ابراهیم «از برای او [موجبِ] برائت [اَش] دانسته شد»[1]، زیرا او با ایمان به کامل‌ترین وجهْ خدا را جلال بخشید، و پولس می‌گوید به همین دلیل ما نیز اگر ایمان داشته باشیم ایمانمان از برای ما [موجبِ] برائت [مان] به شمار می‌آید.[2]

سومین فایدهٔ بی‌نظیر ایمان آن است که روح را با مسیح متحد می‌کند، همان‌گونه که عروس با دامادش متحد می‌شود. طبق تعلیم پولس رسول، مسیح و روح [مؤمن][3] به‌سبب این راز یک جسم می‌شوند [اِفِسُسیان ۵:۳۱-۳۲]. و اگر آنان یک جسم‌اند، میانشان ازدواجی حقیقی برقرار است ـ که درحقیقت کامل‌ترین نوع ازدواج به شمار می‌آید، زیرا ازدواج‌های بشری فقط نمونه‌هایی کوچک و بی‌مقدار از آن ازدواج حقیقی‌اند ـ پس نتیجه می‌شود که در هرآنچه از خوبی و بدی دارند، با هم سهیم‌اند. از این‌روی، روح می‌تواند به هرآنچه از آنِ مسیح است فخر و مباهات کند، چنان‌که گویی از آنِ خود اوست، و مسیح نیز مدعی است داشته‌های روح داشته‌هایِ اوست. اجازه دهید این دو را مقایسه کنیم و آنگاه به فوایدی بسیار زیاد پی خواهیم برد. مسیح سرشار از فیض، حیات و نجات است. روحْ سرشار از گناهان، مرگ

---

۱ و ۲ و ۳. افزودهٔ در قلاب‌ها از مترجم فارسی است.

و نفرین است. حال ایمان به میانهٔ این دو درمی‌آید و گناهان، مرگ و نفرین از آنِ مسیح، و فیض، حیات و نجات از آنِ روح خواهند شد؛ زیرا اگر مسیح داماد است، پس باید داشته‌های عروسش را بگیرد و داشته‌های خودش را به او بدهد. اگر او جسم خویش و حتی خودِ خویش را به عروسش می‌بخشد، چگونه همه‌چیزش را نبخشد؟ و اگر جسم عروسش را می‌گیرد، چگونه همه‌چیزش را نگیرد؟

اینجا ما نه فقط از مشارکت بلکه از مبارزه‌ای مقدس و پیروزی و نجات و رهایی هم بینشی بسیار مطلوب و خوشایند داریم. مسیحْ خدا و انسان در یک شخص است. او نه گناه کرد، نه مُرد و نه محکوم شد، نیز اینکه او نمی‌توانست گناه کند، بمیرد، یا محکوم شود؛ برائت، حیات و نجاتِ او چیرگی‌ناپذیر، جاودان و مقتدر است. او با حلقهٔ ازدواجِ ایمانْ در گناهان، مرگ و عذاب‌های جهنمِ عروسش سهیم می‌شود. درحقیقت، او آنها را از آنِ خود می‌کند و چنان عمل می‌کند که گویی آنها از آنِ اویند و گویی او خود گناه کرده است، رنج کشیده است، مرده است و به جهنم فرود آمده است تا بتواند بر جمیع آنها فائق آید. حال ازآنجاکه چنین فردی هست که تمام این کارها را انجام داده است و مرگ و جهنم نمی‌توانند او را به‌کلی از بین ببرند، پس ناگزیر او در مبارزه‌ای بزرگ مرگ و جهنم را به‌کلی از بین می‌برد؛ زیرا برائت او از گناهانِ تمامِ انسان‌ها عظیم‌تر، حیات او از مرگ نیرومندتر، و نجات او از جهنم شکست‌ناپذیرتر است. از این‌روی، روح با پیمان ایمانش در مسیح آزاد است، و با پیمان ازدواجش، از تمام گناهان آزاد و در برابر مرگ و جهنم ایمن است و از نعمت برائت، حیات و نجاتِ ابدیِ دامادش، مسیح، برخوردار می‌شود. بدین‌سان، او از برای خود عروسی زیبا و پرشوکت می‌گیرد، عروسی «بدونِ لک یا چین‌وچروک که او را با طهارتِ آبِ همراه با کلام پاک می‌کند» [بسنجید با رساله به افسسیان ۵:۲۶-۲۷]، آری، با آبِ همراه با کلام حیات؛ یعنی با ایمان به کلام حیات، برائت و نجات. مسیح به این شیوه در ایمان، محبت پایدار، سعادت، برائت و عدالت با روح ازدواج می‌کند، چنان‌که هوشع در ۲[:۱۹-۲۰] نیز این سخن را بیان می‌کند.

در این صورت، کیست که معنای این ازدواج باشکوه را به‌تمامی بفهمد؟ چه کسی می‌تواند غنای عظمتِ این فیض را بفهمد؟ در این ازدواج، این مسیحِ غنی

و داماد الاهی با این فاحشهٔ فقیر و شریر وصلت می‌کند، و او را از تمام شرورش می‌رهاند و به زینتِ تمام فضایلش می‌آراید. اینک گناهانِ روح موجبِ هلاکتش نمی‌شوند، زیرا بار این گناهان بر دوش مسیح افکنده شده است و او آنها را به‌کلی از بین می‌برد. و او در مسیح، شوهر خود، از نعمت آن برائتی برخوردار است که می‌تواند همچون برائت خود به آن فخر کند؛ برائتی که او می‌تواند آن را در کنار گناهانش و در برابر مرگ و جهنم با اطمینان به رخ بکشد و بگوید: «اگر گناه کرده‌ام، مسیح من که به او ایمان دارم گناه نکرده است، و هرآنچه از آنِ اوست متعلق به من است و هرآنچه از آنِ من است متعلق به اوست»، همان‌طور که عروسِ غزلِ غزل‌های سلیمان [۲:۱۶] می‌گوید: «محبوبم از آنِ من است و من از آنِ او». معنای سخن پولس در اول کرنتیان ۱۵ [:۵۷] هم همین است، آنجا که می‌گوید: «حمد خدایی را که به‌سبب خداوندمان عیسی مسیح به ما پیروزی بخشید»، یعنی پیروزی بر گناه و مرگ، همچنان‌که در جای دیگری در همان رساله می‌گوید: «گناه نیش مرگ است و شریعت قدرت گناه» [اول کرنتیان ۱۵:۵۶].

از آنچه گفته شد دوباره درمی‌یابید چه کار بزرگی به ایمان نسبت داده‌ایم، و آن اینکه تنها ایمان می‌تواند شریعت را اجرا کند و شخص را بدون اعمالْ آمرزیده کند. اینک درمی‌یابید حکم نخست، که می‌گوید: «باید خدای یگانه را بپرستی»، با ایمانِ تنها اجرا می‌شود. اگر از کفِ پا تا فرقِ سرتان هم اعمال نیک باشد، هنوز بری از گناه نیستید یا خدا را نپرستیده‌اید یا حکم نخست را اجرا نکرده‌اید، زیرا خدا را فقط آن زمانی پرستیده‌اید که مجدِ قابل‌اعتماد بودن و تمام نیکی‌ها را که شایستهٔ اوست به او نسبت دهید. این هم کاری است که با اعمال انجام نمی‌شود، بلکه فقط با ایمانِ قلبی شدنی است. ما نه با انجام اعمال، بلکه با ایمان آوردن است که خدا را ستایش می‌کنیم و اقرار می‌کنیم که او قابل‌اعتماد است. از این‌روی، برای مؤمن مسیحی تنها ایمان موجب برائت از گناه و انجام تمام احکام می‌شود، زیرا کسی که حکم نخست را انجام دهد در انجام تمامِ احکامِ دیگر به زحمت نمی‌افتد.

اما اعمال، که اموری بی‌روح‌اند، با اینکه می‌توانند، به شرط وجود ایمان، به قصد ستایش خدا انجام شوند، درنهایت قادر به ستایش خدا نیستند.

بااین‌همه، مسئله‌ای که اینجا بدان می‌پردازیم اعمال و انواعِ آن نیست، بل آن‌کسی است که اعمال را انجام می‌دهد، کسی که خدا را ستایش می‌کند و اعمال را به ثمر می‌رساند. این کار هم با ایمانی انجام می‌شود که جایگاه آن قلب است و منشأ و حقیقتِ کل برائت ماست. درنتیجه، این آموزه‌ای نسنجیده و خطرناک است که تعلیم می‌دهد احکام را باید با اعمال به انجام رساند. پیش از آنکه هرگونه عملی بتواند به انجام رسد، باید احکام انجام داده شوند، و درحقیقت، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، اعمال از اجرای احکام است که نشئت می‌گیرند [رومیان ۱۳:۱۰].

برای اینکه بتوانیم به بررسی تام‌وتمام آن فیضی بپردازیم که انسانِ درونیِ ما در مسیح از آن برخوردار است، باید به این موضوع واقف باشیم که در عهد قدیم خدا تمام نخست‌زادگانِ ذکور را به خویش تخصیص داده است. حقِ نخست‌زادگی ارزش بسیار زیادی داشت، زیرا متضمن دو افتخار بود: یکی افتخار کهانت و دیگری افتخار پادشاهی. برادرِ نخست‌زاد کاهن و سرور همگان و از سنخ مسیح بود، همان مسیحی که نخست‌زادهٔ یگانه و حقیقیِ خدای پدر و مریم مقدس و پادشاه و کاهن حقیقی بود، اما نه پادشاهی برحسب جسم و جهان، زیراکه پادشاهی او از این جهان نیست [یوحنا ۱۸:۳۶]. او بر امور آسمانی و روحانی فرمان‌روایی می‌کند و آنها را به خود تخصیص داده است؛ اموری نظیر برائت، حقیقت، حکمت، آرامش، نجات و مانند آن. این سخن به آن معنا نیست که تمام اموری که بر زمین یا در جهنم است به زیرِ سلطهٔ او نیست ـ که اگر چنین بود پس چگونه می‌توانست ما را از آنها حفظ کند و نجات بخشد؟ ـ بلکه معنایش این است که پادشاهی او مبتنی بر اموری نیست که بر زمین و در جهنم است و شامل آنها هم نمی‌شود. کهانت او نیز مبتنی بر شکوهِ بیرونیِ رداها و طرز راه رفتن و رفتارهایی نیست که کهانت بشری هارون داشت یا کهانت کلیسای امروزیِ ما دارد؛ بلکه کهانت او شامل اموری روحانی می‌شود که به‌سبب آنها با خدمتی نامشهود در آسمان و در پیشگاه خدا از برای ما شفاعت می‌کند، و در آنجا خود را همچون قربانی پیشکش می‌کند و تمام کارهایی را انجام می‌دهد که کاهن باید انجام دهد، همان‌طور که پولس در رساله به عبرانیان [باب‌های ۶-۷] او را از سنخ

مَلکیصِدِق توصیف می‌کند. چنین هم نیست که او از برای ما به درگاه خدا فقط دعا و شفاعت کند، بلکه از طریق تعلیم زندهٔ روح خویش ما را در درون آگاهی می‌دهد، و بدین‌ترتیب دو کار واقعی کاهن را، که عبادت و موعظهٔ کاهنان بشری انواع محسوس و مشهود آنهاست، به انجام می‌رساند.

حال همان‌گونه که مسیح به‌سبب حق نخست‌زادگی خویش این دو امتیاز ویژه را به دست آورده است، همان‌گونه هم آنها را به هرکسی می‌بخشد و با هرکسی سهیم می‌شود که طبق قانون ازدواجِ پیش‌گفته، که زن را صاحبِ تمامِ دارایی مرد می‌داند، به او ایمان دارد. از این‌روی، همهٔ ما که به مسیح ایمان داریم در مسیح کاهن و پادشاه‌ایم، چنان‌که در رسالهٔ اول پطرس ۲ [۹:] آمده است: «شما نسل برگزیده‌اید، جماعتی از آنِ خدا، کاهنانی پادشاه و پادشاهانی کاهن، از برای اینکه اعمالِ حیرت‌آورِ آن‌کسی را آشکار کنید که شما را از ظلمت به درون نورِ شگفت‌انگیزِ خویش فراخوانده است».

ماهیت این کهانت و پادشاهی چیزی شبیه به این است: اول، درمورد پادشاهی، هر مؤمن مسیحی با ایمانْ چنان به قدرتش بر تمام امور افزوده می‌شود که، به‌سبب قدرتی روحانی، بدون استثنا بر همه‌چیز سرور می‌شود، به‌گونه‌ای که هیچ‌چیز نمی‌تواند به او آسیب برساند. درحقیقت، همه‌چیز زیر سلطهٔ اوست و باید به او در کسب نجات خدمت کند. از این‌روی، پولس در رساله به رومیان ۸ [۲۸:] می‌گوید: «تمام امور جملگی از برای خیر برگزیدهٔ خدا در کار است»، و در رسالهٔ اول به کرنتیان ۳ [۲۱:-۲۳] می‌گوید: «همه‌چیز از آنِ شماست، خواه ... حیات یا مرگ یا اکنون یا آینده، آری، همه‌چیز از آنِ شماست؛ و شما از آنِ مسیح‌اید». این سخن به آن معنا نیست که مؤمنان مسیحی در جایگاهی مافوقِ تمام امور قرار گرفته‌اند تا با قدرت مادّی صاحب و مسلط بر همه‌چیز باشند ــ حماقتی که بعضی اعضای کلیسا از آن رنج می‌برند ــ زیرا این قدرت متعلق به پادشاهان، شاهزادگان و دیگر انسان‌های این دنیاست. تجربهٔ عادی ما در زندگی نشان می‌دهد که همه‌چیز بر ما سلطه دارد، از امور بسیاری رنج می‌بریم و حتی می‌میریم. درحقیقت، هرچه فرد از ایمانِ مسیحیِ بیشتری برخوردار باشد، باید بلاها، رنج‌ها و مرگ‌های بیشتری را تحمل کند، همچنان‌که می‌بینیم درمورد مسیح، که خودش شاهزادهٔ نخست‌زاده است،

و درمورد تمام قدیسان که برادران اویند، این‌گونه است. قدرتی که از آن سخن می‌گوییم قدرتی روحانی است. این قدرت در بین دشمنان بر آنان غلبه دارد و در میانهٔ ستمدیدگی اثرگذار است. این فقط بدان معناست که «قدرت در ضعف کامل می‌شود» [دوم کرنتیان ۹:۱۲] و نیز اینکه در همه‌چیز می‌توانیم فایده‌ای برای نجات بیابیم [رومیان ۲۸:۸]، به‌گونه‌ای که صلیب و خودِ مرگ هم ناگزیرند به من خدمت کنند و همراه با من برای نجاتم کار کنند. این مزیتی بی‌نظیر است و به‌سختی به دست می‌آید، قدرتی به‌راستی همه‌توان و سیادتی روحانی است که اگر فقط ایمان داشته باشم تمامِ چیزهای کاملاً خوب یا بسیار بدِ آن با هم برای خیرِ من در کار خواهند شد. آری، ازآنجاکه تنها ایمان برای نجات کفایت می‌کند، پس به هیچ‌چیز نیاز ندارم جز ایمان که قدرت و سیادتِ آزادیِ خود را به کار می‌گیرد. بنگرید، این است آزادی و قدرت بی‌حدوحصر مؤمنان مسیحی.

ما نه‌تنها آزادترینِ افراد از قیدوبندِ پادشاهان‌ایم، بلکه همچنین برای همیشه کاهن‌ایم که از پادشاه بودن بسی برتر است، زیرا در مقام کاهن لایق آن می‌شویم که در پیشگاه خدا حاضر آییم تا در حق دیگران دعا کنیم و مسائل دینی را به یکدیگر تعلیم دهیم. اینها کارهای کاهنان است، و نمی‌تواند به هیچ فرد بی‌ایمانی واگذار شود. پس مسیح این را برای ما میسر کرد، که اگر به او ایمان آوریم، نه فقط برادر، شریکِ میراث و پادشاهی هم‌سنخ او باشیم، بلکه کاهنانی هم‌سنخ او شویم. از این‌روی، می‌توانیم با بی‌باکی و در روح ایمان به محضر خدا درآییم [رساله به عبرانیان ۱۰: ۱۹، ۲۲] و به اشک و لابه بگوییم «اَبّا، پدر»، و در حق یکدیگر دعا کنیم، و تمام آن کارهایی را انجام دهیم که می‌بینیم اعمال بیرونی و محسوس کاهنان آنها را به اجرا درآورده‌اند و دلالت بر آنها دارند.

باوجوداین، کسی که ایمان ندارد هیچ‌چیز هم در خدمت او نیست. برخلاف، هیچ‌چیزی از برای خیر او کار نمی‌کند، بلکه او خودش بندهٔ همه‌چیز است، هرچیزی رویِ بدِ خود را به او نشان می‌دهد، زیرا او رذیلانه از آنها برای نفع خویش و نه برای مجد و ثنای خدا استفاده می‌کند. از این‌روی، او نه کاهن، بلکه فردی رذل است که عبادتش گناه می‌شود و هرگز به محضر خدا راه نمی‌یابد، زیرا خدا به گناهکاران گوش فرانمی‌دهد [یوحنا ۳۱:۹]. پس چه کسی می‌تواند جایگاه والا

و رفیع مؤمن مسیحی را فهم کند؟ او به‌سبب قدرت شاهانهٔ خویش بر همه‌چیز، مرگ، حیات و گناه، فرمان می‌راند و به‌سبب مجد کاهنی خویش با خدا قدرتمند است، زیرا کارهایی انجام می‌دهد که خدا می‌خواهد و می‌طلبد؛ چنان‌که مکتوب است: «خواست آنانی را که از او بیم دارند برآورده خواهد کرد، و تضرعشان را نیز خواهد شنید و نجاتشان می‌دهد» [بسنجید با رساله به فیلیپیان ۱۳:۴]. انسان به این نوع مجد و افتخار دست می‌یابد، اما بی‌شک نه با هیچ‌گونه اعمالی از جانب خویش، بلکه با ایمانِ تنها.

از آنچه گفته شد همگان می‌توانند آشکارا دریابند چگونه مؤمن مسیحی از همه‌چیز آزاد است و همه‌چیز را پشت سر گذاشته است، به‌گونه‌ای که برای برائت و نجات خویش به هیچ‌گونه اعمالی نیاز ندارد، زیرا ایمانِ تنها برائت و نجات را به‌وفور به او عطا می‌کند. باوجوداین، احتمال دارد دچار چنان حماقتی شود که گمان کند با انجام بعضی اعمالِ نیکْ بری از گناه، آزاد، نجات‌یافته و مسیحی شده است، که در این صورت بی‌درنگ ایمان و تمام فواید آن را از دست می‌دهد، و چنین حماقتی به‌بسندگی و کفایت در داستان آن سگی بیان شده است که با تکه گوشتی در دهان در مسیر رودی می‌دوید و با دیدنِ عکسِ گوشت در آب فریب خورد و دهان گشود تا آن را به دندان گیرد و این‌چنین هم گوشت را از دست داد و هم عکس گوشت را.[1]

از من خواهید پرسید: اگر تمام مؤمنان کلیسای مسیحی کاهن‌اند، پس چه‌سان کسانی که آنان را اینک کشیش می‌خوانیم با افراد غیرکشیش فرق دارند؟ پاسخ من چنین است: به عناوین «کاهن»، «کشیش»، «روحانی» و «اهل کلیسا» ظلم شده است، و این ظلم هم زمانی اتفاق افتاد که این عناوین را از تمام مسیحیان گرفتند و به آن عدهٔ اندکی واگذار کردند که اینک با کاربستِ مغرضانهٔ این عناوین «اهل کلیسا» خوانده می‌شوند. کتاب‌های مقدس بین آنها هیچ فرقی نمی‌گذارد، با اینکه عناوینی چون «کشیش»، «خادم» و «کارگزار» را به کسانی می‌دهد که اینک با افتخار پاپ، اسقف و رهبر خوانده می‌شوند و نیز به کسانی که باید طبق رسالت ابلاغ کلام خدا، به دیگران خدمت کنند و به آنان ایمان به مسیح و آزادی مؤمنان را تعلیم دهند. با اینکه همهٔ ما به‌طور مساوی کاهن‌ایم، اما نمی‌توانیم همگی و به‌طور

---

۱. لوتر به داستان‌های اِزُپ (Aesop) علاقه داشت و داستانی هم که اینجا بیان شد، از داستان‌های اوست.

عمومی خدمت دینی کنیم و تعلیم دهیم. حتی اگر بتوانیم هم نباید چنین کنیم. از این‌روی، پولس در رسالهٔ اول به کرنتیان ۴ [۱:] می‌نویسد: «ما را باید همچون خادمان مسیح و کارگزاران اسرار خدا در نظر آورند».

بااین‌وصف، این کارگزاری اینک به نمایش آن‌چنان بزرگی از قدرت و استبدادی آن‌چنان ترسناک و تحمل‌ناپذیر تبدیل شده است که هیچ حکومت کافرکیش یا هیچ قدرت زمینی دیگری قابل‌مقایسه با آن نیست، چنان‌که‌گویی مردم عادی هم دیگر مسیحی نیستند. با این انحراف، معرفت مسیحی به فیض، ایمان، آزادی و خودِ مسیح به‌کلی از بین رفت و اسارتِ تحمل‌ناپذیرِ قوانین و اعمال بشری جای آن را گرفت تا وقتی که، همان‌گونه که در مراثی ارمیا [۱] آمده است، بندگانِ رذل‌ترین انسان‌های روی زمین شدیم که از بدبختی ما سوءاستفاده می‌کنند تا فقط خواسته‌های پست و بی‌شرمانهٔ خود را برآورده کنند.

به موضوع سخنمان بازگردیم. معتقدم اینک آشکار شده است که موعظه دربارهٔ اعمال، زندگی و سخنان مسیح همچون واقعیات تاریخی کافی نیست یا این کار به هیچ‌رو مطابق اصول دین مسیحی نیست؛ باوجوداین، بسیاری از کسانی که امروزه بهترین واعظان ما هستند چنین کاری می‌کنند. کاری بسیار نابسنده و بسیار دور از اصول دین است که دربارهٔ مسیح چیزی نگوییم و درعوض قوانین بشری و احکام پدران را تعلیم دهیم. درحال‌حاضر کم نیستند کسانی که مسیح را موعظه می‌کنند و دربارهٔ او مطالعه می‌کنند، کسانی که می‌توانند عواطف انسان را در مورد اموری چون احساس دلبستگی به مسیح، خشم به یهودیان و این قبیل یاوه‌های کودکانه و زنانه برانگیزند، اما [برخلاف این افراد و وعظشان][۱] مسیح باید به این منظور موعظه شود که به او ایمان آوریم تا او فقط مسیح نباشد، بلکه مسیح من و شما باشد، تا آنچه دربارهٔ او گفته شده و آنچه نام او نشانهٔ آن است، در ما اثربخش شود. برای ایجاد و حفظ چنین ایمانی در وجود ما، باید وعظ شود که چرا مسیح آمد، چه چیز آورد و به ما بخشید، و اگر او را قبول کنیم چه نفعی می‌بریم. ما با تعلیمِ صحیحِ آن آزادیِ مسیحی که مسیح عطا می‌کند، چنین وعظی را به انجام رساندیم و گفتیم ما مؤمنان مسیحی از چه نظر همگی پادشاه و کاهن و درنتیجه،

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

سرورِ همه‌چیز و همه کس‌ایم و بدان‌سان که پیش‌تر گفتیم، می‌توانیم قاطعانه اعتقاد داشته باشیم که خدا به تمام کارهایمان به دیدهٔ رضا و قبول می‌نگرد.

کدام انسانی است که با شنیدن این سخنان قلبش عمیقاً شاد نشود، و وقتی چنین آرامشی دریافت می‌کند محبت در وجودش چنان افزون نشود که مسیح را آن‌چنان دوست بدارد که هرگز با هیچ‌گونه شرایع یا اعمالی نمی‌توانست دوست داشته باشد؟ چه کسی می‌تواند چنین قلبی را جریحه‌دار کند یا بترساند؟ اگر آگاهی از گناه یا ترس از مرگ به چنین قلبی درآید، این قلب مهیای آن است که به خدا امید بندد. چنین قلبی با آگاهی از اخبار بدْ ترسان و هراسان نمی‌شود. وقتی دشمنانش را می‌بیند پریشان نمی‌شود. و این‌همه ازآن‌روست که این قلب ایمان دارد که برائت مسیح را از آنِ خود دارد و گناهانش نه از آنِ خود، بلکه از آنِ مسیح است و اینکه برائتِ مسیح تمامِ گناهان را از بین می‌برد. این موضوع، همچنان‌که پیش‌تر گفتیم،[1] نتیجهٔ محتومِ ایمان به مسیح است. به همین دلیل، این قلب یاد می‌گیرد به مرگ و گناه بخندد و هم‌آوا با قدیس پولس بگوید: «ای مرگ، کجاست پیروزی‌ات؟ ای مرگ، نیش تو کجاست؟ گناه نیش مرگ است، و شریعت قدرتِ گناه. لیک حمد خدایی را که به‌سبب خداوندمان عیسی مسیح به ما پیروزی بخشید» [اول کرنتیان ۱۵ : ۵۵-۵۷]. مرگ نه فقط با پیروزی مسیح، بلکه با پیروزی ما نیز به‌کلی از بین می‌رود، زیرا با ایمانْ پیروزیِ مسیح پیروزیِ ما شده است و در این ایمان ما نیز پیروزیم.

اجازه دهید سخن در باب انسان درونی، آزادی او، منشأ آزادی‌اش و برائت ایمان را تا همین‌جا بسنده بدانیم. انسان درونی نه به شرایع نیاز دارد ونه به اعمال نیک، بلکه، برخلاف، اگر معتقد باشد با این دو آمرزیده می‌شود از آنها آسیب می‌بیند.

اینک اجازه دهید به بخش دوم بحثمان بپردازیم؛ یعنی به انسان بیرونی. اینجا باید به تمام کسانی پاسخ دهیم که واژهٔ «ایمان» و هرآنچه پیش‌تر گفتیم برایشان ناخوشایند است و می‌پرسند: «اگر ایمان همه‌چیز دارد و به‌تنهایی برای برائت کافی است، پس چرا اعمال نیک تکلیف شده‌اند؟ ما راحتی و فراغت پیشه می‌کنیم و هیچ عملی انجام نمی‌دهیم و به [داشتن][2] ایمان بسنده می‌کنیم». پاسخ من این است:

---

۱. بسنجید با صفحات ۲۹ و ۳۰.
۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

چنین نیست، ای انسان بدکار، چنین نیست. البته می‌توانست حقیقتاً چنین باشد اگر به‌کلی انسان درونی و کاملاً روحانی بودیم. اما ما فقط در روز واپسین، یعنی روز رستاخیز مردگان، این‌گونه خواهیم بود. تا وقتی در جسم حیات داریم، فقط از بعضی جهات پیشرفت‌هایی داریم که در حیات آینده کامل خواهند شد. به این دلیل است که قدیس پولس در رساله به رومیان ۸[۲۳:] تمام آنچه را در این حیات به دست می‌آوریم «نوبرهای روح» می‌خواند، زیرا به‌راستی در آینده از سهم بیشتری، حتی از کمال روح، بهره‌مند می‌شویم. اینجاست که باید بر آنچه پیش‌تر گفتیم تأکید کنیم، یعنی بر این سخن که مؤمن مسیحی بنده و مطیع همگان است. تاآنجاکه آزاد است هیچ عملی انجام نمی‌دهد، اما تاآنجاکه بنده است همه نوع عملی انجام می‌دهد. خواهیم دید چگونه چنین چیزی ممکن می‌شود.

همان‌گونه که گفتیم، با اینکه انسان در درون خود، در روحش، به حد وفور و کفایتْ با ایمان آمرزیده می‌شود و درنتیجه هیچ نیازی ندارد جز اینکه این ایمان و غنا را هر روز تا فرارسیدن حیات آینده افزایش دهد؛ اما او هنوز و همچنان در حیاتِ فانیِ دنیوی می‌زید. او باید در این حیات بر بدن خویش مسلط شود و با دیگر انسان‌ها ارتباط برقرار کند. اینجاست که باید آغاز به انجام عمل کرد؛ بشر اینجا نمی‌تواند فراغت پیشه کند؛ اینجا او باید دقت کند تا با روزه‌داری‌ها، مراقبت‌ها، تلاش‌ها و دیگر شیوه‌های موجه جسم خود را تحت انضباط درآورد و پرورش دهد و آن را تابع روح خود کند تا مطیع و مطابق انسان درونی و ایمان شود و در برابر ایمان طغیان نکند و مانع انسان درونی نشود، زیرا جسم اگر مهار نشود برحسب طبیعت خود چنین کارهایی می‌کند. انسان درونی که با ایمان به صورت خدا خلق شده است، هم شاد است هم شادی‌بخش، زیرا از مسیح که این انسان در اوست، بهره‌های بسیار دریافت کرده است؛ و از این‌روی، تنها کار او این است که بدون اندیشیدن به منفعت خود، با شادی و در محبتی غیرتصنعی خدا را خدمت کند.

اینک بر این نکته واقف باشید که وقتی انسان درونی چنین می‌کند، خواستی مخالف در جسم خویش می‌بیند که می‌کوشد به تمام عالمیان خدمت کند و جویای نفع آنها باشد. این روح ایمان است که نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد، بلکه با همتی شاد می‌کوشد جسم را مهار کند و بر آن تسلط یابد، همچنان‌که پولس

در رساله به رومیان ۷[۲۲:-۲۳] می‌گوید: «زیرا در کنه وجود خویش در شریعت خدا شادمان‌ام، اما در اعضای خویش شریعت دیگری می‌بینم که با شریعت عقلم در جنگ است و مرا گرفتار شریعت گناه می‌کند»؛ و در جای دیگر [رسالهٔ اول به کرنتیان ۹:۲۷] می‌گوید: «جسم خویش را می‌کوبم و مهار می‌کنم، از بیم اینکه مبادا پس از وعظ بشارت به دیگران، خود شایسته نباشم»؛ و در رساله به گالاتیان [۵:۲۴] می‌گوید: «و آنان که به عیسی مسیح تعلق دارند، جسم را با امیال و شهواتش مصلوب کرده‌اند».

باوجوداین، وقتی این اعمال را انجام می‌دهیم نباید گمان کنیم انسان با آنها در پیشگاه خدا آمرزیده می‌شود؛ زیرا ایمان، که به‌تنهایی [موجب][1] برائت در پیشگاه خداست، چنین نگرش اشتباهی را برنمی‌تابد. بااین‌وصف، باید بدانیم این اعمالْ جسم را به انقیاد می‌کشانند و از شهوات پلیدش می‌پالایند و همهٔ هدف ما این است که فقط به راهی هدایت شویم که ما را از شهوات دور می‌کند. روح چون با ایمان است که پاک می‌شود و خدا را دوست می‌دارد، خواهان آن می‌شود که تمام چیزها، و به‌ویژه جسمش، پاک شوند تا بتوانند همراه یکدیگر خدا را دوست بدارند و ستایش کنند. از این‌روی، انسان نمی‌تواند هیچ کاری نکند و فارغ باشد، زیرا نیازهای جسمش او را به کار و حرکت وامی‌دارد و او مجبور است اعمالِ نیکِ بسیاری انجام دهد تا بر جسم تسلط پیدا کند. بااین‌همه، خودِ اعمال موجب آمرزیدگی انسان در پیشگاه خدا نمی‌شود، بلکه او از روی محبتِ خودجوش به اطاعت از خداست که اعمال را انجام می‌دهد و به هیچ‌چیز جز رضای الاهی نمی‌اندیشد، رضایتی که او باید در تمام امور به آن راضی باشد.

به این طریق، همگان به‌آسانی قادر خواهند بود از حدود و شناختِ نیک و بد، به‌تعبیری، تنبیهات بدنیِ خویش آگاه شوند، زیرا به‌اندازه‌ای به روزه‌داری و شب‌زنده‌داری و سخت‌کوشی می‌پردازند که آن را برای فرونشاندن عطش و شهوانیتِ جسم خویش بسنده بدانند. اما کسانی که گمان می‌کنند با [انجام][2] اعمال آمرزیده می‌شوند، فقط به خودِ اعمال می‌نگرند و توجه نمی‌کنند که شهوات باعث سرافکندگی ما می‌شود، و این افراد فکر می‌کنند اگر تا جایی که ممکن است

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

اعمالِ زیاد و بزرگ انجام دهند، کاری نیک و سودمند کرده‌اند و برائت یافته‌اند. گاهی حتی عقل خود را به آشفتگی می‌کشانند و با اعمال خود توان طبیعی‌شان را از بین می‌برند یا دست‌کم آن را بی‌اثر می‌کنند. این اوج نادانی و جهل محضِ ایمان و حیات مسیحی است که انسان بخواهد با اعمال و بدون ایمان آمرزیده شود و نجات یابد.

اینک با ذکر مثال به تبیین سخنان پیش‌گفته می‌پردازیم تا فهم آنها را آسان‌تر کنیم. باید همان‌گونه که به اعمالِ آن مؤمن مسیحی می‌اندیشیم که به‌علت رحمتِ محض و آزاد خدا با ایمان آمرزیده می‌شود و نجات می‌یابد، همان‌گونه هم به اعمال آدم و حوا در بهشت بیندیشیم و نیز به اعمالی که تمام فرزندان آنها اگر گناهکار نبودند انجام می‌دادند. در سفر پیدایش ۲ [۱۵:] چنین می‌خوانیم: «خداوند خدا انسان را برگرفت و او را در باغ عدن جای داد تا آن را بکارد و نگاهبانی کند». اینجا خدا انسان را بری از گناه، درستکار و پاک آفریده بود، به‌گونه‌ای که انسان نیاز نداشت با کاشتن و نگاهبانی باغ عدن آمرزیده شود؛ اما برای اینکه انسان بیکار نباشد، خداوند کارِ کاشتن و حفاظت باغ عدن را به عهدهٔ او گذاشت. به‌راستی این کار راحت‌ترینِ کارها بود، که محضِ رضای خدا و نه برای کسبِ برائت انجام می‌شد؛ برائتی که آدم از پیش به بهترین نحو ممکن از آن برخوردار بود و می‌توانست حقِ طبیعیِ همهٔ ما باشد.

حکایت اعمال مؤمن نیز این‌گونه است. او با ایمان خویش دوباره به بهشت بازگشته و از نو خلق شده است. آری، او با [وجودِ][1] ایمانِ خویش به اعمال نیاز ندارد تا برائت یابد یا کسب برائت برایش ممکن شود؛ بلکه برای بیکار نبودن و تأمینِ مایحتاجِ جسم باید چنین اعمالی را محض رضای خدا انجام دهد. باوجوداین، چون ما به‌کلی از نو خلق شده‌ایم و محبت و ایمانمان هنوز کامل نیست، باید محبت و ایمان را افزایش دهیم، اما نه با اعمالِ بیرونی، بلکه با خودِ محبت و ایمان.

مثال دوم: انجام کارهایی مثلِ تقدیس کلیسا، برگزاریِ آیینِ تأییدِ کودک در کلیسا، یا کارهای دیگرِ مربوط به مقام و وظیفهٔ اسقفی، فرد را اسقف نمی‌کند. حقیقت این است که اگر او نخست اسقف نباشد، هیچ‌کدام از این کارها معتبر و

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

قانونی نیست، بلکه کارهایی احمقانه، کودکانه و مضحک خواهند بود. بدین‌سان، مؤمن مسیحی‌ای که با ایمان خویش تقدیس یافته است اعمال نیک را انجام می‌دهد، اما این اعمال او را مقدس‌تر یا مسیحی‌تر نمی‌کنند، زیرا این کار از ایمانِ تنها برمی‌آید. و اگر انسانْ نخست مؤمن و مسیحی نباشد، تمام اعمالش هیچ است و به‌راستی گناهانی زشت و نفرت‌انگیزند.

از این‌روی، این احکام نیز صحیح‌اند: «اعمالِ نیکْ انسان نیک خلق نمی‌کنند، بلکه انسان نیک اعمال نیک انجام می‌دهد؛ اعمالِ بدْ انسان بد خلق نمی‌کنند، بلکه انسان بد اعمال بد انجام می‌دهد». درنتیجه، این موضوعی همواره محتوم و یقینی است که پیش از آنکه هر عمل نیکی بتواند وجود داشته باشد، ذات یا خودِ انسان باید نیک باشد، و نیز اینکه اعمال نیک از انسان نیک برمی‌آید و نشئت می‌گیرد، همان‌گونه که مسیح نیز می‌گوید: «نه درختِ نیکو میوهٔ تباه تواند آورد و نه درختِ تباه میوهٔ نیکو» [متی ۷:۱۸]. بدیهی است که میوهْ درخت به بار نمی‌آورد و درخت روی میوه سبز نمی‌شود، برخلاف، واضح است که درخت میوه به بار می‌آورد و میوه روی درخت به بار می‌نشیند. از این‌روی، همان‌گونه که محتوم است که درخت قبل از میوه‌اش وجود داشته باشد و میوه درخت را خوب یا بد نمی‌کند، بلکه بسته به خوبی یا بدی درخت، میوه‌اش هم خوب یا بد خواهد بود؛ همان‌گونه هم انسان پیش از اینکه عمل نیک یا بد انجام دهد، باید نخست خودش نیک یا بد باشد، و اعمالِ او او را نیک یا بد نمی‌کنند، بلکه خودِ اوست که موجب می‌شود اعمالش خوب یا بد باشد.

نمونه‌های این حقیقت را می‌توان در تمام زمینه‌ها مشاهده کرد. خانهٔ خوب یا بدْ بنّایِ خوب یا بد نمی‌سازد؛ بلکه بنّای خوب یا بد خانهٔ خوب یا بد می‌سازد. و درکل، عمل هرگز عامل را مثلِ خود نمی‌کند، بلکه عامل عمل را مثل خود می‌کند. درمورد اعمال انسان نیز همین‌گونه است. انسان، مؤمن یا غیرمؤمن، هرگونه که باشد، عملش نیز همان‌گونه است ـ اگر بنابر ایمان عمل کند، عملش نیک است، اگر بنابر بی‌ایمانی عمل کند، عملش بد است. اما عکسِ سخنِ پیش‌گفته صحیح نیست؛ یعنی اینکه بگوییم عملْ انسان را مؤمن یا بی‌ایمان می‌کند. همان‌گونه که اعمالْ انسان را مؤمن نمی‌کنند، همان‌گونه هم او را بری از گناه نمی‌کنند.

اما ازآنجاکه ایمان انسان را مؤمن و بری از گناه می‌کند، همین ایمان اعمال نیک هم انجام می‌دهد. پس، چون اعمال موجب آمرزش هیچ‌کس نمی‌شوند و انسان باید قبل از انجامِ عملِ نیکْ بری از گناه باشد، این مسئله بسیار بدیهی است که این ایمانِ تنهاست که، به‌علت رحمتِ محضِ خدا به میانجی مسیح و در کلامِ او، با شایستگی و چنان‌که بایدوشاید انسان را می‌آمرزد و نجات می‌دهد. مؤمنِ مسیحی برای نجات، هیچ نیازی به هیچ نوع عمل یا شریعتی ندارد؛ زیرا که به‌سبب ایمان از هر نوع شریعتی آزاد است و با آزادی محض و بدون محدودیت هر کاری می‌کند. او نه جویای منفعت است نه طالب نجات، چراکه پیش‌تر از همه‌چیز به‌وفور برخوردار شده و به‌سبب فیض خدا نجات یافته است، زیراکه اینک در ایمان خویش فقط رضا الاهی را می‌جوید.

افزون بر این، هیچ عملِ نیکی کمک نمی‌کند که فردِ بی‌ایمان آمرزیده شود یا نجات یابد. از طرف دیگر، هیچ عمل بدی هم موجب نمی‌شود او رذل یا لعن شود؛ بلکه آن بی‌ایمانی‌ای که موجب بد شدن انسان و درخت می‌شود، موجب اعمال بد و نفرت‌انگیز هم می‌شود. از این‌روی، نیک یا بد بودنِ انسان نتیجهٔ اعمال نیست، بلکه نتیجهٔ ایمان یا بی‌ایمانی است، چنان‌که خردمند گوید: «سرآغاز گناه وقتی است که آدمی از خدا جدا شود» [بسنجید با حکمت بن‌سیرا ۱۰:۱۴-۱۵]، و این جدایی هم وقتی اتفاق می‌افتد که او ایمان نداشته باشد. و پولس در رساله به عبرانیان ۱۱ [:۶] می‌گوید: «زیرا هرآن‌کس که به خدا تقرب می‌جوید، باید ایمان داشته باشد ...» و مسیح نیز سخنی مشابه می‌گوید: «درخت خوب میوهٔ خوب به بار می‌آورد و درخت بد میوهٔ بد» [متی ۱۲:۳۳]، گویی سخنش این است که «بگذارید آن‌کس که می‌خواهد میوهٔ خوب داشته باشد، کار را با کاشت درختِ خوب آغاز کند». بدین‌سان، بگذارید کسی که می‌خواهد اعمال نیک انجام دهد کار را نه با انجام اعمال، بلکه با ایمان آوردن آغاز کند که موجب می‌شود خودِ او انسانی نیک شود، زیرا هیچ‌چیز جز ایمانْ انسان را نیک و هیچ‌چیز جز بی‌ایمانی او را بد نمی‌کند.

البته این نیز صحیح است که از نگاه انسان‌ها، شخص بسته به اعمالش نیک یا بد می‌شود؛ اما این‌گونه نیک یا بد بودن فقط بدان معناست که شخصِ نیک یا

بد از سوی دیگران نیک یا بد نشان داده شده یا شناخته شده است، همان‌گونه که مسیح نیز در متی ۷ [:۲۰] می‌گوید: «پس آنان را از ثمراتشان خواهید شناخت». باوجوداین، همهٔ اینها ظاهربینانه است و بسیاری با این جلوهٔ بیرونی فریب خورده‌اند و به خود اجازه داده‌اند دربارهٔ اعمال نیک بنویسند و تعلیم دهند که این اعمال موجب آمرزش ما می‌شوند، بی‌آنکه حتی اشاره‌ای به ایمان بکنند. این افراد به راه خود می‌روند، همیشه فریب خورده‌اند و فریب می‌دهند [دوم تیموتئوس ۱۳:۳]، به پیش می‌روند، اما پیشروی به درون وضعیتی بدتر، کورانی‌اند عصاکش کوران دیگر، خود را با انجام أعمال فراوان خسته و فرسوده می‌کنند، اما باز هم به برائتِ حقیقی دست نمی‌یابند [متی ۱۵:۱۴]. پولس در رسالهٔ دوم به تیموتئوس ۳[:۵، ۷] دربارهٔ این افراد است که می‌گوید: «ظاهر دین را حفظ می‌کنند اما قدرت آن را انکار می‌کنند ... آنانی که به سخنان همگان گوش می‌دهند و هیچ‌گاه به شناخت حقیقت نمی‌رسند».

از این‌روی، هرکس نمی‌خواهد با این کوران به بیراهه برود باید به فراسوی اعمال و تعالیمِ مربوط به اعمال و به فراسوی شرایع بنگرد. باید از اعمالِ انسان دیده برگیرد و به خودِ او بنگرد و بپرسد که چگونه آمرزیده می‌شود. زیرا انسان نه با اعمال یا شرایع، بلکه با کلام خدا آمرزیده می‌شود و نجات می‌یابد. به عبارت دیگر، آمرزش و نجات ما بسته به وعدهٔ فیض او، و با ایمان به این است که مجد همواره از آنِ خدایی است که ما را نه با اعمالی که برای برائت خویش انجام دادیم [رساله به تیتوس ۵:۳]، بلکه به‌موجب رحمت خود، با کلام فیضش، در آن هنگام که ایمان آوردیم، نجات بخشید [اول کرنتیان ۲۱:۱].

از آنچه گفته شد می‌توان به‌آسانی حدومرزِ مردود و مقبول بودنِ اعمال نیک را فهمید و اینکه تمام تعالیم بشر دربارهٔ اعمال با چه معیاری تفسیر می‌شوند. اگر خواستارِ انجامِ اعمال برای رسیدن به برائت باشیم، اگر اعمال به زیرِ بار سنگینِ این لویاتانِ[۱] خطا درآیند، و اگر این اعمال بنا بر این خیالِ باطل انجام شوند که از طریق آنها آمرزیده می‌شویم، آنگاه اعمال واجب شمرده می‌شوند و آزادی و ایمان از بین می‌روند؛ این وجوبِ نسبت‌داده‌شده به اعمال موجب می‌شود آنها دیگر نه

---

۱. احتمالاً به لویاتان اشاره دارد، ماری پرپیچ‌وتاب که در اشعیا ۱:۲۷ ذکر آن آمده است.

اعمال نیک، بلکه اعمالی به‌راستی بد و منفور باشند. آنها اعمالی نیستند که آزادانه [و عاری از هر چشم‌داشتی][۱] انجام شده باشند، و بی‌حرمتی به فیض خدا شمرده می‌شوند، زیرا آمرزیده شدن و نجات یافتن فقط کارِ فیض خداست. این اعمال ـ بنابر فرضی شرک‌آمیز که ناشی از جهالت ماست ـ مدعی انجام اموری‌اند که در اصل و اساسْ انجام آنها از هیچ‌گونه اعمالی برنمی‌آید و بدین‌ترتیب، با چنین ادعایی جایگاه و جلال فیضِ خدا را با جبر از آنِ خود می‌کنند. از این‌روی، ما اعمال نیک را رد نمی‌کنیم؛ برخلاف، آنها را تا حد ممکن ارزشمند می‌دانیم و تعلیم می‌دهیم. ما اعمال نیک را به‌خاطر خودِ آنها محکوم نمی‌کنیم، بلکه دلیلِ محکوم بودنِ آنها نزد ما این افزوده و نسبت شرک‌آمیز به آنها و این تصورِ منحرف در باب آنهاست که بنابه آنْ برائت از طریق اعمال نیک طلب می‌شود؛ زیرا این موضوع موجب می‌شود اعمال از بیرون نیکو به نظر آیند، درحالی‌که درحقیقت نیکو نیستند. اعمال نیک انسان را فریب می‌دهند و باعث می‌شوند انسان‌ها همچون گرگ‌هایی گرسنه در لباس میشْ دیگران را فریب دهند [متی ۷:۱۵].

اما آنجا که ایمان راستین وجود نداشته باشد، این لویاتان، یا تصور غلط در باب اعمالْ غلبه‌ناپذیر است. کسانی که با انجام اعمال قدیس شده‌اند نمی‌توانند از شر این لویاتان خلاص شوند، مگر اینکه ایمان، که نابودگرِ این مار است، ظهور کند و در قلب‌های آنان حاکم شود. طبیعت انسان به‌خودیِ‌خود نمی‌تواند این لویاتان را بیرون براند یا حتی متوجه وجودِ آن شود، بلکه درعوضِ آن را نشانهٔ اراده‌ای بسیار مقدس و پارسا تلقی می‌کند. اگر از تأثیر آیین و آدابْ سخن به میان آید و [بدین‌ترتیب][۲] این فساد طبیعت تأیید شود، آن‌چنان‌که آموزگاران رذل باعث آن می‌شوند، آنگاه این لویاتان به مصیبتی چاره‌ناپذیر مبدل می‌شود که کثیری از انسان‌ها را به ضلالت و هلاکت می‌کشاند، بی‌آنکه هیچ امیدی به هدایت و حیات دوبارهٔ آنان وجود داشته باشد. از این‌روی، هرچند نیکو است دربارهٔ توبه، اعتراف و رضامندی موعظه کنیم و دست به نگارش ببریم، اما اگر فقط به موعظه و نگارش بپردازیم و کار را با تعلیمِ ایمان پیش نبریم، هرآنچه تعلیم می‌دهیم بی‌تردید فریبکارانه و شریرانه است.

مسیح، مثلِ پیشگام خود یحیی تعمیددهنده، فقط نگفت: «توبه کنید»

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

[متی ۲:۳؛ ۴:۱۷]، بلکه کلام ایمان را نیز به آن افزود و گفت: «ملکوت آسمان نزدیک است». ما باید هر دویِ این کلام‌های خدا را موعظه کنیم و نه فقط یکی از آنها را؛ ما باید از خزانهٔ خویش نو و کهنه را با هم بیرون آوریم؛ یعنی هم صدای شریعت هم کلام فیض را با همدیگر [متی ۵۲:۱۳]. باید صدای شریعت را بیرون آوریم تا شاید آدمیان بهراسند و گناهانشان را بشناسانند و درنتیجه به توبه و حیات بهتر بگرایند. اما نباید در همین کار بمانیم، زیرا این کار فقط زخم می‌زند بی‌آنکه زخم را ببندد، ضربه می‌زند بی‌آنکه التیام دهد، می‌میراند بی‌آنکه جان ببخشد، به قعر جهنم می‌کشاند بی‌آنکه از آنجا بازآوَرَد، تحقیر می‌کند بی‌آنکه تجلیل کند. از این‌روی، باید کلام فیض و نوید بخشودگی را نیز موعظه کنیم که ایمان را می‌آموزند و برمی‌انگیزند. بدون این کلام فیض، آموزش و انجامِ اعمال شرعی، ندامت، توبه و تمام اعمال دیگر هیچ فایده‌ای ندارد.

واعظانِ توبه و فیض حتی تا روزگار ما نیز به کار خود ادامه داده‌اند، اما آنان نوید و شریعت خدا را تبیین نمی‌کنند تا انسان‌ها بتوانند از آنان منشأ توبه و فیض را بیاموزند. توبه از شریعت الاهی نشئت می‌گیرد، اما ایمان یا فیض از نوید الاهی ناشی می‌شود، همچنان‌که در رساله به رومیان ۱۰ [۱۷:] آمده است: «پس ایمان از آنچه شنیده می‌شود ظهور می‌کند، و آنچه شنیده می‌شود همان وعظ مسیح است». از این‌روی، انسان پس از اینکه با انذار و خوفِ شریعت الاهی تحقیر می‌شود و به خودشناسی می‌رسد، با ایمان به نوید الاهی تسلی می‌یابد و تجلیل می‌شود. ازاین‌روست که در مزمور ۳۰ [۵:] می‌خوانیم: «اگر تمامِ شب سیلِ سرشک از دیده فروبارم، چون صبح بَردَمَد سُرور سررسد».

اجازه دهید سخن خود را دربارهٔ اعمال به‌طورکلی و هم‌زمان دربارهٔ اعمالی که مؤمن مسیحی برای خود انجام می‌دهد، همین‌جا پایان دهیم. درپایان، دربارهٔ کارهایی صحبت می‌کنیم که او برای همنوعش انجام می‌دهد. انسان در این جسم میرنده‌اش فقط برای خود زندگی نمی‌کند تا تنها برای خودش هم کار کند؛ البته که او برای تمام انسان‌های روی زمین هم زندگی می‌کند؛ بلکه باید گفت او فقط برای دیگران و نه برای خود زندگی می‌کند. برای این منظور، او جسم خویش را تحت سلطه درمی‌آورد تا بتواند با صداقت و آزادی بیشتر به دیگران خدمت کند،

همچنان‌که پولس در رساله به رومیان۱۴ [:۷-۸] می‌گوید: «هیچ‌کدام از ما برای خاطر خویش نمی‌زید و نیز هیچ‌کدامِمان برای خاطر خویش نمی‌میرد. اگر زندگی می‌کنیم برای خاطر خداوند زندگی می‌کنیم، و اگر می‌میریم از برای خداوند می‌میریم». او حتی در این زندگی خود نمی‌تواند برای همنوعش بی‌فایده باشد و کاری نکند، زیرا ناگزیر با دیگر انسان‌ها سخن می‌گوید، ارتباط برقرار می‌کند، و هم‌اندیشی می‌کند، همان‌طور که مسیح نیز، که همانند انسان‌ها گشت [فیلیپیان ۲:۷]، آن‌چنان‌که کتاب باروک ۳ [:۳۸] می‌گوید، به هیئت انسانی درآمد و با انسان‌ها گفت‌وگو کرد.

باوجوداین، انسان برای برائت و نجات خویش به هیچ‌کدام از این امورِ پیش‌گفته نیاز ندارد. از این‌روی، او باید در تمام کارهایی که انجام می‌دهد با این فکر هدایت شود و فقط بر این نکته تأمل کند که باید در تمام کارهایش به دیگران خدمت و منفعت برساند و به هیچ‌چیز جز نیاز و فایدهٔ همنوعش نیندیشد. از این‌روی، پولس رسول با اینکه می‌توانست بگوید ما باید کار کنیم تا مایحتاج خویش را فراهم آوریم، اما به ما حکم می‌کند با دستان خود کار کنیم تا به حاجت‌مندان یاری برسانیم. آری، او چنین می‌گوید: «[با دستان خود کار کنید][۱] تا بتوانید به نیازمندان کمک کنید» [رساله به افسسیان ۴:۲۸]. ما مؤمنان مسیحی از جسم خویش برای صحت و سلامتی آن مراقبت می‌کنیم تا بتوانیم کار کنیم و درآمدی به دست آوریم و پس‌انداز کنیم و به نیازمندان یاری برسانیم، تا به این طریق اقویا به ضعفا خدمت کنند، و بتوانیم فرزندان خدا شویم که هرکدام به دیگری محبت می‌ورزد، برای او کار می‌کند، بارِ سختی‌های او را به دوش می‌کشد و بدین‌سان شریعت مسیح را محقق می‌گرداند [رساله به گالاتیان ۶:۲]. این است حیات مسیحیِ راستین. اینجا ایمان حقیقتاً از طریق محبت عمل می‌کند [رساله به گالاتیان ۵:۶]؛ یعنی ایمان در اعمالی نمود می‌یابد که برآمده از آزادانه‌ترین نوع خدمت است؛ خدمتی که مشتاقانه و از رویِ محبت انجام شده و انسان با آن با رضا و رغبت تمام و بی‌امید به پاداش به دیگری خدمت می‌کند؛ و در وجود خود به‌سبب کمال و وفورِ ایمانِ خویش رضایت خاطر دارد.

از این‌روی، پولس، پس از اینکه به فیلیپیان می‌آموزد چقدر به‌سبب ایمان به

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

مسیح که آنان را صاحب همه‌چیز کرده است غنی شده‌اند، به ایشان نکتهٔ دیگری تعلیم می‌دهد و می‌گوید: «پس گرچه همه‌گونه حمایت در مسیح، همه‌گونه انگیزهٔ محبت، همه‌گونه مشارکت در روح، همه‌گونه عطوفت و شفقت در میانتان وجود دارد، اما با هم‌رأی بودن، داشتنِ محبت واحد، سازگاریِ کامل و یک‌رأی بودن شادی مرا کامل کنید. از سرِ خودخواهی و کبر هیچ کاری انجام ندهید، بلکه از روی فروتنی دیگران را برتر از خود بدانید. مبادا هریک از شما تنها به منافع خویش بنگرد، بلکه به منافع دیگران نیز توجه کند» [فیلیپیان ۲:۱-۴]. اینجا به‌وضوح می‌بینیم که پولس رسول این قاعده را برای حیات مسیحی تعیین می‌کند که ما باید تمام اعمالمان را وقف خیر و سعادت دیگران کنیم، زیرا هریک از مؤمنان در ایمان خویش از چنان غنای وافری برخوردار است که دیگر اعمالش و کل زندگی‌اش اضافه‌هایی‌اند که او با آنها می‌تواند با احسان ارادی به همنوع خویش خدمت کند و برای او کارهای خیر انجام دهد.

پولس رسولْ مسیح را نمونهٔ چنین حیاتی معرفی می‌کند و می‌گوید: «در میان خویش همان رأی‌ای را داشته باشید که در عیسی مسیح دارید، همو که گرچه به‌صورت خدا بود، لیک از حق خویش که همانند خدا باشد گذشت، بلکه خویش را خالی کرد، صورت بنده به خود گرفت، [و] شبیه انسان متولد شد. چون در صورتِ انسان ظاهر گشت، خویشتن را پست کرد و مطیع مرگ شد» [فیلیپیان ۲:۵-۸]. این کلامِ آموزندهٔ پولس رسول برای ما مبهم و ناشناختنی شده است، و این ابهام و ناشناختگی را کسانی ایجاد کرده‌اند که هرگز نفهمیده‌اند منظور پولس از تعابیرِ «صورت خدا»، «صورت بنده»، «صورت انسان»، «شبیه انسان» چیست و این تعابیر را درمورد طبیعت الاهی و انسانی به کار برده‌اند. منظور پولس این است: گرچه مسیح به‌تمامی به صورت خدا بود و در تمام نیکی‌ها غنی بود، چندان‌که به هیچ عمل و رنجی نیاز نداشت تا خود را از گناه مبرا کند و نجات یابد (زیرا او این‌همه را از ازل داشته است)، بااین‌حال به‌سبب آنها مغرور نشد و مقام خویش را از مقام ما بالاتر نبرد و ما را مقهور خود نکرد، هرچند به‌راستی می‌توانست چنین کند؛ بلکه، برخلاف، او نیز زندگی کرد، تلاش کرد، کار کرد، رنج کشید و جان داد تا بتواند شبیه دیگر انسان‌ها باشد و شیوهٔ زندگی و اعمالش نیز همچون آنان باشد،

چنان‌که گویی به تمام این امور نیازمند است و هیچ بهره‌ای از صورت خدا ندارد. اما او برای خاطر ما همهٔ این کارها را انجام داد، تا به ما خدمت کند و تمام چیزهایی را که در این صورت بنده به دست آورده بود از آنِ ما شود.

از این‌روی، مؤمن مسیحی، همچون مسیح که سَرِ اوست، آکنده و غنی از ایمان است و باید به این صورتِ خدا که به‌سبب ایمان کسب کرده است راضی باشد؛ همچنان‌که پیش‌تر گفتیم، او فقط باید این ایمان را افزون کند تا اینکه کامل شود. زیرا این ایمان حیات، برائت و نجات اوست: این ایمان او را نجات می‌دهد و مقبول می‌گرداند، و، همچنان‌که پیش‌تر گفتیم، تمام آن چیزهایی را به او عطا می‌کند که از آنِ مسیح است و پولس نیز در رساله به گالاتیان ۲[:۲۰] همین را می‌گوید: «حیات کنونی خویش را در جسم در ایمان به پسر خدا سپری می‌کنم». گرچه مؤمن مسیحی این‌چنین از تمام اعمال آزاد است، باید در این آزادی خود را خالی کند، صورت بنده به خود گیرد، شبیه انسان‌ها شود، به‌صورت بشری ظاهر گردد، خدمت کند، یاری رساند و به هر شکل و شیوه‌ای با همنوعش ارتباط برقرار کند، همان‌گونه که خدا از طریق مسیح با او ارتباط برقرار کرد و هنوز هم می‌کند. مؤمن مسیحی باید این کارها را با رضا و رغبت انجام دهد و به هیچ‌چیز جز رضای الاهی نیندیشد.

او باید چنین بیندیشد: «گرچه انسانی نالایق و تقصیرکارم، خدایم از سرِ رحمت ناب و رایگانِ خویش، بی‌آنکه هیچ‌گونه استحقاقی داشته باشم، در مسیح تمام گنجینه‌های برائت و نجات را به من عطا کرده است، پس از هم‌اکنون به هیچ‌چیز نیاز ندارم جز ایمانی که باور دارد این امور حق است. پس چرا نباید با رضا و رغبت، با شادی، با تمامی قلبم، و با اراده‌ای پرشور همهٔ آن کارهایی را انجام دهم که می‌دانم خوشایند و مقبولِ همچو پدری است که مرا مستغرقِ گنجینه‌های بسیار ارزشمند خویش کرده است؟ پس من همچون مسیح، خویشتن را به همنوعم می‌بخشم، همان‌گونه که مسیح خود را به من تقدیم کرد؛ در این زندگی فقط باید کاری انجام دهم که می‌دانم برای همنوعم ضروری، سودمند، و مفید است، زیرا من به‌سبب ایمان از وفورِ همه‌گونه خیر و نیکی در مسیح برخوردار شده‌ام».

بنگرید! از ایمان محبت و شادی در خداوند سرچشمه می‌گیرد، و از محبتْ

ضمیری شاد، مشتاق و آزاد که با رضا و رغبتِ تمامْ همنوع را خدمت می‌کند و هیچ توجهی به سپاسگزاری، تحسین یا سرزنش، سود یا ضرر نمی‌کند. زیرا انسان به دیگری خدمت نمی‌کند تا او را مدیون خود کند. او بین دوستان و دشمنان فرق نمی‌گذارد یا توقع سپاس‌گزاری یا ناسپاسی ندارد، بلکه با رضا و رغبت تمام و با کمالِ میلِ خودْ هرآنچه دارد وقف می‌کند، خواه همه‌چیزش برای فردی ناسپاس به هدر رود یا اینکه پاداش بگیرد. همان‌گونه که پدر او همه‌چیز را رایگان و آزادانه میان تمام انسان‌ها تقسیم می‌کند و «خورشیدش را بر سرِ نیکان و بدان برمی‌آورد» [متی ۵:۴۵]، پسر نیز بدین‌سان با شادیِ به‌وفور بخشنده‌ای همه‌کار می‌کند و متحمّلِ همه‌گونه رنج می‌شود که وقتی آن را به میانجیِ مسیح در خدا می‌بیند، مایهٔ بهجت او می‌شود، خدایی که چنین نیکی‌های عظیمی را میان همگان تقسیم کرده است.

از این‌روی، اگر بر امور عظیم و ارزشمندی که به ما عطا شده است واقف شویم، همچنان‌که پولس [در رساله به رومیان ۵:۵] می‌گوید، قلب‌هایمان از روح‌القدس و محبتی آکنده خواهد شد که ما را آزاد، شاد، خدمتکارانِ قدرتمند و پیروزمندانِ غالب بر همه‌گونه محنت، بندگانِ همنوعانمان، و بااین‌همه سرورانِ همه‌چیز می‌کند. باوجوداین، برای کسانی که بر بخشش‌هایی که به میانجی مسیح به آنان عطا شده است وقوف ندارند، مسیح بی‌نتیجه و بی‌ثمر متولد شده است؛ آنان با اعمالشان به راه خود می‌روند و هرگز طعم آن امور را نمی‌چشند یا احساس نمی‌کنند. همان‌گونه که همنوع ما از آنچه ما از آن به‌وفور برخورداریم بی‌بهره است و بِدان احتیاج دارد، ما نیز در پیشگاه خدا محتاج‌ایم و از رحمت او بی‌بهره‌ایم. پس همان‌گونه که پدر آسمانی ما در مسیح با رضا و سخاوت به یاری ما آمد، ما نیز باید با رضا و سخاوت با جسم و اعمال جسمانی‌مان به همنوع خویش کمک کنیم، و هرکدام از ما باید به عبارتی مسیحِ دیگری شود تا اینکه جملگی مسیح همدیگر شویم و مسیح درون همهٔ ما به‌طورِ همانند وجود داشته باشد، به عبارت دقیق‌تر، تا اینکه مؤمنانِ مسیحیِ راستین شویم.

از این‌روی، کیست که بتواند غنا و جلالِ حیات مسیحی را درک کند؟ حیات مسیحی می‌تواند هر کاری بکند و همه‌چیز دارد و از هیچ‌چیز بی‌بهره نیست.

این حیات بر گناه، مرگ و جهنم سروری دارد، و بااین‌همه هم‌زمان به تمامِ انسان‌ها خدمت می‌کند، یاری می‌دهد و نفع می‌رساند. اما افسوس که حیاتَ مسیحی در روزگار ما در سراسر عالم ناشناخته است؛ این حیات نه موعظه می‌شود و نه کسی به طلب آن برمی‌آید؛ ما بەکلی از نام خویش ناآگاه‌ایم و نمی‌دانیم چرا مسیحی هستیم یا نام مسیحی داریم. بی‌تردید ما بر اساس نام مسیح مسیحی نامیده شده‌ایم، نه از آن‌روی که او از ما غایب است، بلکه چون درون ما می‌زید. به عبارت دیگر، ما مسیحی نامیده شده‌ایم چون به مسیح باور داریم و هرکدام برای دیگری مسیح‌ایم و در حق همنوعان خود همان کاری را می‌کنیم که مسیح برای ما کرد. اما در این زمانه از آموزه‌های بشری آموخته‌ایم که فقط جویای مزایا، پاداش‌ها و متعلقات خودمان باشیم؛ از مسیح فقط فردی سختگیر ساخته‌ایم که از موسی خشن‌تر است.

نمونهٔ برجستهٔ چنین ایمانی را در مریم مقدس می‌بینیم. چنان‌که در *انجیل لوقا* ۲ [۲۲:] مکتوب است، او مراسم تطهیر خویش را مطابق آداب تطهیر زنان در شریعت موسی انجام داد، با وجود اینکه به آن شریعت ملتزم نبود و به طهارت نیاز نداشت. بااین‌حال، از روی محبت رضامندانه و بی‌قیدوشرطِ خویش، همانند دیگر زنان، از دستور شریعت اطاعت کرد تا موجب رنجش یا تحقیر آنان نشود. مریم با این عمل آمرزیده نشد، اما او که زنی بری از گناه بود آن کار را با رضا و رغبت و مشتاقانه انجام داد. اعمال ما نیز باید بدین‌سان انجام شوند، نه برای اینکه با آنها آمرزیده شویم، زیرا از پیش به‌سبب ایمان آمرزیده شده‌ایم، بلکه باید تمام کارهای خود را با رضا و رغبت و شادی برای خاطر دیگران انجام دهیم.

قدیس پولس نیز شاگرد خویش تیموتی را ختنه کرد، نه از آن‌روی که ختنه برای برائت او لازم بود، بلکه به دلیل آنکه نمی‌خواست موجب رنجش یا تحقیر یهودیانی شود که در ایمانشان ضعیف بودند و هنوز نمی‌توانستند آزادیِ ایمان را به دست آورند. اما، از سوی دیگر، وقتی آنان آزادیِ ایمان را تحقیر کردند و تأکید کردند که ختنه برای برائت واجب است، در مقابل آنان ایستاد و اجازه نداد تیتوس ختنه شود، چنان‌که در رساله به گالاتیان ۲ [۳:] می‌بینیم. همان‌گونه که راضی نبود ایمانِ ضعیفِ هیچ‌کسی را جریحه‌دار یا تحقیر کند و او را برای مدتی همراه و خواستار

خود کند، همان‌گونه هم راضی نبود انسانی خودرأی که برائت خویش را مبتنی بر اعمال می‌داند، آزادی ایمان را جریحه‌دار یا تحقیر کند. او راه میانه را برگزید، به ضعیفان چند صباحی آسان می‌گرفت، اما در برابرِ افراد خودرأی ایستادگی می‌کرد تا بتواند همگان را به آزادیِ ایمان هدایت کند. بر ماست که با همین شور و غیرت عمل کنیم، همان‌گونه که رومیان ۱۴ [۱:] می‌گوید، و در برابر کسی که در ایمان ضعیف است مدارا کنیم؛ اما باید در مقابل آموزگارانی خودرأی که اَعمال را تعلیم می‌دهند[1] می‌پردازند ایستادگی کنیم. دراین‌باره در ادامه بیشتر سخن خواهیم گفت.

عیسی نیز، چنان‌که در *انجیل* متی ۱۷ [۲۴:-۲۷] می‌بینیم، وقتی مأموران از شاگردانش خراج مطالبه کردند، با قدیس پطرس دربارهٔ معافیت یا عدم‌معافیت پسرانِ پادشاه در پرداخت خراج گفت‌وگو کرد و پطرس تصریح کرد که آنان معاف‌اند. باوجوداین، مسیح به پطرس دستور داد به دریا برود و گفت: «به آنان بی‌احترامی نکن، بلکه به دریا برو و قلاب بینداز، نخستین ماهی را که برآمد بگیر، و چون دهانش را گشودی یک شِکِل[2] خواهی یافت؛ آن را برگیر و از برای من و خودت به ایشان بده». این ماجرا با موضوع سخن ما کاملاً متناسب و مرتبط است، زیرا مسیح در اینجا خود و کسانی را که فرزندان اویند پسران پادشاه می‌خواند، که به هیچ‌چیز احتیاج ندارند؛ و بااین‌همه با رضا و رغبت اطاعت می‌کند و خراج می‌پردازد. همان‌گونه که به‌اقتضای برائت یا نجات مسیح این عمل لازم و سودمند است، همان‌سان نیز تمامِ اعمالِ دیگرِ او یا پیروانش نیز برای برائت سودمندند. زیرا تمام اعمال آنان از پسِ رسیدنشان به برائت انجام شده است، با رضا و رغبت همراه است و فقط برای آن انجام شده که دیگران را خدمت کنند و آنان را با الگوی اعمالِ نیک آشنا سازند.

قواعد رفتاری‌ای که پولس در رساله به رومیان ۱۳ [۱:-۷] ارائه می‌دهد از همین نوع است. به عبارت دیگر، بنابه این قواعد مسیحیان باید از مقام‌های حکومتی اطاعت کنند و برای انجام هر عمل خیر و نیکی آماده باشند، نه از آن‌روی که بدین‌طریق آمرزیده شوند، زیرا آنان پیش‌تر به‌سبب ایمان برائت یافته‌اند، بلکه

---

۱. منظور تعلیم این آموزه است که انجامِ اعمال موجب کسب برائت و آمرزیدگی است. ـ م.ف.

2. shekel

بدین دلیل که در آزادی روح بتوانند با چنین اعمالی به دیگران و مقام‌ها خدمت و با رضا و رغبت و از سرِ محبت از خواستِ آنان اطاعت کنند. اعمال تمام شوراها[۱]، دیرها و کشیش‌ها باید این‌گونه باشد. هرکسی باید اعمال مربوط به پیشهٔ خود را انجام دهد، نه از آن‌روی که با این اعمال برای کسب برائت بکوشد، بلکه چون با این اعمال بر جسم خویش تسلط می‌یابد و بدین‌ترتیب الگویی می‌شود برای کسانی که نیاز به تسلط بر جسمشان دارند و سرانجام به این دلیل که او با انجام این اعمال در آزادی محبت ارادهٔ خویش را به ارادهٔ دیگری تسلیم می‌کند. البته باید همواره توجه و مراقبت بسیار زیادی صرف شود تا هیچ‌کس در اطمینانی باطل گمان نکند که با این اعمال آمرزیده خواهد شد یا استحقاق می‌یابد یا به نجات می‌رسد؛ زیرا چنان‌که بارها گفته‌ام تنها ایمان قادر به تحقق این امور است.

هرکس این امور را بفهمد به‌آسانی و بدون ترس می‌تواند راه خویش را از میان احکام و دستورهای بی‌شمار پاپ، اسقف‌ها، دیرها، کلیساها، شاهزادگان و قضات صلح پیدا کند؛ احکام و دستورهایی که بعضی کشیش‌های نادان چنان بر آنها تأکید می‌کنند که گویی برای [حصول][۲] برائت و نجات واجب‌اند، و آنها را «احکام کلیسا» می‌خوانند که به هیچ‌روی نیز چنین نیست. مؤمن مسیحی، همچون انسانی آزاد، خواهد گفت: «من روزه خواهم گرفت، عبادت خواهم کرد، دیگر اعمال را همچون فردی مکلف انجام می‌دهم، اما نه از آن‌روی که برای برائت یا نجات من واجب‌اند؛ بلکه چون به پاپ، اسقف، اجتماع دینی، فرد صاحب‌منصب، یا همنوعم احترام لازم و شایسته را ادا کنم و خود را همچون الگو به آنان نشان دهم. من همه کار می‌کنم و متحمل رنج می‌شوم، همان‌گونه که مسیح برای خاطر من بسیار بیشتر همه کار کرد و رنج کشید، با اینکه او خود محتاج هیچ‌چیز نبود، و برای خاطر من تابع شریعت شد، با اینکه تابع شریعت نبود». گرچه حاکمان ستمگر در به دست آوردن خواسته‌هایشان مرتکب ظلم یا خشونت می‌شوند، بااین‌حال مادامی‌که خواست آنان مخالف خواست خدا نباشد، اطاعت از ایشان آسیب‌رسان و زیان‌بخش نخواهد بود.

---

۱. منظور از شورا (college) در اینجا انجمنی از روحانیان است که مؤسسه‌ای آنها را حمایت و پشتیبانی می‌کند و خدمات دینی خاصی انجام می‌دهند.

۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

بنابر آنچه گفتیم، همگان می‌توانند با اطمینان کامل به داوری دربارهٔ تمام اعمال و شرایع بپردازند و میان آنها تمایزی معتبر ایجاد کنند و بفهمند که چه کسانی کشیشان کور و جاهل‌اند و چه کسانی کشیشان درستکار و حقیقی. هر عملی که تنها هدف از انجامش تسلط بر جسم یا خدمت به همنوع نباشد، البته به شرطی که همنوع چیزی مخالف خواستِ خدا را نخواهد، نه عملی نیکوست و نه مطابق با اصول دین مسیحی. به این دلیل من بسیار نگران‌ام که می‌بینم در روزگار ما شمار اندکی از شوراها، دیرها، محراب‌ها و آیین‌های کلیسایی یا عبادات و روزه‌داری‌های خاصِ ایامِ متعلق به قدیسان حقیقتاً مطابق دین است یا اصلاً هیچ‌کدامشان این‌گونه نیست. درحقیقت، منظورم این است که ترسان و نگران‌ام که در همهٔ موارد پیش‌گفته فقط نفع خویش را می‌جوییم، و می‌اندیشیم که از طریق آنها گناهانمان پاک می‌شود و در آنها به نجات می‌رسیم. اگر چنین باشد، آزادی مسیحی به‌کلی نابود می‌شود. این نتیجهٔ جهل ما از آزادی و ایمان مسیحی است.

تعداد زیادی کشیش نادان تلاش فراوان می‌کنند تا به این جهل از آزادی و کتمان آن دامن زده شود. آنان با تعریف و تمجید از اعمال، مردم را نسبت به آنها تحریک و ترغیب می‌کنند، و با قائل شدن به قدرت آمرزش برای اعمال به آنها ارزش و جایگاه عالی می‌بخشند و [بدین‌ترتیب][1] ایمان را تعلیم نمی‌دهند. بااین‌وصف، اگر می‌خواهید عبادت کنید، روزه بگیرید، یا خیریه‌ای در کلیسا تشکیل دهید، به شما توصیه می‌کنم مراقب و هشیار باشید که برای کسب منافع، دنیوی یا اخروی، دست به این کارها نزنید، زیرا در این صورت به ایمانتان لطمه می‌زنید؛ ایمانی که به‌تنهایی همه‌چیز به شما می‌بخشد. اولین و اصلی‌ترین دل‌مشغولی شما باید بالیدنِ ایمان باشد، حال از هر طریق که برای آن تعلیم دیده‌اید: انجام اعمال یا تحمل سختی‌ها. بخشش‌هایتان با رضا و رغبت و بی‌هیچ چشم‌داشتی باشد، تا دیگران از آنها بهره ببرند و به‌سبب وجود شما و نیکی‌هایتان خوب و خوش زندگی کنند. در این صورت، شما انسانی به‌راستی نیک و مؤمنی مسیحی خواهید بود. اعمال نیک چه نفعی به حال شما دارند وقتی برای تسلط بر جسم خویش نیازی به آنها ندارید؟ ایمانتان برای شما کافی است، همان ایمانی که خدا به‌سبب آن همه‌چیز به شما عطا کرده است.

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

پس بر این نکته واقف باشید که طبق این قاعده، نیکی‌هایی که از خدا داریم باید از هرکداممان به دیگری برسد تا همگان با هم در آنها سهیم شویم، به‌گونه‌ای که هرکس باید خود را «به‌جای» همنوعش بگذارد و بدین‌سان معطوف به همنوع عمل کند، چنان‌که گویی در جای همنوع خویش است. از مسیح نیکی‌هایی به ما رسیده است و می‌رسد. او این‌چنین خود را «به‌جای» ما گذاشت و برای خاطر ما عمل کرد، چنان‌که گویی خودِ ما بود. نیکی‌های ما نیز به کسانی می‌رسند که به آنها نیاز دارند به‌گونه‌ای که باید ایمان و برائت خویش را به پیشگاه الاهی عرضه کنم تا پوشاننده و شفیع گناهان همنوعم باشد، گناهانی که بارشان را بر دوش خویش پذیرفته‌ام و بدین‌سان با آنها به کار و خدمت می‌پردازم، چنان‌که گویی گناهان من‌اند. این همان کاری است که مسیح برای خاطر ما انجام داد. این محبت راستین و قاعدهٔ حقیقیِ حیات مسیحی است. هرجا که ایمان راستین و حقیقی وجود داشته باشد، محبت راستین و حقیقی هم هست. از این‌روی، پولس رسول در رسالهٔ اول به کرنتیان ۱۳ [۵:] دربارهٔ محبت چنین می‌گوید: «جویای نفع خویش نیست».

پس نتیجه می‌گیریم مؤمن مسیحی در خویش زندگی نمی‌کند، بلکه در مسیح و در همنوعش می‌زید. اگر چنین نباشد، مؤمن مسیحی نیست. او به‌سبب ایمان در مسیح و به‌سبب محبت در همنوعش زندگی می‌کند. او با ایمان از خویش فراتر می‌رود و به خدا می‌رسد. وی با محبت از خویش فروتر می‌آید و به همنوعش می‌رسد. باوجوداین، او همواره در خدا و محبت او خواهد ماند، چنان‌که مسیح در *انجیل یوحنا* ۱ [۵۱:] می‌گوید: «به‌راستی، به‌راستی، شما را می‌گویم که خواهید دید آسمان برگشوده شده و فرشتگان خدا بر فراز پسر انسان درحال صعود و فرودند».

در باب آزادی به قدر کفایت سخن گفتیم. همچنان‌که دیدید، این آزادی درحقیقت آزادی روحانی و راستین است و قلب‌هایمان را از گناهان، شرایع و احکام آزاد می‌کند، همان‌گونه که پولس در رسالهٔ اول به تیموتئوس ۱ [۹:] می‌گوید: «شریعت برای فردِ آمرزیده وضع نشده است». این آزادی از تمام آزادی‌های دیگر، که بیرونی‌اند، برتر است، همچنان‌که آسمان از زمین بسی برتر است. بادا که مسیح این آزادی را به ما عطا کند تا هم آن را درک کنیم و هم محافظت. آمین!

درخاتمه، باید سخنی هم به کسانی گفت که هر سخن صحیح و پسندیده‌ای را

که می‌شنوند با کژفهمی خود آن را تباه می‌کنند. تردید دارم آیا این افراد سخنی را که خواهم گفت می‌فهمند یا نه. بسیاری افراد هستند که، وقتی سخنی دربارهٔ این آزادی ایمان می‌شنوند، بی‌درنگ آن را به فرصتی برای مسائل جسمانی تبدیل می‌کنند و می‌پندارند اینک همه‌چیز برای آنان مجاز است. ایشان فقط با تحقیر و نشان دادنِ خطاهای آیین‌ها، سنت‌ها و قوانین بشری می‌خواهند نشان دهند مسیحی و مردمانی آزادند؛ چنان‌که گویی به این دلیل مسیحی‌اند که در روزهایی معین روزه نمی‌گیرند یا وقتی دیگران روزه می‌گیرند آنان غذا می‌خورند، یا به این دلیل که عبادت دینی مرسوم را به جا نمی‌آورند، و با تکبر قواعدِ رفتاریِ بشر را به باد تمسخر می‌گیرند، هرچند به تمام امور دیگری هم که به دین مسیحی مربوط می‌شود به‌کلی بی‌اعتنایی می‌کنند. مخالفان افراطیِ این افراد کسانی‌اند که برای نجات خویش فقط به این تکیه می‌کنند که مناسک و آیین‌ها را با رعایت احترام انجام دهند، گویی به دلیل اینکه روزهایی خاص را روزه گرفته‌اند یا از خوردن گوشت پرهیز کرده‌اند یا به درگاه خدا عبادت خاصی کرده‌اند نجات خواهند یافت؛ اینان به قواعد رفتاریِ کلیسا و پدران فخر می‌کنند، و برای آن چیزهایی که ذات ایمان به شمار می‌آیند پشیزی ارزش قائل نیستند. آشکار است که هر دو گروه اشتباه می‌کنند، چون امور مهم‌تر و ارزشمندتری را نادیده می‌گیرند که برای نجات لازم‌اند، و با هیاهوی زیاد دربارهٔ مسائل بی‌اهمیت و نالازم مجادله می‌کنند.

تعلیم پولس رسول [در رساله به رومیان ۳:۱۴] از تعالیم هر دو گروه پیش‌گفته بسی برتر است، همو که به ما فرمان می‌دهد راه میانه را در پیش گیریم و هر دو طرف را نکوهش می‌کند، آنگاه که می‌گوید: «کسی که می‌خورد پرهیزکننده را تحقیر نکند، و پرهیزکننده کسی را که می‌خورد داوری نکند». اینجا می‌بینید که آنانی که آیین‌ها را، نه از روی تقوا، بلکه از روی بی‌اعتناییِ محض نادیده می‌گیرند و تحقیر می‌کنند نکوهش شده‌اند، زیرا پولس رسول به ما می‌آموزد آیین‌ها را تحقیر نکنیم. این افراد به‌سبب دانشی که دارند مغرور شده‌اند. از سوی دیگر، او به کسانی که بر انجام آیین‌ها تأکید دارند تعلیم می‌دهد که دیگران را [که این آیین‌ها را انجام نمی‌دهند][1] داوری نکنند، زیرا هیچ‌کدام از طرفین بر اساس محبتِ تهذیب‌کننده

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

با دیگری رفتار نمی‌کند. از این‌روی، باید به *کتاب مقدس* گوش بسپاریم که به ما می‌آموزد نباید به راست یا چپ برویم [تثنیه ۱۴:۲۸]، بلکه از احکام خداوند پیروی کنیم که بر حق‌اند و «مایهٔ وجد و سرور قلب‌اند» [مزامیر ۸:۱۹]. همان‌گونه که انسان به دلیل رعایت و اتکا به اعمال و انواع آیین‌ها برائت نمی‌یابد، همان‌گونه هم فقط به دلیل بی‌اعتنایی و تحقیر آنها برائت نخواهد یافت.

ایمانی که به مسیح داریم ما را از اعمال آزاد نمی‌کند، بلکه از عقاید خطا دربارهٔ اعمال آزاد می‌کند؛ یعنی از این فرضِ حماقت‌آمیز که آمرزیدگی با اعمال به دست می‌آید. ایمان آگاهی ما را آزاد، اصلاح و حفظ می‌کند، بدان‌سان که می‌فهمیم برائت به اعمال وابسته نیست، با اینکه اعمال نه می‌تواند و نه باید نادیده گرفته شود؛ حق آن است که نمی‌توانیم بدون خوراک و نوشاک و انجام تمام اعمال مربوط به این جسم فانی زندگی کنیم، درعین‌حال برائت ما نه در آنها بلکه در ایمان است؛ و بااین‌همه نباید به این دلیل، اعمال مربوط به حیات جسمانی را تحقیر کنیم یا نادیده بگیریم. ما در این عالم، بندیِ نیازهای حیات جسمانیِ خویش‌ایم، اما به‌سبب آنها بری از گناه نیستیم. مسیح می‌گوید: «پادشاهی من از این عالم نیست» [یوحنا ۳۶:۱۸]. باوجوداین، او نمی‌گوید: «پادشاهی من اینجا نیست، یعنی در این عالم نیست». و پولس می‌گوید: «گرچه در این دنیا زندگی می‌کنیم، به پیکاری دنیوی نمی‌پردازیم» [دوم کرنتیان ۳:۱۰]، و در گالاتیان ۲ [:۲۰] می‌گوید: «زندگی کنونی خویش را در جسم، در ایمان به پسر خدا سپری می‌کنم». از این‌روی، ما به‌علت ضروریاتِ زندگی و تلاش برای تسلط بر جسممان است که اعمال و آیین‌ها را به جا می‌آوریم و مطابق آنها عمل و زندگی می‌کنیم. باوجوداین، ما نه در این اعمال و آیین‌ها، بلکه در ایمان به پسر خدا از گناهان بری شده‌ایم.

از این‌روی، مؤمن مسیحی باید راه میانه را در پیش گیرد و با دو گروه از انسان‌ها مواجه شود. او نخست با آیین‌پرستانِ انعطاف‌ناپذیر و خودرأی‌ای مواجه می‌شود که مانند افعی‌هایی ناشنوا نمی‌خواهند به حقیقت آزادی گوش دهند [مزامیر ۴:۵۸]، بلکه بی‌بهره از ایمان، به آیین‌های خویش همچون ابزارهای دستیابی به آمرزیدگی فخر می‌کنند، آنها را توصیه می‌کنند و بر آنها تأکید می‌کنند. یهودیان از قدیم این‌گونه بوده‌اند، مردمانی که نمی‌خواهند بیاموزند چگونه عمل نیک انجام

دهند. مؤمن مسیحی باید در برابر این افراد ایستادگی کند، درست مخالف آنان عمل کند و با بی‌باکی آنان را برنجاند، مبادا که با نظرات بی‌دینانه‌شان بسیاری را با خود به ورطهٔ خطا بکشانند. مؤمن مسیحی در حضور چنین افرادی خوب است که گوشت بخورد، روزه بشکند و به‌خاطر آزادی ایمان کارهای دیگری انجام دهد که از نظر آنان بزرگ‌ترینِ گناهان است. دربارهٔ آنان باید بگوییم: «بگذار تنها باشند، آنان هدایتگرانی کورند». براساس همین اصل بود که وقتی یهودیان به پولس درمورد ختنهٔ تیتوس اصرار کردند، او تیتوس را ختنه نکرد [گالاتیان ۳:۲] و مسیح وقتی شاگردان در روز سبت خوشه‌های گندم را چیدند، کارشان را موجه دانست [متی ۱:۱۲–۸]. در این مورد، نمونه‌های مشابه فراوانی وجود دارد. گروه دیگری که مؤمن مسیحی با آنها مواجه می‌شود افرادی ساده‌لوح، نادان و با ایمانِ ضعیف‌اند که طبق توصیف پولس از آنان، گرچه می‌خواهند، اما هنوز نمی‌توانند آزادی ایمان را به دست آورند [رومیان ۱:۱۴]. مؤمن مسیحی باید هشیار و مراقب باشد که این افراد را نرنجاند. او باید ضعف آنان را بپذیرد و در مقابل آنان دست از مقاومت بکشد تا این افراد هرچه کامل‌تر تعلیم ببینند. مؤمن مسیحی باید روزه‌داری‌ها و دیگر اعمالی را که این افراد واجب می‌شمارند به جای آورد تا به آنان بی‌احترامی و توهین نشود، زیرا آنان نه از رویِ رذالتی لجوجانه، بلکه از روی ضعف ایمان این اعمال را انجام می‌دهند و تمام فکرشان را متوجه این اعمال می‌کنند. این حکم محبت است که به هیچ‌کس آسیب نمی‌رساند، بلکه به همگان خدمت می‌کند. این افراد به‌سبب خطای خود ضعیف نیستند، بلکه ضعف آنان به‌سبب خطای کشیشان آنهاست که مردم را با دامِ سنت‌هایشان به اسارت گرفته‌اند و رذیلانه از این سنت‌ها همچون ابزار سرزنشِ آنان استفاده می‌کنند. باید با تعلیم ایمان و آزادی به این مردم، آنان را از دستِ این کشیشان نجات داد. از این‌روی، پولس رسول در رساله به رومیان، باب ۱۴، به ما چنین می‌آموزد: «اگر خوردن گوشت سببِ فروافتادنِ برادرم شود، گوشت نخواهم خورد» [بسنجید با رومیان ۲۱:۱۴ و اول کرنتیان ۱۳:۸]؛ و نیز: «می‌دانم و در خداوند عیسی مسیح قانع شده‌ام که هیچ‌چیز به‌خودیِ‌خود ناپاک نیست؛ بلکه برای آن‌کسی ناپاک است که آن را ناپاک می‌شمارد» [رومیان ۱۴:۱۴].

به این دلیل، با اینکه باید در برابر آموزگاران سنت‌ها با بی‌باکی ایستادگی

کنیم و آشکارا به انتقاد از قوانینِ پاپ‌ها بپردازیم که با آنها همه‌چیز قوم خدا را غارت کرده‌اند، درعین‌حال باید با انبوهِ مردمِ کم‌دل‌وجرئتی که حاکمان ستمگر آنان را با این قوانین به اسارت گرفته‌اند، بحث و گفت‌وگو کنیم تا خلاص شوند و به آزادی برسند. از این‌روی، با تمام قوا در برابر گرگ‌ها بجنگید، اما جنگتان برای میش‌ها باشد نه علیه میش‌ها. شما زمانی موفق به این کار می‌شوید که از قوانین و قانون‌گذاران به‌سختی انتقاد کنید و هم‌زمان در همراهی با ضعیفان به رعایت قوانین بپردازید، به‌گونه‌ای که رنجیده‌خاطر نشوند تا اینکه آنان نیز متوجه ستم و استبداد بشوند و بر آزادی خویش وقوف یابند. اگر می‌خواهید از آزادی خود استفاده ببرید، این کار را در خفا انجام دهید، همچنان‌که پولس در رساله به رومیان ۱۴ [۲۲:] می‌گوید: «ایمانی را که داری، میان خویش و خدا حفظ کن»؛ اما هشیار و مراقب باشید که مقابلِ دیدگانِ ضعیفان از آزادی خویش استفاده نبرید. از سوی دیگر، همواره و بی‌وقفه در مقابل دیدگان و به‌رغم خواست حاکمان ستمگر و افراد خودرأی از آزادی خویش استفاده ببرید تا آنان نیز آگاه شوند که خداشناس‌اند، که احکامشان برای رسیدن به برائت بی‌فایده است، و نیز آگاه شوند که هیچ حقی ندارند که چنین احکامی وضع کنند.

ازآنجاکه نمی‌توانیم بدون اعمال و آیین‌ها زندگی کنیم، و جوانان تعلیم‌نیافته و منحرف باید با چنین قیدوبندهایی محدود شوند و از آسیب در امان بمانند، و چون هرکدام از آنان باید با چنین اعمالی بر جسم خویش مسلط شود، پس لازم است کشیشِ مسیحْ دوراندیش و باایمان باشد. او باید با ایمان و دوراندیشی در تمام این مسائل مسیحیان را هدایت کند و تعلیم دهد تا وجدان و ایمانشان پایمال نشود و، همان‌گونه که پولس [در رساله به عبرانیان ۱۲:۱۵] به عبرانیان هشدار می‌دهد، تردید و ریشهٔ تلخی به‌یکباره در وجودشان پیدا نشود و درنتیجه، بسیاری از آنان به فساد کشیده نشوند؛ به عبارت دیگر، کشیش باید مسیحیان را هدایت کند و تعلیم دهد، مبادا که آنان با برآوردِ خطا از ارزش اعمال و [افتادن در دامِ][1] این اندیشه[ی خطا][2] که با انجام اعمال آمرزیده می‌شوند، ایمانشان را از دست بدهند و به فساد کشیده شوند. هم‌زمان با چنین هدایتگری و تعلیمی باید پیوسته

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

ایمان را نیز تعلیم داد، در غیر این صورت ایمان و وجدانِ مردم از دست می‌رود و بسیاری به فساد کشیده می‌شوند، همان‌گونه که تاکنون به‌علت سنت‌های نابودگرِ روح، آزارنده و غیردینیِ پاپ‌های ما و نیز دیدگاه‌های الاهیات‌دان‌های ما چنین شده است. روح مؤمنان بی‌شماری با این دام‌ها به قعر جهنم کشیده شده است، به‌گونه‌ای که در این وضعیت می‌توانید اعمال دجّال را مشاهده کنید.

در یک کلام، همان‌گونه که ثروتْ آزمون فقر، کسب‌وکارْ آزمون صداقت و دوستی، شهرتْ آزمون فروتنی، روزه‌داریْ آزمون خویشتن‌داری و لذتْ آزمون تقواست، همان‌گونه هم آیین‌ها آزمون برائت به شمار می‌آیند. سلیمان می‌پرسید: «آدمی تواند که در سینه و جامه‌های خویش آتشی داشته باشد و نسوزد» [امثال ۶:۲۷]. باوجوداین، همان‌گونه که انسان باید در میان ثروت، کسب‌وکار، شهرت، لذت و روزه‌داری زندگی کند، همان‌گونه هم باید در میان آیین‌ها زندگی کند؛ یعنی در میان خطرها. حقیقت این است که گرچه پسران نوباوه بیش از هرچیز دیگری نیاز دارند در آغوش ما مهر و محبت ببینند و در دستان دوشیزگان از هلاکت در امان بمانند، بااین‌حال وقتی بالغ شدند، اگر با دختران رابطه داشته باشند نجاتشان به خطر می‌افتد، بدین‌سان جوانان بی‌تجربه و منحرف هم باید با موانعِ آهنینِ آیین‌ها مهار و تربیت شوند مبادا که شور و حرارتِ لجام‌گسیخته‌شان با شتاب فراوان به فسادی از پیِ فسادی دیگر کشیده شود. از سوی دیگر، اینکه همواره در اسارت آیین‌ها بمانند و فکر کنند که با آنها آمرزیده می‌شوند، موجب مرگشان می‌شود. درعوض، باید بیندیشند که ما این‌چنین زندانیِ آیین‌ها بوده‌ایم، نه برای آنکه از طریق آنها برائت یابیم یا شایستگی‌های مهم به دست آوریم، بلکه از آن‌روی که از بدکاری دور بمانیم و بسیار آسان‌تر در باب برائتِ ایمان تعلیم ببینیم. آنان زمانی قادر به پذیرش چنین تعلیمی خواهند بود که شتاب‌زدگی جوانیِ خود را محدود کنند.

از این‌روی، آیین‌ها در حیات مؤمن مسیحی همان جایگاهی را دارد که نقشه و نمونه در کار معمار و پیشه‌ور دارد. معماران و پیشه‌ورانْ نقشه و نمونه تهیه می‌کنند، اما اینها سازه‌هایی دائمی نیستند، بلکه علت ساختنشان این است که بدون آنها هیچ‌چیز ساخته نمی‌شود. وقتی ساختمان تکمیل شود، نقشه‌ها و نمونه‌ها

کنار گذاشته می‌شود. توجه داشته باشید که نقشه‌ها و نمونه‌ها بی‌ارزش نیستند، بلکه به وجود آنها سخت نیاز است؛ ما ارزیابیِ خطا از آنها را بی‌ارزش می‌دانیم زیرا هیچ‌کسی آنها را سازه‌هایی همیشگی و واقعی نمی‌داند.

اگر کسی چندان آشکارا نادان باشد که مدتی طولانی از عمر خویش را فقط به فکر آن باشد که محتاطانه، مجدّانه و با صرف هزینه‌های بسیار زیاد به تهیهٔ نقشه‌ها و نمونه‌ها بپردازد و هرگز به خود ساختمان نیندیشد، و از کار خویش هم در تهیهٔ این نقشه‌ها و ابزارهایِ کمک‌رسانِ صرف راضی باشد، و به آن فخر کند، آیا در چنین وضعی همگان برای حماقت او احساس تأسف نمی‌کنند و نمی‌اندیشند که با آنچه او هدر داد ساختمانی عظیم می‌توانست ساخته شود؟ از این‌روی، ما اعمال و آیین‌ها را بی‌ارزش نمی‌دانیم، بلکه برای آنها ارزش زیادی قائل می‌شویم؛ اما ارزیابیِ خطا از اعمال را بی‌ارزش می‌دانیم تا هیچ‌کس گمان نکند آنها موجبِ برائت حقیقی می‌شوند، همان‌گونه که ریاکاران چنین اعتقادی دارند، آنانی که تمام عمر خویش را در راه تعصب به اعمال می‌گذرانند و هدر می‌دهند و هرگز هم به آن هدفی نمی‌رسند که برای خاطرِ آنْ اعمال را انجام می‌دهند، اینان همان کسانی‌اند که، همان‌گونه که پولس رسول می‌گوید: «به سخن هرکسی گوش می‌دهند و هرگز نمی‌توانند به معرفت حقیقت دست یابند» [دوم تیموتئوس ۳:۷]. به نظر می‌آید آنان می‌خواهند چیزی بسازند، مقدمات کار خود را نیز فراهم می‌کنند و باوجوداین هرگز چیزی نمی‌سازند. از این‌روی، آنان در ظاهرِ دین می‌مانند و به قدرت آن دست نمی‌یابند [دوم تیموتئوس ۳:۵]. در آن حال هم از تلاش‌های خویش رضایت دارند و حتی جرئت می‌کنند و به داوری دربارهٔ کسانی می‌پردازند که نمایشِ انجام اعمال چشمشان را نمی‌گیرد. باوجوداین، آنان اگر وجودشان سرشار از ایمانَ باشد، می‌توانند با بخشش‌های خدا، که آنها را بدون نتیجه صَرف و از آنها سوءاستفاده کرده‌اند، برای نجات خود و دیگران کارهای بزرگی انجام دهند.

ازآنجاکه طبیعت بشر و عقل طبیعی، همچنان‌که می‌دانیم، به ذات خود خرافه‌باورند و، وقتی احکام و اعمال تعیین شود، آمادهٔ قبولِ این پندارند که برائت باید از طریق این احکام و اعمال به دست آید، و همچنین، ازآنجاکه این طبیعت و عقل در نتیجهٔ عملِ تمامِ قانون‌گذارانِ این‌جهانیْ بنابر پندار پیش‌گفته تعلیم

یافته‌اند و در آن ریشه گرفته‌اند، پس غیرممکن است که به‌خودیِ‌خود از اسارت اعمال رها شوند و به معرفت آزادیِ ایمان برسند. از این‌روی، ما به نیایش نیاز داریم تا خداوند با عطای خود ما را *خداآموز*[1] کند؛ یعنی ما را مبدل به کسانی کند که از خدا آموخته‌ایم [یوحنا ۶:۴۵]، و او خود، همچنان‌که نوید داده است، شریعت خویش را در قلب‌هایمان بنگارد؛ در غیر این‌صورت، هیچ امیدی نداریم. اگر او خود این حکمت مستور در راز را به قلب‌های ما نیاموزد [اول کرنتیان ۲:۷]، طبیعت ما فقط می‌تواند آن را طرد کند و کفرآمیز بداند، زیرا این حکمتْ قانون طبیعتِ آدمی را نقض کرده و آن را حماقت دانسته است. بدین‌سان می‌بینیم که این مسئله در ایام قدیم برای رسولان و انبیا پیش آمد، و در این ایام هم پاپ‌های خدانشناس و کور و چاپلوسان ایشان آن را برای من و کسانی که مانند من‌اند پیش آورده‌اند. بادا که خدا عاقبت به آنان و به ما رحمت آوَرَد و چنان کند که روی تابانش به ما نور ببخشد تا راه خدا را بر زمین [مزامیر ۶۷:۱-۲] و نجات خدا را در میان تمام ملت‌ها تشخیص دهیم، همان خدایی که جاودانه متبارک است [دوم کرنتیان ۱۱:۳۱]. آمین!

1. theodidacti

دو نوع برائت از گناه[1]

از سوی پدر مارتین لوتر

برادران «در میان خویش همان رأی‌ای را داشته باشید که در مسیح عیسی دارید، همو که هرچند به‌صورت خدا بود، لیک از حق خویش که همانند خدا باشد بهره نبرد» [فیلیپیان ۲:۵-۶].

برائت از گناه در دین مسیحی دو نوع است، همان‌گونه که گناه انسان دو نوع است.

اولین نوع برائتْ برائت خارجی است؛ یعنی برائت کسی دیگر که از خارج از وجود فرد در درون او پدید می‌آید. این همان برائت مسیح است که او با آن از طریق ایمان ما را می‌آموزد، همچنان‌که در اول کرنتیان ۱ [:۳۰] مکتوب است: «همو که از سوی خدا برای ما حکمت، برائت و تقدس و رستگاری شد». مسیح خود در *انجیل یوحنا* ۱۱ [:۲۵-۲۶] می‌گوید: «رستاخیز و حیات منم؛ هرکس به من ایمان آورد ... هرگز نخواهد مرد». وی سپس در همان *انجیل*، باب ۱۴ [: ۶] می‌افزاید: «من راه، حقیقت و حیات‌ام». از این‌روی، این برائت در غسل تعمید و هرجایی که انسان به‌راستی و از صمیم قلب توبه کند به او عطا می‌شود. درنتیجه، انسان می‌تواند با اطمینان به مسیح فخر کند و بگوید: «حیات مسیح، عمل او، سخنش و رنج و مرگش از آن من است، چنان‌که گویی من حیاتش را زیستم، عملش را انجام دادم،

---

1. Two Kinds of Righteousness, (1519), in: *Martin Luther's Basic Theological Writings*, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989.

سخنش را بیان کردم و رنج و مرگش را برتافتم». همان‌گونه که عروس و داماد تمام داشته‌های یکدیگر را از آن خود می‌کنند ـ زیرا این دو پیکری یگانه‌اند و از این‌روی در همه‌چیز با هم سهیم‌اند [پیدایش ۲۴:۲] ـ بدین‌سان مسیح و کلیسا نیز روحی یگانه‌اند [افسسیان ۲۹:۵-۳۲] ـ از این‌روی، طبق سخن پطرس، خدای متبارک و پدر رحمت‌ها در مسیح عطایایی بسیار عظیم و گران‌بها به ما بخشیده است [دوم پطرس ۴:۱]. پولس در رسالهٔ دوم به کرنتیان ۱ [۳:] می‌نویسد: «متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح، پدر رحمت‌ها و خدای هرگونه تسلی، همو که ما را در آسمان‌ها به همه‌گونه برکت روحانی مبارک ساخت».[1]

وعدهٔ این فیض و برکت وصف‌ناپذیر خیلی پیش‌تر در سفر پیدایش ۱۲ [۳:] به ابراهیم داده شد: «و در ذریه‌ات (یعنی در مسیح) جمیع ملت‌های زمین برکت خواهند یافت».[2] اشعیا در باب ۹ [: ۶] کتاب خویش می‌گوید: «زیرا از برای ما کودکی متولد گشت و به ما پسری عطا شد». اشعیا می‌گوید «برای ما»، زیرا این پسر با تمام منافعش به‌کلی از آن ماست اگر که به او ایمان آوریم، همچنان‌که در رومیان ۸ [۳۲:] می‌خوانیم که: «او که پسر خویش را دریغ نکرد، بلکه او را بهر ما تسلیم کرد، نه آیا با او همه‌چیز به ما عطا کرده است؟» از این‌روی، تمام داشته‌های مسیح از آنِ ماست، که از سر رحمت محض خدا با لطف تمام به ما انسان‌های نالایق عطا شد؛ به ما که مستحق خشم و محکومیت و جهنم بودیم. از این‌روی، حتی خود مسیح، که می‌گوید آمده است تا ارادهٔ بسیار مقدس پدرش را محقق کند [یوحنا ۶: ۳۸]، مطیع او گشت؛ و هر کار که کرد برای ما بود و خواست تا از آنِ ما باشد و گفت: «من در میان شما چون کسی هستم که خدمت می‌گزارد» [لوقا ۲۷:۲۲]. او همچنین گفت: «این جسم من است، که از برای شما داده می‌شود» [لوقا: ۱۹:۲۲]. اشعیا در باب ۴۳ [: ۲۴] کتاب خویش می‌گوید: «با گناهانتان باری سنگین بر من نهادید، رذالت‌هایتان را بر گردن من افکندید».

از این‌روی، به‌سبب ایمان به مسیح، برائت مسیح برائت ما می‌شود و هرآنچه را

---

۱. این بخش از سخن پولس که می‌گوید: «همو که ما را در آسمان‌ها ...» آن‌چنان‌که لوتر می‌گوید، از دوم کرنتیان نیست، بلکه از افسسیان ۳:۱ است.

۲. در سفر پیدایش ۳:۱۲ به‌جای تعبیر «ذریه‌ات»، تعبیر «در تو» آمده است. نقل‌قول بالا به پیدایش ۱۸:۲۲ مربوط است (A.V). نیز بسنجید با گالاتیان ۳:۸.

که متعلق به اوست صاحب می‌شویم، بلکه باید گفت خودِ مسیح از آن ما می‌شود. ازاین‌روست که پولس رسول در رساله به رومیان ۱ [۱۷:] این برائت را «برائت خدا»[۱] می‌خواند. زیرا در بشارت برائت خدا آشکار گشت ...؛ چنان‌که مکتوب است، «مؤمنِ بری از گناه با ایمان خویش خواهد زیست». سرانجام اینکه، این ایمان در همان رساله باب ۳ [: ۲۸] «برائت خدا» خوانده شده است: «برآن‌ایم که آدمی با ایمان آمرزیده می‌شود». این برائتْ برائتی بی‌حدوحصر است که به لحظه‌ای تمام گناهان را از بین می‌برد، زیرا محال است در مسیح گناه باشد. برخلاف، کسی که به مسیح اعتماد می‌کند در مسیح وجود دارد؛ او با مسیح متحد می‌شود و از همان برائتِ مسیح برخوردار می‌شود. از این‌روی، محال است گناه در او باقی بماند. این برائتْ برائت اصلی و برترین است؛ برائتی که مبنا، علت و منشأ همه‌گونه برائتی است که به‌معنی دقیق کلمه از آنِ ماست. زیرا این برائتی است که به‌جای آن برائت نخستین عطا شده است که در آدم از دست رفت. این برائت همان چیزی را محقق می‌کند که برائتِ نخست باید محقق می‌کرد؛ بلکه چیزی بیش از آن را محقق می‌کند.

نیایش مذکور در مزمور ۳۰ [مزامیر ۱:۳۱] را باید در این معنا بفهمیم: «ای خداوند، در تو پناه می‌جویم؛ بخواه که هرگز شرمسار نشوم؛ مرا در برائت خویش رستگار کن!» می‌بینیم نویسنده گفته است «در برائت خویش» و نه «برائت من»، و این یعنی، در برائت خداوندم مسیح که به‌سبب ایمان از آنِ ما گشت و به‌سبب فیض و رحمت خدا. در بسیاری از قطعات این کتاب نیایش، ایمانْ «فعل خداوند»، «اعتراف»، «قدرت خدا»، «رحمت»، «حقیقت» و «برائت» خوانده شده است. تمام این تعابیر نام‌هایی برای ایمان به مسیح‌اند، و بلکه باید گفت نام‌هایی برای برائتی است که در مسیح است. از این‌روی، پولس رسول جرئت کرد در رساله به گالاتیان ۲ [:۲۰] بگوید: «دیگر من نیستم که می‌زیم، بلکه مسیح است که در من می‌زید». او در رساله به افسسیان ۳ [:۱۴-۱۷] هم می‌گوید: «در حضور پدر به زانو می‌افتم ... تا ... چنان کند که ... با ایمان مسیح در دل‌هایتان ساکن شود».

از این‌روی، این برائت خارجی که ـ بی‌تردید در همان زمانی که پدر ما را در درون به‌سوی مسیح می‌کشاند ـ بدون انجام اعمال از سوی ما و با فیضِ تنها در

---

۱. منظور برائتی است که خدا عطا می‌کند و فرد با آن آمرزیده می‌شود. ـم.ف.

میان ما پدید می‌آید، ضدگناه نخستین است، که آن هم خارجی است و بدون اینکه عملی انجام داده باشیم، تنها به‌سبب تولد نصیب ما شد. مسیح هرروزه آدم قدیم را بیش از پیش بیرون می‌راند، تا بدان‌جاکه معرفت و ایمان به مسیح نمو کند؛ زیرا برائت خارجی به‌یکباره ایجاد نمی‌شود، بلکه نخست پدید می‌آید، سپس پیشرفت می‌کند و سرانجام در پایان عمر با مرگ کامل می‌شود.

دومین نوع برائتْ برائتی است که به‌معنای دقیق کلمه از آنِ ماست، و تعلق این برائت به ما نه ازآن‌روست که ما خودمان این برائت را ایجاد می‌کنیم، بلکه ازآن‌روست که با برائتِ خارجیِ نوع نخست آن را ایجاد می‌کنیم. این کار همان روش زیستن است که در آن آدمی عمر خویش را به‌نحوی سودمند در انجام اعمال نیک به سر می‌آورد، و در وهلهٔ نخست جسم خویش را قربانی می‌کند و امیالش را به صلیب می‌کشد، چنان‌که در رساله به گالاتیان ۵[۲۴:] می‌خوانیم: «و آنان که از آنِ مسیح عیسی هستند، جسم را با هواها و شهواتش مصلوب کرده‌اند». در وهلهٔ دوم، این برائت مبتنی است بر محبت به همنوع و در وهلهٔ سوم هم مبتنی است بر خوف و خشوع در برابر خدا. رساله‌های پولس رسول همچون مابقی *کتاب مقدس* آکنده از ارجاع به چنین برائتی است. باوجوداین، او در رساله به تیتوس ۲[۱۲:] همهٔ آنچه را در باب این نوع برائت گفته است، در یک کلام خلاصه می‌کند: «در این عالم با خویشتن‌داری (که مربوط است به مصلوب کردن جسم)، حق‌شناسی (که مربوط به همنوع است) و تقوا (که مربوط است به خدا) زندگی کنیم».

این برائت ثمرهٔ برائت نوع اول است، درحقیقت حاصل و نتیجهٔ آن است، زیرا درگالاتیان ۵[۲۲:] می‌خوانیم: «لیک ثمرهٔ روح [به عبارت دیگر، ثمرهٔ انسان روحانی که وجودش به ایمان به مسیح وابسته است][۱] محبت، شادی، صلح، شکیبایی، مهربانی، نیکی، صداقت، نرم‌خویی و خویشتن‌داری است». ازآنجاکه اعمالی که ذکرشان رفت درحقیقت اعمال انسان‌اند، واضح است که در این آیه «انسان روحانی» «روح» خوانده شده است. در *انجیل یوحنا* ۳[۶:] می‌خوانیم: «آنچه از جسم زاده شود جسم است و آنچه از روح زاده شود روح است». این برائت به تکمیل برائت نوع نخست می‌پردازد، زیرا همواره می‌کوشد آدم قدیم را بمیراند و جسم گناه را نابود کند.

۱. قلاب در متن اصلی است.

از این‌روی، از خویش بیزار است و همنوعش را دوست می‌دارد؛ نه خیر خویش که خیر دیگری را می‌جوید و کل شیوهٔ حیاتش مبتنی بر همین خیرخواهی است. زیرا در این خیرخواهی برای دیگران، از خویش بیزاری می‌جوید و از خیر خویش می‌گذرد و جسم را مصلوب می‌کند. ازآن‌روی که خیر دیگری را می‌جوید، محبت‌ورزی پیشه می‌کند. پس در هر ساحتی ارادهٔ خدا را به جا می‌آورد، با خود، خویشتن‌دارانه، با همسایه حق‌شناسانه و در برابر خدا تقواپیشه زندگی می‌کنند.

این برائت از این لحاظ از الگوی مسیح پیروی می‌کند [اول پطرس ۲:۲۱] و مبدل به صورتی همانند او می‌شود [دوم کرنتیان ۳:۱۸]. این همان چیزی است که مسیح می‌خواهد. همان‌گونه که او خود همهٔ کارها را برای ما انجام داد، و نه خیر خویش، بلکه تنها خیر ما را طلب کرد ـ و در این کار مطیع تام‌وتمام خدای پدر بود ـ همین‌گونه هم می‌خواست که ما نیز مطابق همین الگو با همنوعمان رفتار کنیم.

در رساله به رومیان ۶ [۱۹:] می‌خوانیم این برائت ضد گناه ماست: «زیرا همان‌گونه که روزگاری اعضای خویش را به ناپاکی و بدکاری بسیار عظیم سپردید، همان‌گونه هم اینک آنها را به برائت بسپارید تا به قداست شما بینجامد». از این‌روی، با برائت نوع نخست، داماد آوا برمی‌آورد و به روح می‌گوید: «من از آنِ توأم»، اما با برائت نوع دوم صدای عروس به گوش می‌رسد که پاسخ می‌دهد: «من از آنِ توام». آنگاه ازدواج انجام می‌شود؛ و طبق غزل سلیمان [۲:۱۶] تحکیم و تکمیل می‌شود: «محبوب من از آنِ من است و من از آنِ او». آنگاه روح دیگر جویای آن نیست که در خود و برای خود بری از گناه باشد، زیرا مسیح را همچون برائت خود دارد و از این‌روی، تنها خیر و سعادت دیگران را می‌جوید. از این‌روی، خداوند کنیسه به میانجی نبی خود تهدید می‌کند که: «چنان خواهم کرد که در شهرهای یهودیه و خیابان‌های اورشلیم بانگ سرور و آوای شعف پایان گیرد و صدای عروس و داماد بند آید» [ارمیا ۷:۳۴].

همین قطعه از *کتاب مقدس* نیز که اینک ملاحظه می‌کنیم، چنین سخنی می‌گوید: «در خود همان رأی‌ای را داشته باشید که در مسیح عیسی دارید» [فیلیپیان ۲:۵]. این سخن بدان معناست که باید آن‌گونه که مسیح به شما نظر لطف و مرحمت داشت، شما هم به یکدیگر نظر لطف و مرحمت داشته باشید.

چگونه مسیح به ما نظر لطف و مرحمت داشت؟ بی‌تردید بدان‌سان که «اگرچه به‌صورت خدا بود، از حق خویش که همانند خدا انگاشته شود بهره نبرد، بلکه خویشتن را خالی ساخت، و صورت بنده به خود گرفت» [فیلیپیان ۲:۶-۷]. تعبیر «صورت خدا» در اینجا به‌معنای «ذات خدا» نیست، زیرا مسیح هرگز خود را از ذات الاهی خالی نکرد. افزون بر این نمی‌توان گفت تعبیر «صورت بنده» به‌معنای «ذات انسان» است. بلکه «صورت خدا» یعنی حکمت، قدرت، برائت، نیکی ـ و نیز آزادی؛ زیرا مسیح انسانی آزاد، قدرتمند و حکیم بود و اسیر رذایل و گناهانی نبود که تمام انسان‌های دیگر اسیرشان هستند. او آن‌چنان‌که به‌طور خاص درخور صورت خداست، در این صفات افضل بود. بااین‌حال، او در صورت خدایی خویش متکبر نبود و رفتاری مغرورانه نداشت؛ در پی آنچه خوشایندش بود نرفت (رومیان ۱۵:۳)؛ و آنانی را هم که برده و اسیر بدکاری‌ها و شرور گوناگون بودند خوار و تحقیر نکرد.

او مانند آن فریسی نبود که گفت: «خدایا، تو را شکر می‌گزارم که همچون دیگر مردمان نیستم» [لوقا ۱۸:۱۱]، زیرا آن فریسی از آنکه دیگران رذل و بدکارند خوشحال بود؛ به‌هرحال او نمی‌خواست دیگران مثل او باشند. این نوعی دزدی است که انسان با آن چیزهایی را غصب می‌کند ـ آری به‌راستی نوعی دزدی است که در آن انسان داشته‌های خود را نگه می‌دارد و آن چیزهایی را که از آن خداست به‌وضوح به خدا نسبت نمی‌دهد و با آنها به دیگران خدمت نمی‌کند تا مثل آنان بشود. این قبیل انسان‌ها می‌خواهند مثل خدا باشند، خود را به ذات خود بی‌نیاز می‌دانند، در پی خوشایند خویش می‌روند، به خود افتخار می‌کنند، خود را به هیچ‌کس متعهد نمی‌دانند و مانند اینها. بااین‌وصف، مسیح این‌گونه نمی‌اندیشید؛ حکمت او از این نوع نبود. او از داشتن صورت خدای پدر چشم‌پوشی کرد و خویشتن را خالی ساخت، نخواست از مقام خویش در برابر ما استفاده کند، نخواست با ما فرق داشته باشد. افزون بر این، به‌خاطر ما همچون یکی از ما شد و صورت بنده به خود گرفت، و این یعنی خویش را اسیر تمام شرور و بدی‌ها کرد. و با اینکه آزاد بود، همچنان‌که پولس رسول هم [در اول کرنتیان ۹:۱۹] این را می‌گوید، خویش را بندهٔ همگان ساخت [مرقس ۹:۳۵]، و چنان زندگی کرد که

گویی تمام شرور و بدکاری‌های ما درحقیقت از آن او بوده است. از این‌روی، او بار گناهان و کیفر ما را بر دوش خود گرفت، و با اینکه برای خاطر ما بود که بر شرور و بدی‌ها غلبه کرد، چنان عمل کرد که گویی این کار برای خاطر خود او بود. هرچند تا آنجا که به رابطهٔ او با ما مربوط می‌شود، او قدرت آن را داشت که خدا و خداوند ما باشد، بااین‌حال چنین نخواست، بلکه طالب آن شد که بندهٔ ما شود، همچنان‌که در رساله به رومیان ۱۵ [۱:۳،۱] مکتوب است: «ما ... نباید در پی خوشایند خویش باشیم ... زیرا مسیح در پی خوشایند خویش نبود؛ بلکه همچنان‌که مکتوب است ملامت‌های ملامت‌گویانت بر من فروبارید» [مزمور ۶۹:۹]. این نقل‌قول از مؤلف مزامیر با آنچه از پولس نقل شد هم‌معنا است.

نتیجه این می‌شود که قطعهٔ پیش‌گفته را که بسیاری به‌شیوهٔ ایجابی فهمیده‌اند، باید به‌شیوهٔ سلبی و بدین‌گونه فهمید: اینکه مسیح خویش را همتای خدا ندانست بدین معناست که او نخواست همتای خدا باشد، همچنان‌که دیگران می‌خواهند؛ دیگرانی که در پیِ آن‌اند تا مقامی برابر با خدا به چنگ آورند و (همان‌طور که قدیس برنارد می‌گوید) به خدا می‌گویند: «اگر از جلال خود به من عطا نکنی، آن را برای خویش به چنگ می‌آورم». قطعهٔ پیش‌گفته بدین‌گونه به‌شیوهٔ ایجابی فهم نشده است: او خویش را همتای خدا ندانست بدان معناست که او این حقیقت را که همتای خداست دزدی ندانست. زیرا این تفسیر بر کژفهمی استوار است، چراکه از مسیح انسان سخن می‌گوید. منظور پولس این است که تمام مؤمنان مسیحی باید طبق الگوی مسیحْ بندگان یکدیگر بشوند. اگر کسی حکمت، برائت یا قدرتی دارد که با آن می‌تواند از دیگران پیشی بگیرد و، به‌تعبیری، به «صورت خدا» فخر کند، نباید این‌همه را برای خویش نگه دارد، بلکه باید آنها را تسلیم خدا کند و درکل چنان شود که گویی صاحب آنها نیست [دوم کرنتیان ۶:۱۰] و همچون فردی شود که از آنها بی‌بهره است.

پولس قصد بیان این نکته را دارد که وقتی انسان خویش را از یاد می‌برد و از عطایای خدا خالی می‌سازد، باید چنان رفتار کند که گویی ضعف، گناه و نادانیِ همنوعش از آنِ اوست. او نباید فخرفروشی کند و باد نخوت در سر داشته باشد. همچنین نباید همنوع خویش را تحقیر کند یا بر او غالب آید، چنان‌که

گویی همتای خداست یا خدای همنوعش است. زیرا حقوق انحصاریِ خدا باید فقط از آنِ خدا باشد، و وقتی انسان با گونه‌ای بی‌باکیِ متکبرانه به این حقیقت بی‌اعتنایی می‌کند، مرتکب دزدی می‌شود. پس به این طریق است که آدمی صورت بنده به خود می‌گیرد و دستورِ پولس در رساله به گالاتیان ۵ [۱۳:] انجام می‌شود: «با محبت بندگان یکدیگر شوید». پولس در رساله به رومیان ۱۲ [۴:-۵] و رساله به کرنتیان ۱۲ [۱۲:-۲۷] با بهره‌گیری از تعبیر مجازی اعضای پیکر تعلیم می‌دهد که چگونه اعضای قوی، ارجمند و سالم نباید به اعضای ضعیف، کمتر ارجمند و بیمار فخرفروشی کنند چنان‌که گویی سَرور و خدای آنها هستند؛ بلکه باید هرچه بیشتر آنان را خدمتگزارند و ارجمندی، سلامتی و قدرت خود را فراموش کنند. زیرا بدین‌ترتیب، هیچ عضوی خادم خود نخواهد بود؛ و نه خیر خود که خیر دیگری را می‌جوید. و دیگر اعضا به عضو ضعیف، بیمار و کمتر ارجمند خدمت می‌کنند، چندان‌که به تعبیر پولس «در پیکرْ ناسازگاری نباشد، بلکه اعضا مراقب و اندیشناک یکدیگر باشند» [اول کرنتیان ۲۵:۱۲]. اینک از آنچه گفتیم معلوم می‌شود در هر موقعیتی چگونه باید با همنوع خویش رفتار کنیم.

و اگر آزادانه و به میل و رغبت نمی‌خواهیم صورت خدا را کنار بگذاریم و صورت بنده به خود بگیریم، خود را وادار کنیم که برخلاف ارادهٔ خویش این کار را انجام دهیم. در این مورد باید به داستانی توجه کنیم که در *انجیل لوقا* ۷ [۳۶:-۵۰] آمده است و می‌خوانیم که شمعون جذامی[1]، که مدعی بود به صورت خداست و بر مسندِ رفیع برائت خویش می‌نشست، مریم مِجدَلیه را، که می‌دید صورت بنده به خود دارد، متکبرانه داوری و تحقیر کرد. اما بنگرید که مسیح با گفتن اینکه «بر من بوسه نزدی ... سرم را روغن نمالیدی»، بی‌درنگ صورت برائت او را گرفت و به او صورت گناه داد. چه عظیم بود گناهانی که شمعون آنها را نمی‌دید! و با چنین صورت نفرت‌انگیزی که داشت، خود را زشت نمی‌دید. اعمال نیک او هرگز در نظر گرفته نشدند.

مسیح از صورت خدا چشم‌پوشی کرد، همان صورتی که شمعون متکبرانه

---

۱. در روایت *انجیل لوقا*، سخنی از ابتلای شمعون به جذام نیامده است؛ اما متی در ۶:۲۶ شمعون را مردی جذامی معرفی می‌کند. ـ م.ف.

رضایت خویش را در آن می‌جست و در آن از پیِ خوشایند خویش می‌رفت؛ مسیح شرح نداد که شمعون او را دعوت کرد، با او غذا تناول کرد و از سوی او تکریم شد. شمعون جذامی اینک فقط فردی گناهکار است. کسی که خویش را تا به آن اندازه بری از گناه بداند، خواه‌ناخواه از جلال صورتِ خدا محروم می‌شود و در صورت بنده خوار می‌شود. برخلاف، مسیح مریم را با صورت خدا ارج نهاد و او را برتر و بالاتر از شمعون نشاند و گفت: «پاهایم را تدهین کرد و بر آنها بوسه زد. پاهایم را به اشک چشم خویش بشست و با گیسوانش خشک کرد». چه عظیم بود شایستگی‌هایی که مریم و شمعون هیچ‌کدام آنها را ندیدند. گناهان مریم دیگر در نظر گرفته نشدند. مسیح از صورت بندگیِ مریم که اینک با صورت سروری رفعت یافته بود، چشم‌پوشی کرد. مریم از گناهانش بری شد و به مرتبهٔ جلال صورت خدا و جز آن برکشیده شد.

۰. هرجا که ما بر مبنای برائت، خردمندی یا قدرتمان در مقابل کسانی که گناهکار، بی‌خرد یا نسبت به ما کمتر قدرتمندند، متکبر یا خشمگین شویم، مسیح نیز با همین شیوه با ما رفتار خواهد کرد. زیرا وقتی این‌گونه عمل کنیم ـ عملی که بزرگ‌ترین انحراف است ـ آنگاه برائت در برابر برائت، خردمندی در برابر خردمندی و قدرت در برابر قدرت عمل می‌کند. زیرا اگر شما قدرتمندید، قدرتتان در این نیست که با ستم به ضعیفان آنان را ضعیف‌تر کنید، بلکه در این است که دستشان را بگیرید تا به پا خیزند و حمایتشان کنید و بدین‌ترتیب آنان را قدرتمند کنید. شما خردمند و فرزانه‌اید، اما نه برای آنکه به بی‌خردان بخندید و با این کار بی‌خردی آنان را افزون کنید، بلکه خردمندی شما در آن است که بپذیرید به آنان تعلیم دهید همان‌گونه که خودتان دوست داشتید تعلیم ببینید. شما بری از گناه‌اید تا گناهکاران را از گناه مبرا کنید و ببخشید، نه آنکه فقط آنان را محکوم، تحقیر، داوری و مجازات کنید. زیرا الگویی که مسیح برای ما وضع کرده این‌گونه است، همچنان‌که خود می‌گوید: «زیرا خدا پسر را به جهان نفرستاده است تا جهان را محکوم کند، بلکه تا جهان به میانجی او نجات یابد» (یوحنا ۳:۱۷). او در لوقا ۹ [:۵۵-۵۶] هم می‌گوید: «نمی‌دانید از چه روحی هستید، زیرا پسر انسان نیامده است تا آدمیان را هلاک کند، بلکه آمده است تا آنان را نجات بخشد».

اما طبیعت جسمانی بشر به‌شدت نافرمانی می‌کند، زیرا از کیفر دادن، فخرفروشی به برائت خود، و از شرم و ناراحتی همنوع بابت گناهکاری‌اش بسیار لذت می‌برد. از این‌روی، از وضعیت خود دفاع می‌کند، و شاد است که وضعیتش از وضعیت همنوعش بهتر است. بلکه باید گفت با وضعیت همنوعش رقابت می‌کند و خوش دارد که او در وضعیتی حقارت‌بار به دیده آید. این انحرافی به‌کلی گناه‌آلود و شرارت‌آمیز و نیز خلاف محبت است، محبتی که نه خیر خود، بلکه خیر دیگری را می‌جوید [اول کرنتیان ۱۳:۵؛ فیلیپیان ۲:۴]. اینکه وضع همنوع بدتر از وضع ماست باید مایهٔ رنجوری ما باشد. باید آرزو کنیم وضع او بهتر از وضع ما باشد، و اگر وضع او بهتر است، باید مثل وقتی که وضع خودمان بهتر است شادی کنیم. «این است شریعت و کتاب‌های انبیا» [متی ۷:۱۲].

ممکن است از من بپرسید: «آیا جایز نیست بدکار را تنبیه کنیم؟ آیا شایسته نیست گناه را کیفر دهیم؟ کیست که موظف نباشد از برائت حمایت کند؟ اگر کاری جز این بکنیم فرصتی برای بی‌قانونی فراهم کرده‌ایم».

پاسخ من چنین است: برای این مسئله نمی‌توان راه‌حل واحدی ارائه داد. از این‌روی، باید میان افراد فرق گذاشت. زیرا افراد را می‌توان به صاحب‌مقام یا بی‌مقام تقسیم کرد.

آنچه گفته شد هرگز به افراد صاحب‌مقام مربوط نمی‌شود؛ یعنی به افرادی که از سوی خدا در مقامی با مسئولیتِ سنگین قرار گرفته‌اند. وظیفهٔ اجتناب‌ناپذیر آنان این است که درمورد بدکار قضاوت کنند و او را به مجازات برسانند، از مظلوم رفع اتهام کنند و به حمایت از او بپردازند، زیرا درحقیقت این نه آنها، بلکه خداست که چنین می‌کند. آنان خادمان خدا در این کار هستند، همچنان‌که پولس رسول در رساله به رومیان ۱۳ [:۴] به اجمال به آن اشاره می‌کند: «او بیهوده شمشیر برنمی‌گیرد و ...». اما این را باید موضوعی مربوط به دیگران فهمید و نه مربوط به خود آنها. زیرا هیچ انسانی در جایگاه خدا نه برای خود و امور خودش، بلکه برای خاطر دیگران کار می‌کند. باوجوداین، اگر مقامی رسمی در قضیه‌ای خود مدعی باشد، باید کسی دیگر را بجوید تا نمایندهٔ خدا باشد، زیرا در این قضیه او قاضی نیست، بلکه یکی از طرفین دعواست. اما در باب این موضوع باید دیگران در

وقتی دیگر سخن بگویند، زیرا این موضوعی بسیار گسترده است که اینجا و اکنون نمی‌توان بدان پرداخت.

افراد بی‌مقام با دعاوی خاص خود بر سه دسته‌اند. اول، آنانی که از نمایندگان خدا داوری و انتقام‌ستانی طلب می‌کنند، و تعداد این افراد درحال‌حاضر بسیار زیاد است. پولس با چنین افرادی مدارا می‌کند، اما وقتی در رسالهٔ اول به کرنتیان ۶[۱۲:] می‌گوید: «همه‌چیز برای من جایز است، لیک همه‌چیز سودمند نیست»، با آنان هم‌رأی نمی‌شود. بلکه در همان رساله و همان باب می‌گوید: «هرگونه دعوا داشتن با یکدیگر شکستی برای شماست» [اول کرنتیان ۶:۷]. بااین‌حال، برای پرهیز از شر بزرگ‌تر با شر کوچک‌تر مدارا می‌کند مبادا آنان خود را محق بدانند و بر همدیگر اعمال زور کنند، بدی را با بدی پاسخ دهند و منافع خویش را مطالبه کنند. ازاین‌روی، آنان این‌گونه به ملکوت آسمان در نخواهند آمد، مگر اینکه با ترکِ امورِ صرفاً مجاز و طلبِ امور سودمند در جهت بهبود تغییر کنند. برای این منظور، تمایل شدید به منافع فردی باید از بین برود.

دستهٔ دوم افرادی‌اند که خواهان انتقام‌ستانی نیستند. از سوی دیگر، این افراد، طبق آنچه در *انجیل متی*[۵:۴۰] آمده است، آماده‌اند به کسانی که پیراهن آنان را گرفته‌اند، «ردایشان را هم بدهند» و در برابر هرگونه شر و بدی ایستادگی نمی‌کنند. این افراد فرزندان خدا، برادران مسیح و وارثان برکت‌های آینده‌اند. ازاین‌روست که آنان در *کتاب مقدس* «بدون پدر»، «بیوه» و «بیچاره» خوانده شده‌اند؛ زیرا آنان انتقام خود را نمی‌گیرند و خدا خواهان آن است که «پدر» و «داور» آنان خوانده شود [مزمور ۶۸:۵]. آنان نه‌تنها انتقام خود را نمی‌گیرند، بلکه اگر کسی از صاحبان قدرت هم بخواهد انتقام آنان را بگیرد، آنان نه خواهان این کارند نه جویای آن و حتی اجازهٔ این کار را نمی‌دهند. یا اینکه اگر در میان افراد بسیار عالی‌مقام باشند، از ترفیع مقام خویش جلوگیری می‌کنند و مانع آن می‌شوند، و بلکه افزون بر این آماده‌اند تا دارایی‌های خویش را از دست بدهند.

اگر بگویید: «چنین افرادی بسیار نادرند، و کسی که بخواهد در این دنیا زندگی کند، کجا این‌چنین عمل می‌کند؟» پاسخ خواهم داد: این حقیقتْ یافتهٔ امروز و این زمان نیست که تعداد کمی نجات می‌یابند و دری که به حیات می‌رسد تنگ است

و اندک‌اند کسانی که آن را می‌یابند [متی ۱۴:۷]. اما اگر هیچ‌کس این‌گونه عمل نمی‌کند، پس چطور باید کلام *کتاب مقدس* را پذیرفت که فقیران، یتیمان و بیوه‌ها را «خویشان مسیح» خوانده است؟ از این‌روی، این دسته افراد بیش از اینکه از لطمه‌ای که به آنها رسیده یا توهینی که به آنها شده ناراحت باشند، برای کسانی که به آنان لطمه زده‌اند و توهین کرده‌اند غصه می‌خورند. و چنین رفتاری ازآن‌روست که به‌جای گرفتنِ انتقام خطاهایی که خودِ خطاکاران از آنها رنج می‌برند، امیدوارند خطاکاران را از خطاها و گناهانشان به صواب و صلاح بازآورند. از این‌روی، آنان صورت برائت خویش را به کناری می‌نهند و صورت دیگران را به خود می‌گیرند، برای آزارگران خویش دعا می‌کنند، برای دشنام‌گویان رحمت می‌طلبند، به بدکاران خوبی می‌کنند، حاضرند تقاص دشمنانشان را پس دهند و تاوان گناهانشان را بپردازند تا آنان نجات یابند [متی ۴۴:۵]. بشارت و الگوی مسیح چنین است [لوقا ۳۴:۲۳].

دستهٔ سوم افرادی هستند که در عقیده مثل دستهٔ دوم‌اند، اما در عمل با آنان فرق دارند. این افراد دارایی خویش را مطالبه می‌کنند یا خواستار اِعمال مجازات‌های مقرر می‌شوند، اما نه ازآن‌روی که جویای نفع خویش‌اند، بلکه چون با مجازات کردن و پس گرفتن دارایی خویش درصدد برمی‌آیند شخصی را که دزدی یا تخلف کرده است اصلاح کنند. این افراد پی برده‌اند که مجرم بدون مجازات نمی‌تواند اصلاح شود. آنان «غیور» خوانده شده‌اند و کتاب‌های مقدس از ایشان تمجید و ستایش کرده‌اند. اما هیچ‌کس نباید مبادرت به چنین کارهایی کند، مگر اینکه وضع و حال افراد دستهٔ دوم را در حد کمال تجربه کرده باشد، مبادا خشم را به‌جای غیرت اشتباه بگیرد و به این باور برسد که به‌خاطر عدالت‌دوستی با اعمالی برآمده از خشم و ناشکیبایی به باورهای خود جامهٔ عمل بپوشاند. زیرا خشم شبیه غیرت و ناشکیبایی شبیه عدالت‌دوستی است، چندان‌که فقط انسان‌هایی می‌توانند آن‌گونه که بایدوشاید آنها را تشخیص و تمیز دهند که در مراتب عالی روحانیت باشند. مسیح، چنان‌که در *انجیل یوحنا* ۲ [۱۴:-۱۷] آمده است، آنگاه‌که فروشندگان و خریداران را تازیانه زد و از معبد بیرون کرد، چنین غیرتی از خود نشان داد. پولس نیز چنین کرد آنگاه که گفت: «با تَرکه نزدتان آیم یا با محبت در روح مهربانی؟» [اول کرنتیان ۲۱:۴].

پایان

تعلیمی مختصر در باب اینکه باید در اناجیل چه چیزی جست و چه چیزی چشم داشت[1]

کاری عادی و رایج است که اناجیل را شماره‌گذاری می‌کنند و بر هرکدام از آنها نام کتابی جداگانه می‌نهند و می‌گویند چهار *انجیل* وجود دارد. این کار باعث می‌شود هیچ‌کس نداند قدیس پولس و قدیس پطرس در رساله‌های خود چه می‌گویند، و تعالیم آنان، و نیز مقدمهٔ جروم[2،3] به همین صورت، چونان الحاق و پیوست تلقی می‌شود. افزون بر این، کار بدتری هم هست و آن اینکه اناجیل و رساله‌ها را کتاب‌هایی شرعی می‌دانند که قرار است به ما تعلیم دهند چه کارهایی باید انجام دهیم و در آنها اعمال مسیح فقط همچون الگو برای ما ترسیم و توصیف شده است. اگر این دو تصور مغلوط و خطاآمیز در ذهن باشد، نه اناجیل و نه رساله‌ها هیچ‌کدام به روشی سودمند و مطابق دین مطالعه نمی‌شوند و [مردم][4] برای همیشه کافر می‌مانند.

از این‌روی، باید فهمید که فقط یک *انجیل* وجود دارد، اما چندین تن از رسولان به شرح آن پرداخته‌اند. هرکدام از رساله‌های پولس و پطرس، و نیز اعمال رسولان اثر لوقا، یک *انجیل*‌اند، با اینکه تمام اعمال و اقوال مسیح را ثبت نکرده‌اند، بلکه یکی از مابقی کوتاه‌تر است و مطالب کمتری را شامل می‌شود. هیچ‌یک از چهار *انجیل* اصلی نیست که به‌گونه‌ای تمامِ اعمال و اقوال مسیح را شامل شود؛ چنین

1. A Brief Instruction on What to Look for and Expect in the Gospels, (1521), in: *Martin Luther's Basic Theological Writings*, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989.

۲. جروم، ائوسبیوس هایرونیموس، حدود ۳۴۲–۴۲۰، برجسته‌ترین و مهم‌ترین عالم *کتاب مقدس* در کلیسای قدیم و دوست قدیس آگوستین. او کل *کتاب مقدس* را از زبان اصلی عبری و یونانی به زبان لاتین رایج ترجمه کرد (وولگات).

۳. جروم در مقدمهٔ تفسیر خود بر *انجیل متی* می‌نویسد: «[براساس حزقیال ۱: ۵، ۱۰ و مکاشفهٔ یوحنا ۴:۷-۸] به‌وضوح ثابت شده است که فقط چهار انجیل باید به رسمیت شناخته شود». Migne 7, 20

۴. قلاب در متن اصلی است.

چیزی لازم هم نیست. *انجیل* چیزی نیست جز گفتار یا حکایتی دربارهٔ مسیح و غیر از این هم نباید باشد، درست همان‌گونه که در میان ما انسان‌ها دیده می‌شود که وقتی کسی کتابی دربارهٔ پادشاه و شاهزاده‌ای می‌نویسد، در آن می‌گوید او در طول عمرش چه کارهایی کرد، چه سخنانی گفت و چه رنج‌هایی متحمل شد. داستان این کتاب را می‌توان به‌شیوه‌های مختلف بیان کرد؛ یکی آن را طول و تفصیل می‌دهد و دیگری خلاصه‌وار بیان می‌کند. از این‌روی، *انجیل* چیزی نیست و نباید باشد جز رویدادنامه؛ داستان و روایتی دربارهٔ مسیح که می‌گوید او کیست، چه کارهایی انجام داد، چه سخنانی گفت و چه رنجی متحمل شد ـ و این موضوعی است که آن یک خلاصه‌وار وصف می‌کند، این یک بسیار مفصل و دیگری هم به روشی دیگر.

زیرا *انجیل* در خلاصه‌ترین شکل خود گفتاری دربارهٔ مسیح است که می‌گوید او پسر خداست و برای خاطر ما جسم بشری پذیرفت، جان سپرد و برخاست، و به مقام خداوندی بر همه‌چیز رسید. و این موضوعی است که قدیس پولس در رساله‌های خویش به‌تفصیل به آن پرداخته است. او تمام معجزه‌ها و رخدادها[۱] [ی رسالت مسیح][۲] را که در اناجیل چهارگانه آمده‌اند نادیده گرفت، باوجوداین رساله‌های او کل *انجیل* را به منتها درجه و به‌قدر کفایت شامل می‌شود. این مطلب را می‌توان به‌خوبی و وضوح در سرآغاز رسالهٔ او به رومیان [۱:۱-۴] مشاهده کرد، که در آنجا از چیستیِ *انجیل* سخن می‌گوید، و اعلام می‌کند: «پولس، بندهٔ عیسی مسیح، که فراخوانده شده تا رسول باشد، و برای اعلام بشارت خدا کنار نهاده شد؛ بشارتی که وعدهٔ آن را از پیش از طریق انبیای خود در کتاب‌های مقدس داده بود، و این بشارت راجع به پسر اوست، همو که برحسب جسم از نسل داوود بود و برحسب روح قداست با رستاخیز خویش از میان مردگان با قدرت به مقام پسر خدا منصوب شد» و غیره.

این است ماهیت *انجیل*. *انجیل* حکایتی راجع به مسیح است، پسر خدا و پسر داوود، همو که جان داد و برخاست و به مقام خداوندی رسید. این خلاصهٔ *انجیل* است. درست همان‌گونه که فقط یک مسیح وجود دارد، همان‌گونه هم جز یک *انجیل* نمی‌تواند وجود داشته باشد. ازآنجاکه پولس و پطرس نیز فقط مسیح را، به‌شیوه‌ای که توضیح دادیم، تعلیم می‌دهند، پس رساله‌های آنان هم نمی‌تواند چیزی جز *انجیل* باشد.

---

۱. مطابق با *WA* 10I,1, 729, nn. 9, 22، «معجزات و تحولات» (Wunder und wandel) می‌تواند معادل «معجزات و حیات عیسی» (Wunder und das Leben) باشد.

۲. قلاب در متن اصلی است.

آری حتی تعلیم انبیا نیز، آنجا که از مسیح سخن می‌گویند، *انجیل* حقیقی، اصیل و تمام‌وکمال است ـ عیناً گویی انجیلی است که لوقا یا متی آن را روایت کرده‌اند. زیرا انبیا *انجیل* را موعظه کرده‌اند و از مسیح سخن گفته‌اند، همچنان‌که قدیس پولس در اینجا [رومیان ۲:۱] گزارش می‌دهد و همان‌گونه که همگان نیز می‌دانند. از این‌روی، وقتی اشعیا در باب ۵۳ می‌گوید چگونه مسیح باید برای خاطر ما جان بدهد و بار گناهان ما را بر خویش بپذیرد، درحقیقت *انجیل* اصیل را نگاشته است. و من به شما اطمینان می‌دهم که اگر کسی نتواند به چنین فهمی[۱] از *انجیل* برسد، در این *کتاب مقدس* به اشراق نمی‌رسد و برداشت و نگاهش به این کتاب هم مبنای صحیح نخواهد داشت.

افزون بر این، یقین داشته باشید که مسیح را به موسی تبدیل نمی‌کنید، چنان‌که گویی مسیح، مانند دیگر قدیسان، کاری جز این نکرد که ما را تعلیم دهد و برایمان الگو فراهم آورد، یا گویی *انجیل* صرفاً کتاب تعلیم آموزه‌ها یا شرایع است. از این‌روی، باید مسیح را و اقوال، اعمال و رنج‌هایش را به روشی دوگانه بفهمید. اول، همچون الگویی که به شما داده شده است و باید از او پیروی کنید و او را سرمشق بگیرید. همان‌گونه که قدیس پطرس در باب ۴ رسالهٔ اول خویش[۲] می‌گوید: «مسیح برای خاطر ما رنج کشید و بدین‌سان الگویی از برای ما به جا گذاشت». پس وقتی دیدید که چگونه او دعا کرد، روزه گرفت، به مردم یاری رساند و به آنان محبت کرد، شما نیز همین کارها را برای همنوعتان انجام دهید. باوجوداین، این الگوبرداری و تقلید از مسیح کوچک‌ترین بخش *انجیل* است. چندان کوچک که حتی نمی‌توان آن را *انجیل* خواند. زیرا در این سطح، مسیح بیشتر از دیگر قدیسان به شما کمک نمی‌کند. حیات او از آنِ خودِ اوست و هنوز چیزی از این حیات سهم شما نشده است. خلاصهٔ کلام، این روش [فهم مسیح همچون الگوی صرف][۳] از انسان نه مؤمن مسیحی، بلکه شخصی ریاکار می‌سازد. باید مسیح را در سطحی بسیار بالاتر بفهمید. با اینکه این سطح ادراک برای مدتی مدید عالی‌ترین سطح بوده است، اما به‌ندرت موعظه شده است. اساس و رکن اصلی *انجیل* این است که پیش از آنکه مسیح را الگوی خود بگیرید، او را همچون موهبت و عطیه‌ای بدانید و بپذیرید که خدا به شما داده است

---

۱. Wahn معادل Meinung و نیز معادل واژهٔ لاتین *opinion* است. *WA* $10^{1,1}$, 10, n.1

۲. اول پطرس ۲:۲۱؛ بسنجید با ۱:۴

۳. قلاب در متن اصلی است.

دَرآید، دربان (روح‌القدس) دَر را به رویش می‌گشاید تا چراگاه و سعادت یابد. از این‌روی، این سخن دراصل صحیح است که بشارت خود در باب *کتاب مقدس* راهنما و آموزشگر ماست، همان‌گونه که من با این مقدمه با کمال میل و مسرت شما را تعلیم دادم و به جانب بشارت رهنمون شدم.

راستی که چه فرزندان محبوب و دینداری هستیم! برای اینکه ناچار نباشیم کتاب‌های مقدس را مطالعه کنیم و در آنها مسیح را بشناسیم، به‌سادگی کلِ *عهد قدیم* را، چونان کتابی پیش‌تر معتبر و اینک منسوخ، بی‌اهمیت می‌شماریم. اکنون *عهد قدیم* فقط به نام *کتاب مقدس* است. و بشارت درحقیقت نباید کلام مکتوب باشد، بلکه کلامی ملفوظ است که کتاب‌های مقدس از آن خلق می‌شود، همچنان‌که مسیح و رسولان با کلام بشارت خویش چنین کردند. به همین دلیل مسیح خود چیزی ننوشت بلکه تنها سخن گفت. او تعلیم خویش را نه کتاب مقدس بلکه بشارت خواند، که به‌معنای اخبار خوش یا ابلاغی است که نه با قلم، بلکه با کلامی که از دهان برآید منتشر می‌شود. حال ما خطای خویش را پی می‌گیریم و بشارت را به کتاب شریعت، به تعلیمی در باب احکام و عیسی را نیز به موسی تبدیل می‌کنیم، یعنی به کسی که فقط در مقام آموزگار به ما کمک می‌کند.

خدا باید چنین مردم احمق و منحرفی را به چه مجازاتی محکوم کند! زیرا کتاب‌های مقدس او را کنار گذاشتیم و عجیب نیست که او ما را در تعالیم پاپ و دروغ‌های آدمیان واگذاشت و ترک کرد. به‌جای *کتاب مقدس* مجبور شده‌ایم فتاوای پاپ[۱]، این احمق فریبکار و این رذل شیطان‌صفت، را بیاموزیم. به امید خدا مسیحیان از بشارت حقیقی آگاه می‌شوند و آنگاه این نوشتهٔ من بی‌درنگ بی‌استفاده خواهد شد و نیازی هم بدان نخواهد بود. در چنین وضعی، بی‌تردید امید داریم کتاب‌های مقدس با تمام ارج و ارزششان دیگر بار در جایگاه عالی خویش دیده شوند. به‌بسندگی در این تعلیم و مقدمهٔ بسیار مختصر سخن گفتیم و اینک کلام خویش را به پایان می‌آوریم.

---

۱. Decretales؛ احکام پاپی و شورایی، فتاوای کلیسا و بیانیه‌های رسمی که در طول چندین سده گردآوری شده و با افزودن بخش‌های الحاقی تکمیل شدند و درنهایت «مجموعه احکام کلیسا» را که مجموعه‌ای نسبتاً عظیم است تشکیل دادند. لوتر در ۱۰ دسامبر سال ۱۵۲۰ کل این مجموعه را همراه با فرمان پاپی که در آن قید شده بود کتاب‌های لوتر باید سوزانده شود، در آتش انداخت. بسنجید با *LW* 31, 381-395 و نیز:
E. G. Schwiebert, *Luther and His Times* (St. Louis: Concordia, 1950), pp. 19-20.

مقدمه بر عهد جدید ۱۵۴۶ (۱۵۲۲)[1]

[درمورد عهد جدید شایسته و بایسته آن است که بی‌هیچ مقدمه‌ای یا افزودن نام‌هایی اضافی و صرفاً با تکیه بر آنچه این کتاب ذیل نام خاص خودش بیان کرده است، مطالعه را آغاز کنیم و پیش ببریم. باوجوداین، بسیاری از تفاسیر و مقدمه‌های[2] بی‌اساس چندان اندیشهٔ مسیحیان را برمی‌آشوبند که دیگر کسی بشارت را از شریعت و عهد جدید را از عهد قدیم بازنمی‌شناسد. ازاین‌روی، ضروری است آگهی یا مقدمه‌ای باشد که افراد عادی با آن بتوانند از وهم و پندار پیشین خود خلاص شوند، در صراط مستقیم حرکت کنند و بیاموزند که در این

---

1. Preface to the New Testament 1546 (1522), in: *Martin Luther's Basic Theological Writings*, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989.

این مقدمه ـ که احتمالاً همچون مقدمه بر کل *عهد جدید* یا دست‌کم بر بخش نخست *عهد جدید* شامل اناجیل و اعمال رسولان در نظر گرفته شده بود (بنگرید به: *WA*, DB7, xxxi) ـ پیش از چاپ نسخهٔ کامل *کتاب مقدس* در سال ۱۵۳۴ فقط عنوان «مقدمه» بر خود داشت. مبنای ترجمهٔ ما نسخه‌ای است که در چاپ نسخهٔ کامل *کتاب مقدس* در سال ۱۵۴۶ دیده می‌شود و متذکر می‌شویم این نسخه با نسخه‌های قدیمی‌تر تفاوت‌های مهمی دارد، به‌ویژه با نخستین نسخه‌ای که در September Testament, *WA*, DB 6, 2-11 چاپ ۱۵۲۲ دیده می‌شود.

برای مقدمه‌ای کلی بر تمام مقدمه‌های لوتر بر کتاب‌های مقدس بنگرید به:

Martin Luther's Basic Theological Writings, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989, pp. 227-232.

۲. دربارهٔ مقدمه‌نویسی‌های قدیمی بنگرید به:

Martin Luther's Basic Theological Writings, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989, p. 231.

دربارهٔ مقدمه‌هایی که در اولین *کتاب مقدسِ* چاپ‌شده به زبان آلمانی آمده‌اند، ازجمله متن مقدمه بر رساله به رومیان در Mentel Bible ـ نخستین *کتاب مقدسِ* چاپ‌شده به زبان آلمانی برین [زبان رسمی آلمانی] که یوهان منتِل حدود سال ۱۴۶۶ در استراسبورگ آن را منتشر کرد ـ بنگرید به:

Reu, *Luther's German Bible*, pp. 35, n. 71.

کار شما موعظه یا بشارتی دریافت می‌کنید که از طریق آن مسیح نزدتان می‌آید، یا شما به نزد مسیح می‌روید. زیرا وعظ بشارت چیزی جز این نیست که مسیح نزد ما می‌آید یا ما نزد او می‌رویم. باوجوداین، وقتی فهمیدید او چگونه عمل می‌کرد و چگونه به کسانی که نزدشان می‌رفت یا به نزدش می‌آمدند یاری می‌رساند، آنگاه مطمئن باشید ایمانْ همین عمل و یاری‌رسانی را در وجود شما به انجام می‌رساند و او از طریق بشارت عیناً همین نوع یاری و محبت را به روح شما عطا می‌کند. اگر در اینجا درنگ کنید و اجازه دهید در حق شما خیر و نیکی انجام دهد، یعنی اگر معتقد شوید او به شما منفعت و یاری می‌رساند، آنگاه به‌راستی از منفعت و یاری او بهره‌مند می‌شوید. در این صورت، مسیح از آنِ شماست و همچون موهبت به شما عطا شده است.

پس از اینکه مسیح را همچون موهبت دریافت کردید، لازم است این موهبت را به الگو تبدیل کنید و به‌شیوه‌ای مشابه [با شیوه‌ای که مسیح با شما ارتباط برقرار کرد][1] با همنوع خود ارتباط برقرار کنید و خود را همچون موهبت و الگو به او ببخشید. اشعیا در باب ۴۰ [۱: ۱، ۲] کتاب خود در همین مورد سخن می‌گوید: «خداوند خدایتان گوید آسوده باشید، آسوده باشید ای قوم محبوب من. به قلب اورشلیم گوید، و به صدای بلند گوید که گناهانش بخشوده شده است، شرارتش پایان یافته است، و برای تمام گناهانش از دست خدا لطف دوگانه دریافت می‌کند» و ... . این لطف دوگانه، دو وجه مسیح است: موهبت و الگو. این لطف دوگانه همچنین بر سهم دو برابری ارث دلالت دارد که شریعت موسی [تثنیه ۱۷:۲۱] و نیز بسیاری افراد دیگر برای پسر نخست‌زاده معین کرده‌اند.

ننگ و گناه ما مسیحیان است که چندان به *انجیل* بی‌توجهی کنیم که نه‌تنها آن را نفهمیم، بلکه حتی بر آن شویم که با دیگر کتاب‌ها و تفاسیر نشان دهیم در *انجیل* باید جویای چه چیز بود و چه چیز را چشم داشت. اناجیل و رساله‌های رسولان برای همین منظور نوشته شده‌اند. آنها می‌خواهند راهنمای ما باشند، و ما را متوجه نوشته‌های انبیا و موسی در عهد قدیم کنند تا خودمان در این آثار بخوانیم و بفهمیم چگونه مسیح در قنداق پوشانده شد و در آخور جای گرفت [لوقا ۷:۲]؛ به عبارت دیگر، بخوانیم و بفهمیم او در نوشته‌های انبیا چگونه فهمیده شده است [Vorfassett][2]. ازاین‌روست که مردمانی چون ما باید مطالعه و تحقیق کنند،

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

۲. قلاب در متن اصلی است.

خود را تعلیم دهند و بفهمند مسیح کیست، به چه منظور به ما عطا شده است، چگونه نوید داده شده است و چگونه تمام *کتاب مقدس* ناظر به اوست. زیرا او خود در *انجیل یوحنا* ۵ [۴۶:] می‌گوید: «اگر به موسی ایمان دارید، به من نیز ایمان می‌آورید، زیرا او در باب من نوشته است». و نیز [در یوحنا ۳۹:۵]: «کتاب‌های مقدس را می‌کاوید و تجسس می‌کنید، زیرا همین کتاب‌ها بر من گواهی می‌دهد».

منظور قدیس پولس در رساله به رومیان ۱ [۱:۲،۱] همین است، آنجا که در سرآغاز سخن می‌گوید: «خدا به‌واسطهٔ انبیا در کتاب‌های مقدس وعدهٔ این بشارت را داده بود». به همین دلیل است که انجیل‌نگاران و رسولان همواره ما را متوجه کتاب‌های مقدس می‌کنند و می‌گویند: «چنین مکتوب است که» یا «چنین روی داد تا آنچه انبیا نگاشته‌اند محقق گردد» و مانند اینها. لوقا در اعمال رسولان ۱۷ [۱۱:] می‌گوید وقتی اهالی تسالونیکی با اشتیاق تمام به بشارت گوش دادند، روز و شب کتاب‌های مقدس را مطالعه و بررسی کردند تا ببینند آیا همه‌چیز صحیح است. بر همین اساس، وقتی قدیس پطرس رسالهٔ خود را نگاشت، درست در آغاز رساله [اول پطرس ۱:۱۰-۱۲] می‌گوید: «انبیائی که به نبوت آن فیضی پرداختند که مقرر شده بود از آنِ شما باشد، در باب این نجاتْ تجسس و تفحص کردند؛ آری، تجسس کردند که روح مسیح که در ایشان است به چه شخص یا زمانی اشاره دارد؛ و این روح از طریق آنان بر رنج‌های مسیح و جلال پس از آن گواهی داد. بر آنان مکشوف شد که نه به خود، بلکه به ما خدمت می‌کردند، خدمت در باب اموری که اینک از طریق روح‌القدس گسیل‌شده از آسمان در میانِ شما موعظه شده است، اموری که فرشتگان نیز مشتاق‌اند در آنها نظر کنند». در اینجا قدیس پطرس خواهان چیست جز اینکه ما را به کتاب‌های مقدس رهنمون شود؟ گویی چنین می‌گوید: «ما به‌واسطهٔ روح‌القدس کتاب‌های مقدس را بر شما موعظه می‌کنیم و فرارویتان باز می‌کنیم تا شما آنها را بخوانید و مضمونشان را دریابید و از آن زمانی که انبیا در باب آن نگاشته‌اند، آگه شوید». او در اعمال رسولان ۴ [۲۴:۳] نیز در همین مورد سخن می‌گوید: «تمام انبیایی که پس از سموئیل نبوت کردند، در باب این روزها سخن گفته‌اند».

از این‌روی، لوقا نیز در آخرین باب *انجیل* خود [۴۵:۲۴] می‌گوید مسیح ذهن رسولان را برای فهم کتاب‌های مقدس برگشود. و مسیحْ در *انجیل یوحنا* ۱۰ [۹،۳:] تصریح می‌کند او دَری است که باید از آن دَرآمد، و هرکس از او

و متعلق به خود شماست. این بدان معناست که وقتی می‌بینید یا می‌شنوید مسیح کاری کرد یا رنجی متحمل شد، شک نمی‌کنید که خود مسیح با اعمالی که انجام داد و رنج‌هایی که تحمل کرد از آن شماست. شما چندان به این موضوع اطمینان قاطع و بی‌شائبه دارید که گویی خودتان آن کارها را انجام داده‌اید یا آن رنج‌ها را متحمل شده‌اید؛ درحقیقت گویی شما مسیح بوده‌اید. به‌راستی، این است منظور از فهم صحیح و حقیقی *انجیل*، یعنی فهم صحیح و حقیقی لطف و احسان عظیم و بی‌حد و حساب، که نه نبی، نه رسول، نه فرشته نمی‌تواند به‌طور کامل آن را اظهار کند، و هیچ قلبی به کنه آن پی نمی‌برد یا از آن متحیر نمی‌شود. این گرمای فراوانِ محبت خدا به ماست که قلب و وجدان ما با آن شاد، ایمن و خشنود می‌شود. این معنای موعظهٔ ایمان مسیحی است. این دلیلی است بر اینکه چرا چنین موعظه‌ای بشارت خوانده می‌شود، که در زبان آلمانی به‌معنای «پیام» شادی‌بخش، خوش و آرامش‌بخش است؛ و نیز دلیل آن است که چرا رسولان را «دوازده پیام‌آور»[۱] خوانده‌اند.

اشعیا ۹[:۶] در این مورد می‌گوید: «از برای ما کودکی زاده شد، به ما پسری عطا گشت». اگر او به ما عطا شده است، پس باید از آنِ ما باشد؛ و ازاین‌روی باید او را همچون دارایی خویش به دست آوریم. و در رساله به رومیان ۸[:۳۲] آمده است: «چه‌سان تواند بود که خدا با پسرش همه‌گونه لطف در حق ما نکند؟» به‌راستی، وقتی به مسیح که عطیه‌ای از آنِ شخص شماست توسل می‌جویید و در باب این عطیه تردید روا نمی‌دارید، آری در این هنگام شما مؤمن مسیحی هستید. ایمان شما را از گناه، مرگ و جهنم می‌رهاند و قادر می‌سازد بر همه‌چیز غلبه کنید. آه، هیچ‌کس نمی‌تواند به‌قدر کفایت و به‌بسندگی در این باب سخن بگوید. مایهٔ تأسف است که صدا و ندای چنین موعظه‌ای در عالم خاموش شده است، و درعین‌حال، هرروزه در باب *انجیل* فخرفروشی می‌شود.

اینک وقتی مسیح را همچون شالوده و موهبت اصلی نجات خود داشته باشید، آنگاه بخش دیگر از پی می‌آید: او را الگوی خویش می‌گیرید، و وقتی می‌بینید او خود را به شما بخشیده است شما هم خود را وقف خدمت به همنوع خود می‌کنید. بنگرید، اینجاست که ایمان و محبت به پیش می‌روند، احکام خدا انجام می‌شوند،

۱. Tzwellff botten؛ در آلمانی برین سده‌های میانه (Middle High German) صیغهٔ مفرد واژهٔ مرکب برای اشاره به یک رسول به کار می‌رفت. لوتر اصطلاح «پیام‌آور» (*Bote*) را از اصطلاح «پیام» (*Botschaff*) می‌گیرد. بسنجید با [Grimm, *Deutsches Worterbuch*, XVI, 1437].

و انسان برای انجام تمام کارها و تحمل همهٔ سختی‌ها شادمان و شجاع است. پس این را به خاطر داشته باشید که مسیح چونان عطیه ایمانتان را می‌پروراند و از شما مؤمنی مسیحی می‌سازد. اما مسیح در مقام الگو برای انجام اعمالتان به شما سرمشق می‌دهد. اعمال موجب نمی‌شود شما مسیحی شوید. حقیقت آن است که وقتی مسیحی شدید، این اعمال هم از شما سرخواهد زد. همان‌گونه که عطیه و الگو عمیقاً با هم فرق دارند، ایمان و اعمال نیز همین‌گونه با هم تفاوت دارند، زیرا ایمان جز اعمال و حیات مسیح، از خود هیچ ندارد. اعمال چیزی از آنِ شما را در خود دارد، بااین‌حال، آنها نباید برای شما بلکه باید برای همنوعتان باشد.

بدین‌سان می‌بینید که *انجیل* درحقیقت کتاب شرایع و احکام نیست که معین کند چه اعمالی باید انجام دهیم، بلکه کتاب نویدهای الاهی است که در آن خدا تمام مایملک و منافع خویش را در مسیح به ما نوید داد، پیشکش کرد و بخشید. این واقعیت را که مسیح و رسولان تعلیمی بسیار عالی به دست دادند و به توضیح و تشریح شریعت پرداختند، باید عیناً همچون دیگر اعمال مسیح منفعت به شمار آورد. زیرا تعلیم صحیح منفعتی پست‌تر از دیگر انواع منافع نیست. همچنین می‌بینیم که مسیح، متفاوت با موسی در کتابش و برخلاف ماهیت احکام، به‌طرزی هراس‌انگیز ما را مجبور و وادار نمی‌کند. بلکه به‌شیوه‌ای محبت‌آمیز و دوستانه به ما تعلیم می‌دهد. او فقط به ما گفت چه کارهایی باید انجام دهیم و از چه کارهایی باید پرهیز کنیم، و کسانی که تبهکاری پیشه می‌کنند و آنان که نیکوکاری می‌کنند چه عاقبتی خواهند داشت. مسیح هیچ‌کس را وادار و مجبور نمی‌کند. درحقیقت او چندان با ملاطفت و مهربانی تعلیم می‌دهد که درحقیقت ما را ترغیب می‌کند تا اینکه به ما دستور دهد. او تعلیم خویش را این‌چنین آغاز می‌کند: «سعادتمند فقیران، سعادتمند فروتنان»[1] و بر همین منوال [متی ۵:۳، ۵]. و رسولان معمولاً از این تعبیر استفاده می‌کردند: «هشدار می‌دهم، استدعا می‌کنم، تمنا می‌کنم» و مانند اینها. اما موسی می‌گوید: «دستور می‌دهم، منع می‌کنم» و همگان را با مجازات‌ها و کیفرهای ترسناک تهدید می‌کند و به وحشت می‌اندازد. با چنین تعلیمی اینک می‌توانید *انجیل* را به‌طرزی سودمند مطالعه کنید و به آن گوش بسپارید.

وقتی کتاب‌هایی را باز می‌کنید که دربرگیرندهٔ اناجیل‌اند و می‌خوانید یا می‌شنوید چگونه مسیح به جاهای مختلف می‌رفت، یا چگونه اشخاص نزد او می‌آمدند، با این

---

۱. در ترجمهٔ لاتینِ سالِ ۱۵۲۵ مارتین بوسر، «در روح» افزوده شده است. WA 10¹, ¹, 13, n.2.

کتاب باید جویای چه چیز باشند، تا در کتابی که می‌بایست جویای بشارت و نوید الاهی باشند، شرایع و احکام را نجویند.

ازاین‌روی، آنچه نخست باید بدانیم، لزومِ کنار گذاشتنِ این باور است که چهار *انجیل* و فقط چهار انجیل‌نگار[۱] وجود دارد. تقسیم‌بندی کتاب‌های *عهد جدید* به کتاب‌های شریعت، تاریخ، انبیا[۲] و حکمت[۳] نیز به‌کلی مردود است. بعضی افراد چنین تقسیم‌بندی[۴]ای را انجام می‌دهند تا از این راه *عهد جدید* را با *عهد قدیم* مقایسه کنند (و من نمی‌دانم چگونه). [بر خلاف باید قاطعانه باور داشت که][۵]

همان‌طور که *عهد قدیم* کتابی است که شرایع و احکام خدا همراه با تاریخ حیات حافظان و ناقضان آنها در آن مکتوب شده است،[۶] *عهد جدید* هم کتابی است که بشارت و نویدهای الاهی همراه با تاریخ حیات مؤمنان و منکران آنها در آن نگاشته شده است.[۷]

زیراکه «انجیل» [*Evangelium*] واژه‌ای یونانی است که در این زبان به‌معنای پیام خوش، مژده، بشارت و نویدی است که کسی با شادمانی اعلام می‌کند و اطلاع می‌دهد. برای مثال، وقتی داوود جالوت غول‌پیکر را شکست داد، در میان یهودیان خبر خوش و امیدبخشی پیچید که دشمن ترسناکشان از پا درآمده است

---

۱. محدود کردن تعداد اناجیل به چهار کتاب، به دوران قدیم و دست‌کم به جروم می‌رسد که دیدگاه خود را براساس وجود چهار مخلوق زنده ـ انسان، شیر، گاو نر و عقاب ـ در باب اول کتاب حزقیال و باب چهارم مکاشفهٔ یوحنا استوار کرد.

Migne 30, 531-534. *WA*, DB 6, 536, n, 2, 12. Cf. p. 360, n. 9

2. prophetic

3. wisdom

۴. این تقسیم‌بندی کاری رایج بود. برای مثال، در وولگات که در سال ۱۵۰۹ در بازل منتشر شد و لوتر هم احتمالاً از آن استفاده کرده است، این تقسیم‌بندی دیده می‌شود. *WA*, DB 6, 537, n. 2, 14

۵. نوشته‌های داخل قلاب در هیچ‌کدام از چاپ‌های نسخهٔ کامل *کتاب مقدس* و در چاپ‌های نسخه‌های پس از سال ۱۵۳۷ عهد جدید هم نیامده است. اختلاف‌های مربوط به متن اصلی سال ۱۵۲۲ اول از همه معلول آن است که لوتر می‌خواست مقدمه‌های کتاب‌های عهد جدید را با مقدمه‌های کتاب‌های *عهد قدیم* با هم در نظر بگیرد. او به‌جای آنکه از زبان اِمسر (Emser) و دیگر مخالفان از این کار انتقاد کنند، آن را به انجام رساند و این مقدمه‌ها را برای اولین بار در نسخهٔ کامل *کتاب مقدس* که در سال ۱۵۳۴ چاپ شد، با هم آورد. اینکه در چاپ‌های جداگانهٔ عهد جدید در سال‌های ۱۵۳۴ تا ۱۵۳۷ به این اختلاف‌ها توجه نشده احتمالاً معلول بی‌دقتی چاپخانه است، زیرا احتمالاً لوتر بر این چاپ‌های خاص نظارت شخصی نداشته است. *WA*, DB 6, 536

۶. بسنجید با:

Martin Luther's Basic Theological Writings, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989, p. 119.

۷. چاپ‌های پیش از سال ۱۵۳۴ از نسخهٔ کامل *کتاب مقدس* در اینجا چنین افزوده‌اند: «پس باید یقین داشت که فقط یک *انجیل* وجود دارد، همان‌طور که فقط یک کتاب ـ *عهد جدید* ـ یک ایمان و یک خدا وجود دارد؛ همان خدایی که ما را نویدهایی داده است» (افسُسیان ۶-۴:۴).

و آنان اینک از شر او خلاص شده‌اند و شاد و آسوده‌خاطر خواهند بود؛ آنان نیز به همین سبب شاد شدند و آواز سردادند و به رقص آمدند [اول سموئیل ۱۸:۶].

پس این بشارت الاهی یا عهد جدید، مژده و نویدی است که از سوی رسولان در سرتاسر عالم پخش می‌شود و از داوود حقیقی خبر می‌دهد که با گناه، مرگ و ابلیس پیکار کرد و پیروز شد و از این راه تمام کسانی را که اسیر گناه، رنجور از مرگ و مغلوب ابلیس بودند نجات داد. او آنان را بدون داشتنِ استحقاقْ از گناه بری کرد، به آنان حیات بخشید و نجاتشان داد، بدان‌سان که به آرامش و آشتی رسیدند و به‌سوی خدا بازگشتند. بدین‌سبب آنان از برای خدا آواز سر می‌دهند، او را شکر می‌گزارند و تمجید می‌کنند و فقط اگر قاطعانه ایمان داشته باشند و در ایمان خود تزلزل‌ناپذیر و استوار بمانند، تا ابد شادمان می‌مانند.

این نوید و مژده یا خبرهای بشارت‌آمیز و الاهیْ عهد جدید نیز خوانده شده‌اند. زیرا این عهدی است که در آن انسانی رو به مرگ دارایی خویش را، پس از مرگش، برای وارثان خویش که از نظر قانونی مشخص شده‌اند به ارث گذاشته است.[1] و مسیح، پیش از مرگش، مقرر کرد و فرمان داد که پس از مرگش، بشارتش در سرتاسر عالم موعظه شود [لوقا ۲۴:۴۴-۴۷]. و از این راه هرآنچه داشت به تمام مؤمنان بخشید تا از آنِ آنان باشد. و این دارایی بخشیده‌شده به مؤمنان بدین قرار است: حیات او که در آن مرگ را به‌کلی از بین برد؛ برائت او که با آن گناه را نابود کرد؛ و نجات او که با آن بر لعنت ابدی فائق آمد. انسان فلاکت‌زده‌ای که در گناه مرده و روانهٔ دوزخ شده است، نمی‌تواند چیزی بشنود که او را بیش از این پیامِ ارزشمند و روح‌نواز تسلی بدهد و آرامش ببخشد؛ و حال اگر او به حقیقت این پیام ایمان داشته باشد، باید از صمیم قلب خندان شود و شادی کند.

اینک خدا برای تقویت این ایمان، از طریق انبیای عهد قدیم این بشارت و عهد را به روش‌های فراوانی نوید داده است، چنان‌که قدیس پولس در رساله به رومیان ۱ [۱:۱] می‌گوید: «از برای وعظ بشارت خدا کنار نهاده شدم؛ همان بشارتی که او نوید آن را از پیش از طریق انبیای خویش در کتاب‌های مقدس داده بود، آن بشارتی که دربارهٔ پسر اوست که از نسل داوود بود و ...».

---

۱. بسنجید با: *A Treatise on the New Testament*, 1520 . *LW* 35, 87-90

خلاصهٔ کلام، *انجیل یوحنا* و رسالهٔ اول او، رساله‌های قدیس پولس، به‌خصوص رساله به رومیان، گالاتیان و اِفسُسیان، و رسالهٔ اول قدیس پطرس کتاب‌هایی‌اند که به شما نشان می‌دهند مسیح کیست و همهٔ آنچه را که دانستنش برای شما واجب و نجات‌بخش است به شما تعلیم می‌دهند، حتی اگر شما هیچ کتاب یا تعلیم دیگری را تاکنون ندیده و نشناخته باشید. ازاین‌روی، رسالهٔ قدیس یعقوب، در مقایسه با کتاب‌های پیش‌گفته، به‌راستی رساله‌ای پوشالی[1] است، زیرا از ماهیت *انجیل* هیچ بهره‌ای ندارد. دربارهٔ این موضوع در مقدمه‌های دیگر بیشتر سخن گفته‌ام].[2]

۱. دربارهٔ اصطلاح پوشالی، بسنجید با ارجاع لوتر به اول کرنتیان ۱۲:۳ در:
Martin Luther's Basic Theological Writings, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989, p. 395.

تعبیر تند لوتر شاید تا حدی واکنشی باشد به ستایش مفرط کارلشتات از رسالهٔ یعقوب. بسنجید با *WA*, DB 6, 537, n. 10, 6-34 و آثاری که در آنجا فهرست شده‌اند.

۲. به‌ویژه بنگرید به مقدمهٔ لوتر بر رسالهٔ یعقوب در:
Martin Luther's Basic Theological Writings, Ed. By, Timothy F. Lull, USA, Fortress Press, 1989, p. 395-398.

نیز بسنجید با ارزیابیِ منفیِ لوتر از رسالهٔ یعقوب که پیش‌تر در این آثار آمده است:
Babylonian Captivity of the Church, 1520, in: *LW* 36, 118.
Resolutions, 1519, in: *WA* 2, 425.

(گزیدهٔ) تفسیر رسالهٔ قدیس پولس به گالاتیان[1]

[با اینکه لوتر در سال‌های ۱۵۱۹ و ۱۵۲۳ درس‌گفتارهایی در بابِ رساله به گالاتیان ایراد کرد، درس‌گفتار سال ۱۵۳۱ در باب این رساله را، که مبنای متن کنونی است، در میان آن معدود آثار خویش به شمار می‌آورد که شایستهٔ ماندگاری بودند. علت ماندگاری این آثارْ ارزش و اهمیت الاهیاتی آنها بود. در این درس‌گفتارها او دوباره با قدرتی تازه و تلاش فراوان، دربارهٔ معنای آمرزیدگی سخن می‌گوید. با اینکه بیشتر مطالب این درس‌گفتارِ تفسیریْ جدلی‌اند، اندیشه‌های لوتر در باب *انجیل* و شریعت که به تمام‌وکمال بالیده و پرورده شده‌اند، آشکارا در کانون توجه و تمرکز قرار دارند. اگرچه لوتر مقدمه‌ای برای مطالب این تفسیر تدارک دید و محتوا را تأیید کرد، مطالبْ نتیجهٔ یادداشت‌های اشخاص معتمدی است که در جلسهٔ درس‌گفتارها حاضر بودند.]

[مقدمه]

به نام خداوند، باری دیگر بر آن شده‌ام این رسالهٔ قدیس پولس به گالاتیان را تفسیر کنم؛ نه ازآن‌روی که بخواهم مطالبی جدید یا تاکنون ناشنیده تعلیم دهم، به‌خصوص که اینک، به لطف خدا، شما به‌طور کامل پولس را می‌شناسید: بل از آن‌روی که (همچنان‌که شما را هشدار داده‌ام) باید بترسیم گویی که با بزرگ‌ترین و نزدیک‌ترین خطر مواجه‌ایم، مبادا ابلیس آموزهٔ نابِ ایمان را از ما بگیرد، و دیگربار

1. A Commentary on ST. Paul's Epistle to the Galatians (Selections), in: *Martin Luther, Selections From His Writings*, Ed. by John Dillenberger, USA, Anchor Books, 1961.

اگر بدانید مسیح چه اعمالی انجام داد و چه وقایعی را از سر گذراند، هنوز *انجیل* حقیقی را نفهمیده‌اید، زیرا با این دانسته‌ها هنوز نفهمیده‌اید او بر گناه، مرگ و ابلیس پیروز شده است. بدین‌سان، اگر به آن فرامین و تعالیم شناخت داشته باشید، باز هم از *انجیل* شناخت ندارید و این شناخت فقط زمانی حاصل می‌شود که ندایی به شما بگوید: «مسیح از آنِ توست، آری مسیح با حیات، تعلیم، اعمال، مرگ و رستاخیزش و همهٔ آنچه هست، دارد، انجام داده است و می‌تواند انجام دهد از آنِ توست».

ازاین‌روست که می‌بینیم او ما را مجبور نمی‌کند، بلکه با مهربانی ترغیب می‌کند و می‌گوید: «سعادتمند فقیران و ...» [متی ۵:۳]. و رسولان نیز از تعابیری چون «توصیه می‌کنم»، «استدعا می‌کنم»، «تمنا دارم» استفاده می‌کنند تا همگان از هر جنبه‌ای دریابند که *انجیل* کتاب شریعت نیست، بلکه درحقیقت موعظه‌ای در باب منافع مسیح است که به ما نشان داده شده‌اند و اگر ایمان داشته باشیم آنها را به ما می‌بخشند. اما موسی، در کتاب‌های خود، انسان‌ها را وادار می‌کند، مجبور می‌کند، تهدید می‌کند، آنان را عتاب و به‌شدت سرزنش می‌کند، زیرا او شارع و زمامدار است.

بدین‌سبب چنان‌که قدیس پولس در رسالهٔ اول به تیموتئوس ۱ [۹:] می‌گوید، برای مؤمنی که در پیشگاه الاهی از گناه بری شده است، هیچ شریعتی مقرر نگشته است، زیرا او با ایمان زنده است، برائت یافته و نجات پیدا کرده است و به هیچ‌چیز دیگری نیاز ندارد، جز اینکه با اعمالش ایمانش را عیان کند. به‌راستی وقتی ایمان در وجود مؤمن هست، او نمی‌تواند آن را نهان کند؛ او نشان می‌دهد که مؤمن است، اعمال نیک انجام می‌دهد، نزد مردم به *انجیل* اعتراف می‌کند و آن را تعلیم می‌دهد و بنای زندگی خود را بر آن استوار می‌کند. اعمال و داشته‌های زندگی خود را معطوف به منفعت همنوعش می‌کند تا به او یاری رساند ــ او نه فقط به این سطح از مرحمت می‌رسد، بلکه از جسم، مال و آبروی خویش هم وقف نفع همنوع می‌کند. او می‌بیند مسیح برای او چنین کاری کرده است، پس او هم از الگوی مسیح پیروی می‌کند.

مسیح همین را می‌خواست آنگاه که سرانجام هیچ حکم دیگری جز محبت

معین نکرد، محبتی که با آن می‌فهمیم شاگردان او [یوحنا ۱۳:۳۴-۳۵] و مؤمنان حقیقی کیستند. زیرا آنجا که اعمال با محبت همراه نباشد، ایمان کامل نیست، *انجیل* هنوز اثرگذار نیست و مسیح به‌حق شناخته نشده است. پس باید بیاموزید وقتی به سراغ کتاب‌های *عهد جدید* می‌روید، آنها را این‌گونه بخوانید.

[کدام کتاب‌های *عهد جدید* اصلی و عالی‌ترین‌اند][1]

[اینک می‌توانید براساس آنچه گفته شد، قضاوت و تعیین کنید که از میان تمام کتاب‌های *عهد جدید*، کدام کتاب‌ها برتر است. هستهٔ اصلی و لُب لباب تمام کتاب‌های *عهد جدید* عبارت است از *انجیل یوحنا* و رساله‌های قدیس پولس، به‌خصوص رساله به رومیان و رسالهٔ اول قدیس پطرس. اینها را باید به‌معنی دقیق کلمه مهم‌ترین کتاب‌ها دانست، و به صلاح مؤمنان مسیحی است که این کتاب‌ها را مقدم بر دیگر کتاب‌ها و بیشتر از آنها مطالعه کنند و بدان‌سان که روزانه نانِ خود را تناول می‌کنند، این کتاب‌ها را هم روزانه مطالعه کنند. زیرا در این کتاب‌ها نمی‌بینید که معجزات و اعمال فراوانی از مسیح شرح داده شده باشد، بلکه مشاهده می‌کنید به روشی استادانه شرح داده شده که چگونه ایمان به مسیح موجب غلبه بر گناه، مرگ و دوزخ می‌شود و حیات، برائت و نجات می‌بخشد. ماهیت حقیقی *انجیل* این است، چنان‌که پیش‌تر شما را از آن آگاه کردیم.

اگر مجبور باشم انتخاب کنم بدون اعمال مسیح زندگی کنم یا بدون موعظهٔ او، زندگی بدون اعمال او را برمی‌گزینم. زیرا اعمال او به من کمک نمی‌کند، اما سخنانش، چنان‌که او خود [*انجیل یوحنا*، ۶:۶۳] گفته است، به من حیات می‌بخشد. یوحنا دربارهٔ اعمال مسیح بسیار کم و دربارهٔ موعظهٔ او بسیار زیاد نوشته است، درحالی‌که دیگر انجیل‌نگاران دربارهٔ اعمال او بسیار زیاد و دربارهٔ موعظهٔ او بسیار کم نوشته‌اند. از این‌روی، *انجیل یوحنا* *انجیل* یگانه، عالی، اصلی و برتر است و تا حد بسیار زیادی بر سه *انجیل* دیگر مرجح است و در جایگاهی بالاتر از آنها قرار دارد. رساله‌های قدیس پولس و قدیس پطرس هم بدین‌سان از هر نظر بر اناجیل متی، مرقس و لوقا برتری دارند.

---

۱. نگاه کنید به صفحهٔ ۸۲ پانوشت ۵.

اینک به بخش‌هایی از کتاب‌های مقدس که خدا در آنها نوید خویش را اعلام کرده است اشاره می‌کنیم: خدا نخستین نوید را زمانی داد که در سفر پیدایش ۳ [۱۵:] به مار چنین گفت: «میان تو و زن دشمنی خواهم نهاد، میان ذریّهٔ تو و ذریّهٔ او؛ ایشان سر تو را خواهند کوفت و تو پاشنهٔ ایشان را خواهی گزید». منظور از ذریّهٔ زن در اینجا مسیح است؛ همو که سَرِ ابلیس یعنی گناه، مرگ، دوزخ و تمام قدرت او را فروکوفت. زیرا بدون این ذریّه هیچ انسانی نمی‌تواند از گناه، مرگ یا دوزخ نجات یابد.

در سفر پیدایش ۲۲ [۱۸:] نیز خدا به ابراهیم چنین وعده می‌دهد: «تمام ملت‌های زمین از اعقابت برکت خواهند یافت». قدیس پولس در رساله به گالاتیان ۳ [۱۶:] می‌گوید مسیح از نسل ابراهیم است؛ او با بشارت تمام جهان را برکت داد [گالاتیان ۳:۸]. زیرا آنجا که مسیح نباشد، لعنت خواهد بود؛ لعنتی که وقتی آدم گناه کرد بر سَرِ فرزندانش نازل شد، بدان‌سان که همگی ناگزیر گناهکار شدند و به زیر سلطه و قدرت گناه، مرگ و دوزخ درآمدند. در مقابلِ این لعنت، بشارت اینک تمام جهان را برکت می‌دهد و به جهانیان اعلام می‌کند: «هرکس به این زادهٔ ابراهیم ایمان آورد، برکت خواهد یافت». یعنی کسی که به او ایمان آورد از گناه، مرگ و دوزخ خلاصی می‌یابد و تا ابد بی‌گناه، زنده و نجات‌یافته می‌ماند، همچنان‌که مسیح خود در *انجیل یوحنا* ۱۱ [۲۶:] می‌گوید: «هرکس که به من ایمان دارد نخواهد مُرد».

خدا همچنین در دوم سموئیل ۷ [۱۲:-۱۴] به داوود نوید داد و او را چنین گفت: «پس از تو پسرت را بر خواهم کشید؛ همو که به نام من خانه‌ای خواهد ساخت، و من اورنگ پادشاهی او را تا ابد برپا خواهم داشت. من پدر او خواهم بود و او پسر من و...». منظور از پادشاهی مسیح که بشارت از آن سخن می‌گوید چنین است: پادشاهی ابدی، پادشاهی حیات، نجات، برائت، آنجایی که تمام مؤمنان رها شده از زندان گناه و مرگ بدان وارد می‌شوند.

نویدهای بشارت‌آمیز بیشتری هست که به انبیا داده شده است، برای مثال در میکاه ۵ [۲:] آمده است: «لیک تو، ای بیت‌لحم افراته که قبیله‌نشینی کوچک در یهودا هستی، از تو کسی بهر من برون خواهد آمد که رهبر اسرائیل است»؛ و نیز در

هوشع ۱۳ [۱۴:]: «آنان را از قدرت دوزخ آزاد خواهم کرد و از مرگ خواهم رهانید. ای مرگ، چون طاعون بر تو هجوم می‌آورم؛ ای دوزخ تو را نابود خواهم کرد».

پس *انجیل* چیزی نیست جز موعظه‌ای در باب مسیح، پسر خدا و پسر داوود، خدای حقیقی و انسان حقیقی، همو که با مرگ و رستاخیز خود برای خاطر ما و تمام کسانی که به او ایمان دارند بر گناه، مرگ و دوزخ پیروز شد. از این‌روی، *انجیل* می‌تواند پیامی مختصر یا مفصل باشد؛ یک انجیل‌نگار می‌تواند آن را به‌اختصار بنویسد، دیگری به تفصیل. کسی که *انجیل* را به‌تفصیل می‌نویسد، که چهار انجیل‌نگار نیز چنین کرده‌اند، اعمال و اقوال فراوانی از مسیح نقل می‌کند. اما کسی که *انجیل* را مختصر می‌نویسد، مثل قدیس پطرس و قدیس پولس، از اعمال مسیح چیزی نقل نمی‌کند، بلکه به‌اختصار می‌گوید او چگونه با مرگ و رستاخیز خود برای خاطر کسانی که به او ایمان دارند، بر گناه، مرگ و دوزخ پیروز شد.

ازاین‌روی، کاری نکنید که مسیح به موسی تبدیل شود و *انجیل* به کتاب شرایع و تعالیم، همان‌گونه که پیش از این چنین کردند و در بعضی مقدمه‌ها بر کتاب‌های مقدس هم، حتی مقدمه‌های قدیس جروم، این موضوع دیده می‌شود.[1] زیرا *انجیل* مخصوصاً از ما نمی‌خواهد اعمالی انجام دهیم تا به کمک آنها از گناه بری شویم و نجات یابیم؛ درحقیقت *انجیل* چنین اعمالی را محکوم می‌کند. درعوض از ما ایمان به مسیح را طلب می‌کند: ایمان به اینکه او برای خاطر ما بر گناه، مرگ و دوزخ پیروز شد، و درنتیجه به ما برائت، حیات و نجات می‌بخشد، اما نه به‌سبب اعمال ما، بلکه به‌سبب اعمال، مرگ و رنجِ خودش تا ما از مواهبِ مرگ و پیروزی او بهره ببریم، چنان‌که گویی ما خود چنان مرگ و پیروزیِ پرموهبتی داشته‌ایم.

تردیدی نیست که مسیح، و غیر از او قدیس پطرس و قدیس پولس هم، فرامین و تعالیم فراوانی در *انجیل* معین کرده‌اند و شریعت را شرح و توضیح داده‌اند. اما اینها را باید مشابه تمام دیگر اعمال و رفتارهای نیک مسیح به حساب آورد.

۱. در وولگات جروم هریک از اناجیل چهارگانه مقدمهٔ خاص خود را دارد. علاقهٔ لوتر به مسئلهٔ «*انجیل* واحد» مانع آن شد که چهار مقدمهٔ جداگانه بنویسد. چنان‌که در آغاز این نوشته آمد، احتمالاً لوتر فقط یک مقدمه را برای کل عهد جدید در نظر آورده است. *WA*, DB 6, 537, n. 8, 5; DB 7,xxi

آموزهٔ اعمال و سنت‌های بشری را به درون کلیسای مسیحی درآوَرَد. ازاین‌روی، بسی واجب است که به‌طور مداوم و همگانی در مطالعه و استماع بکوشیم تا این آموزه را حفظ کنیم. و با اینکه این آموزه چندان شناخته‌شده نیست و مردم چنان‌که بایدوشاید دربارهٔ آن نمی‌دانند، لیک ابلیس نمرده است، همو که دشمن ماست و پیوسته در تکاپوی یافتن فرصتی است تا به نابودی‌مان بکشاند؛ به همین صورت جسم و آدم قدیممان نیز زنده‌اند؛ افزون بر اینها، تمام انواع وسوسه‌ها از هر سو ما را می‌آزارند و پریشان می‌دارند. ازاین‌روی، هرگز نمی‌توان این آموزه را چنان‌که بایدوشاید تعلیم داد، توصیه کرد و بر آن تأکید نهاد. اگر این آموزه از دست برود، کل معرفت به حقیقت، حیات و نجات هم از دست می‌رود و نابود می‌شود. اگر این آموزه ببالد، تمام نیکی‌ها، و نیز دین، خدمت حقیقی به خدا، جلال الاهی، معرفت صحیح به تمام امور و وضع زندگی هم می‌بالد. از این‌روی، چون باید سرگرم و مشغول باشیم و نه بیکاره، اینک کار خویش را از آنجایی که به پایان رساندیم آغاز می‌کنیم، چنان‌که پسر سیرا گفته است: «آنگاه که آدمی آنچه را می‌توانست به انجام رساند، باید کار را از نو آغاز کند». [یشوع بن سیرا: ۱۸:۶]

موضوع رساله به گالاتیان

پیش از هر کار باید دربارهٔ موضوع رساله سخن بگوییم؛ یعنی آن مطلب اصلی که قدیس پولس به‌طور خاص در این رساله مطرح می‌کند. پس منظور از موضوع رساله این است.

قدیس پولس به‌منظور اینکه ما از برائت مسیحی و تمام انواع برائت‌ها شناخت کامل کسب کنیم و قادر به فرق‌گذاری میان آنها باشیم، بدان می‌پردازد که آموزه‌ای در باب ایمان، فیض، بخشودگی گناهان یا برائت مسیحی وضع کند؛ زیرا برائت انواع مختلف دارد. یک نوع آنْ برائت سیاسی یا مدنی است که به شاهنشاهان، شهریاران این عالم، فیلسوفان و حقوق‌دانان مربوط می‌شود. یک نوع دیگرْ برائت آیینی است که سنت‌های بشری در باب آن تعلیم می‌دهند. والدین و آموزگاران می‌توانند بی‌هیچ خطری چنین برائتی را تعلیم دهند، چراکه هیچ‌گونه قدرتی به آن نسبت نمی‌دهند که بتواند گناه را محو کند، رضای خدا را جلب کند یا ارزش فیض را داشته باشد؛

بلکه آنان چنین آیین‌هایی را فقط ازآن‌روی تعلیم می‌دهند که برای اصلاح آداب‌ورسوم و نیز برای ملاحظاتی خاص در باب حیات دنیوی ضروری‌اند. افزون بر اینها، برائت دیگری هم وجود دارد موسوم به برائت شرعی یا برائت مبتنی بر ده فرمان، که موسی آن را تعلیم می‌دهد. ما نیز پس از آموزهٔ ایمان، آن را تعلیم می‌دهیم.

بااین‌همه، برائت دیگری هست که از تمام برائت‌ها برتر است؛ یعنی برائت ایمان یا برائت مسیحی، که باید با جدیت آن را از دیگر برائت‌های پیش‌گفته تمیز دهیم؛ زیرا آن برائت‌ها به‌کلی مغایر با این برائت‌اند، هم به این دلیل که آن برائت‌ها از قوانین شاهنشاهان، سنت‌های پاپ و احکام الاهی ناشی می‌شوند، و هم به این دلیل که بر اعمال ما مبتنی‌اند و می‌توانند از وجود ما نشئت بگیرند، خواه (به تعبیر سفسطه‌گران) با توانایی طبیعی محضمان، خواه با بخشش خدا. زیرا این برائت‌ها نیز، همچون دیگر نیکی‌هایی که از آنها برخورداریم، بخشش خدایند.

اما این برائت بسیار عالی، منظورم برائت ایمان است (که خدا به میانجی مسیح، بدون اعمال، به ما نسبت می‌دهد)، نه سیاسی است و نه آیینی؛ نه برائت مبتنی بر شریعت الاهی است، نه مبتنی بر اعمال ماست، و یکسره مغایر با اینهاست؛ یعنی حاصل بی‌عملیِ محض است، برخلاف آن برائت‌ها که حاصل عمل‌اند. زیرا در این برائت ما عملی انجام نمی‌دهیم، برای خدا کاری نمی‌کنیم، بلکه دیگری، یعنی خدا، متحمل رنج و سختی می‌شود تا در ما عمل کند و ما فقط دریافت می‌کنیم. ازاین‌روی، به نظرم صحیح و به‌جاست که این برائت ایمان یا مسیحی را برائتِ حاصل از بی‌عملی بخوانیم.

این برائتی است مستور در راز، که این جهان آن را درک نمی‌کند، آری [حتی]، مسیحیان خود [نیز][1] به تمام‌وکمال آن را نمی‌فهمند، و در میانهٔ وسوسه‌هایی که دارند به‌سختی می‌توانند آن را حفظ کنند. ازاین‌روی، باید این برائت را با جدیت تعلیم داد و آن را همواره در نظر داشت. و آنان که در ترس‌ها و رنج‌های وجدان این برائت را درک نمی‌کنند یا درنمی‌یابند، حتماً مغلوب [این ترس‌ها و عذاب‌ها][2] شده‌اند. زیرا مثلِ این برائتِ حاصل از بی‌عملی هیچ آرامشی برای وجدان وجود ندارد که چنین تزلزل‌ناپذیر و قطعی باشد.

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

اما ضعف و بیچارگی بشر بسیار عظیم است، چندان‌که در ترس‌های وجدان و خطر مرگ، جز به اعمالمان، شایستگی‌هایمان و به شریعت نمی‌نگریم: که گناهکاری‌مان را بر ما آشکار می‌کنند و سپس بی‌درنگ زندگی گناه‌آلودمان در گذشته به خاطرمان می‌آید. آنگاه گناهکار بیچاره با عذاب روحی شدید آه و ناله سر می‌دهد، و با خود چنین می‌اندیشد: «ای دریغ! در زندگی چه‌مایه درمانده و مأیوس زیستم! تواند بود که زین‌پس با خدا زندگی کنم: و آنگاه زندگی خویش را تهذیب می‌کنم». پس عقل بشر قادر نیست خود را از مشاهده و ملاحظهٔ این برائت حاصل از عمل و کوشندگی، یعنی همان برائت عقلانی، بازبدارد و نیز قادر نیست دیدگان برآورد و برائت مسیحی حاصل از بی‌عملی را ببیند، بلکه درنهایت به برائت حاصل از عمل اتکا می‌کند: شرارت و تباهی درون ما چنین ریشهٔ عمیقی دارد.

از سوی دیگر، ابلیس از ضعف طبیعت ما سوءاستفاده می‌کند و این اندیشه‌ها را درون ما می‌افزاید و تشدید می‌کند. و آنگاه جز این نمی‌تواند باشد که وجدان درمانده به‌طرز دردناکی آشفته، هراسان و مبهوت می‌شود. زیرا محال است که ذهن آدمی خود بتواند هیچ‌گونه آرامشی تصور کند، یا در احساس گناه و ترس از آن فقط به فیض بنگرد، یا تمام مجادلات و استدلال‌های مربوط به اعمال را مدام رد کند. زیرا این کارها بسی فراتر از توان و قابلیت بشر است، آری، و [همچنین] فراتر از شریعت الاهی. حقیقت این است که شریعت از هر آنچه در دنیاست برتر است: بااین‌همه، نمی‌تواند وجدان ناآرام و هراسان را آرامش ببخشد، بلکه بر ناآرامی‌ها و هراس‌های آن می‌افزاید، و آن را به ناامیدی و درماندگی می‌کشاند؛ زیرا با حکم گناه را به گناهکاری متجاوز تبدیل کرد [رومیان ۷:۱۳].

ازاین‌روی، وجدانی که از درماندگی و مرگ ابدی رنجور و آشفته شده است، فقط آنگاه خلاصی می‌یابد که به نوید فیض، یعنی به برائتِ ایمانیِ حاصل از بی‌عملی یا برائت مسیحی، درآویزد؛ برائتی که در مسیح به‌رایگان عطا شده است. اگر وجدان بتواند چنین برائتی را درک کند، آنگاه در آرامش و بی‌هیچ هراسی خواهد گفت: برائت حاصل از عمل یا کوشندگی را نمی‌جویم، هرچند می‌دانم باید آن را داشته باشم و نیز بدان تحقق بخشم. اما با اینکه از آن برخوردارم و آن را محقق کرده‌ام، هنوز هم نمی‌توانم به آن تکیه کنم، و جرئت هم ندارم که آن را در

برابر داوری خدا بنشانم. پس خویش را از کسبِ همه‌گونه برائت حاصل از عمل، خواه متعلق به خودم باشد خواه متعلق به شریعت الاهی، بازمی‌دارم و فقط پذیرای آن برائت حاصل از بی‌عملی می‌شوم که مبتنی بر فیض، رحمت و بخشودگی گناهان است. خلاصهٔ کلام، [تنها بر][1] برائت مسیح و برائت روح‌القدس [تکیه می‌کنم][2]، که ما آن را ایجاد نمی‌کنیم، بلکه بدان تن درمی‌دهیم، و از آن برخوردار نیستیم، بلکه آن را دریافت می‌کنیم؛ خدای پدر به میانجی عیسی مسیح آن را به‌رایگان به ما عطا می‌کند.

همچون زمین که باران را پدید نمی‌آورد، و با توان، کار و اعمال مشقت‌بار خود نیز از پدید آوردن باران ناتوان است، بلکه باران را از بخشش محض خدا از آسمان می‌گیرد؛ بدین‌سان این برائت آسمانی هم بدون [انجام][3] اعمال و [ملاحظهٔ][4] شایستگی‌های ما به ما عطا می‌شود. ازاین‌روی، هر قدر که زمین خود می‌تواند رگبارهایی فصلی پدید آورد و بدین‌سان بر خود باران بباراند و حاصل‌خیز شود، ما انسان‌ها نیز همان‌قدر می‌توانیم با توانایی و اعمالمان بکوشیم که این برائت آسمانی و جاودان را برای خویش به دست آوریم؛ و بر این اساس هرگز نخواهیم توانست چنین برائتی را کسب کنیم، مگر اینکه خدا خود با اِسناد محض و با بخشش وصف‌ناپذیر خود آن را به ما عطا کند. پس مهم‌ترین معرفت و عالی‌ترین حکمت مؤمنان مسیحیْ آگاهی از شریعت نیست، بلکه جهل از اعمال و ازکل برائتِ حاصل از عمل است، به‌خصوص آنگاه که وجدان با [مسئلهٔ][5] داوری خدا کشمکش دارد. برخلاف، برای کسانی که در شمار قوم خدا نیستند، عالی‌ترین مرتبهٔ حکمت آن است که از شریعت، اعمال و از برائتِ حاصل از عمل آگاه شوند و با جدیت بر آن تأکید کنند.

اما برای عالمیان بسی عجیب و نامفهوم است که مسیحیان را تعلیم دهیم که نسبت به شریعت جاهل باشند، و چنان در محضر خدا زندگی کنند که گویی هیچ شریعتی وجود ندارد؛ باوجوداین، حتی اگر از شریعت هیچ ندانید، و در قلب خود بی‌هیچ گمان متقاعد شده باشید که اینک نه شریعت هست و نه خشم خدا، بلکه به‌خاطر مسیح درکل فقط فیض و رحمت وجود دارد، باز هم نمی‌توانید نجات یابید؛ زیرا با شریعتْ معرفت گناه می‌آید [رومیان ۳:۲۰]. برخلاف، اعمال و

۱ و ۲. قلاب در متن اصلی است.

۳ و ۴ و ۵. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

نگه‌داشت احکام شرعی باید چنان در دنیا الزامی شوند که گویی هیچ نوید فیضی وجود ندارد؛ و به‌علت وجود خودسرانگی، تکبر و بی‌رحمی، تنها شریعت باید فراروی بشر قرار بگیرد تا به وحشت افتد و خوار شود. زیرا شریعت ازآن‌روی به بشر داده شده است که او را این‌چنین بترساند و به کام مرگ بکشاند و آدم قدیم به آن عمل کند؛ و طبق کلام پولس رسول [دوم تیموتئوس ۱۵:۲ و آیات بعدی] کلام فیض و کلام خشم باید به‌درستی از هم جدا شوند.

اینجا به فردی خردمند و باایمان نیاز است که کلام خدا را نظم و سامان دهد و بتواند شریعت را چنان تحدید کند که شریعت در محدودهٔ خود بماند. کسی که تعلیم می‌دهد بشر با رعایت احکام شریعت در پیشگاه خدا آمرزیده می‌شود، از حدود شریعت فراتر رفته است و انواع دوگانهٔ برائت، یعنی برائتِ حاصل از عمل و حاصل از بی‌عملی، را خلط کرده است، و البته چنین کسی فقط می‌تواند منطق‌دانی بدفهم و گمراه باشد، زیرا این دو برائت را به‌درستی از هم جدا نکرده است. برخلاف، کسی که شریعت و اعمال را از آنِ آدم قدیم می‌داند و نوید بخشودگی گناهان و رحمت خدا را از آنِ آدم جدید، کلام‌ها [ی فیض و خشم][1] را به‌درستی از هم جدا کرده است. زیرا جسم یا آدم قدیم باید با شریعت و اعمال مرتبط باشد، و روح یا انسان جدید باید به نوید خدا و رحمت او بپیوندد. ازاین‌روی، وقتی فردی را می‌بینیم که پیش‌تر به‌قدر کفایت جریحه‌دار شده، شریعت بر او ظلم روا داشته، از گناه خویش ترسیده و تشنهٔ آرامش است، آنگاه است که باید پردهٔ شریعت و برائت حاصل از عمل را از پیشِ چشمانش کنار بزنم و بشارت مسیحی و برائت حاصل از بی‌عملی را مقابل دیدگانش قرار دهم که موسی و شریعتش را کنار می‌گذارد و آن نویدی را می‌بخشد که در مسیح داده شده است؛ همان مسیحی که از برای رنجدیدگان و گناهکاران آمد. اینجا این فرد بار دیگر برمی‌خیزد و امیدی مسرت‌بخش و نیکو به وجودش راه می‌یابد، زیرا دیگر نه تابع شریعت که تابع فیض است [رومیان ۱۴:۶]. چگونه تابع شریعت نیست؟ زیرا اکنون بر وفق انسان جدید می‌زید که شریعت شامل حال او نمی‌شود. زیرا شریعت حدود خود را بر مسیح اعمال کرده است، چنان‌که پولس در ادامه می‌گوید: «مسیح ختم شریعت است»

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

[گالاتیان ۲۴:۳؛ رومیان ۴:۱۰]؛ کسی که چون بیاید، کار موسی و شریعتش، ختنه، قربانی، سَبَّت، آری، کار تمام انبیا خاتمه می‌یابد.

این است الاهیات ما که با آن می‌آموزیم چگونه میان انواع دوگانهٔ برائت، حاصل از عمل و حاصل از بی‌عملی، فرق بگذاریم؛ به این منظور که ایمان و آیین و رسوم، اعمال و فیض، دین و تدبیر [بشری][1] امور خلط نشوند یا به‌جای یکدیگر قرار نگیرند. هر دوی این موارد واجب‌اند، اما باید در محدوده و مرزهای خود باشند؛ برائت مسیحی متعلق به انسان جدید و برائت شرعی متعلق به انسان قدیم است که از جسم و خون زاده می‌شود. بر این انسان قدیم، چونان که بر الاغ، باید باری نهاد که بر گرده‌اش سنگینی کند و نباید از آزادی روح یا فیض بهره‌مند شود، مگر اینکه نخست از طریق ایمان به مسیح به انسان جدید بَدَل گردد (که این هم در حیات دنیوی به تمام‌وکمال محقق نمی‌شود)؛ آنگاه است که از ملکوت و بخشش وصف‌ناپذیر فیض بهره‌مند می‌شود.

رأی من چنین است تا هیچ‌کس گمان نکند اعمال نیک را ممنوع یا مردود می‌دانیم، چنان‌که پیروان پاپ، که نه سخنان خودشان را می‌فهمند و نه تعالیم ما را، اغلب به‌ناحق و دروغ به ما تهمت می‌زنند. آنان فقط از برائت شرعی آگاهی دارند، و بااین‌حال می‌خواهند درمورد آموزه‌ای داوری کنند که بسی فراتر از شریعت است و محال است انسانِ نفسانیِ این‌جهانی بتواند دربارهٔ آن داوری کند. ازاین‌روی، آنان حتماً [از این سخنان من][2] رنجیده‌خاطر می‌شوند، زیرا نمی‌توانند آن‌چیزی را بفهمند که از شریعت عالی‌تر است. برای آنان هرچیزی که فراتر از شریعت باشد گناهی بزرگ است.

اما ما، می‌شود گفت که، دو عالم را در نظر می‌آوریم؛ یکی آسمانی و دیگری زمینی. هریک از دو نوع برائت را از عالمی می‌دانیم و آنها را از هم جدا می‌کنیم. برائت شرعی زمینی است و با امور زمینی ارتباط دارد، و با آن اعمال نیک انجام می‌دهیم. اما همچنان‌که زمین حاصل‌خیز نمی‌شود مگر اینکه نخست از جانب بالا آبیاری شود (زیرا زمین نمی‌تواند بر آسمان حکم کند، آن را جان تازه ببخشد و بر آن مسلط باشد، بلکه برخلافْ آسمان چنین می‌کند و زمین را حاصل‌خیز می‌سازد تا چنان شود که خداوند فرمان داده است)؛ بااین‌حال، حتی وقتی با برائت شرعی

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

اعمال فراوانی انجام می‌دهیم، درحقیقت هیچ کاری نکرده‌ایم و در عمل به احکام شریعتْ درحقیقت آنها را انجام نداده‌ایم، مگر اینکه نخست بدون هیچ‌گونه استحقاق یا عملی از جانب خود، با برائت مسیحی از گناهان بری شویم، امری که به‌هیچ‌وجه به برائت شرعی یا برائت زمینی و حاصل از عمل مربوط نمی‌شود. اما این برائت [مسیحی][1] برائتی آسمانی و حاصل از بی‌عملی است که از آنِ ما نیست، بلکه آن را از آسمان دریافت می‌کنیم، با اعمالمان آن را ایجاد نمی‌کنیم، بلکه با ایمان آن را درمی‌یابیم و با آن از تمام شرایع و اعمال فراتر می‌رویم. ازاین‌روی، همچنان‌که (به گفتهٔ قدیس پولس) سیمای آدم زمینی را بر خود گرفتیم، سیمای آدم آسمانی را نیز بر خود می‌گیریم [اول کرنتیان ۱۵:۴۹]، که انسان جدید در عالم جدید است؛ عالمی که در آن نه شریعت هست، نه گناه، نه نیش وجدان، نه مرگ، بلکه در آن شادی کامل، برائت، فیض، آرامش، حیات، نجات و جلال وجود دارد.

پس چرا هیچ کاری نمی‌کنیم؟ آیا برای کسب این برائت هیچ عملی انجام نمی‌دهیم؟ پاسخ من این است: هرگز هیچ کاری انجام نمی‌دهیم. زیرا ماهیت این برائت چنان است که [برای کسب آن][2] نباید هرآنچه را که مربوط به شریعت یا اعمال است انجام دهیم یا بر آن گوش سپاریم یا درباره‌اش چیزی بدانیم، بلکه باید تنها بر این موضوع آگاه و مؤمن باشیم که مسیح نزد خدای پدر رفته است و اینک او را نمی‌بینیم؛ که در آسمان و در سمت راست پدر خویش نشسته است، اما نه در مقام داور، بلکه در مقام کسی که از سوی خدا به ما حکمت، برائت، تقدس و رهایی می‌بخشد؛ خلاصهٔ کلام، او کاهن اعظم ماست که از برای ما [از درگاه خدا][3] مسئلت می‌کند، و با فیضْ در ما و بر ما حکم‌فرمایی می‌کند. در اینجا هیچ گناهی دیده نمی‌شود، هیچ‌گونه هراس و افسوس وجدان هم احساس نمی‌شود؛ زیرا در این برائت آسمانی گناه نمی‌تواند جایی داشته باشد؛ چراکه در آنجا شریعت وجود ندارد، و آنجا که شریعت نیست معصیتی هم نمی‌تواند باشد [رومیان ۴:۱۵].

پس به دلیل اینکه در آنجا گناه نیست، هیچ‌گونه عذاب وجدان، ترس و اندوه هم نمی‌تواند باشد. ازاین‌روی، قدیس یوحنا می‌گوید: «کسی که زادهٔ خداست، گناه کردن نتواند» [اول یوحنا ۳:۹]. اما وجود هرگونه ترس و عذاب وجدان در ما نشانهٔ

---

۱ و ۲ و ۳. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

آن است که این برائت را از ما بازستانده‌اند، که فیض نهان شده است و نیز نشانهٔ آن است که مسیح در پس حجاب تار پوشانده شده و از دیده برون رفته است. اما آنجا که مسیح به‌حقیقت به دیده آید و درک شود، به‌یقین شادیِ تام‌وتمام در خدا همراه با آرامش وجدان وجود خواهد داشت، که فرد در این حال به‌یقین چنین خواهد گفت: با اینکه بنابر شریعت، و تا آنجا که به برائت شرعی مربوط می‌شود، گناهکارم، لیک باز نومید نیستم و همچنان زنده‌ام، زیرا مسیح زنده است؛ همو که برائت من و حیات جاودان و آسمانی من است. در آن برائت و حیات نه گناهی دارم، نه نیش وجدان و نه دلهرهٔ مرگ. البته چونان فرزند آدم مادامی که در قید حیات دنیوی و برائت آن هستم، گناهکارم؛ آنجا که شریعت مرا متهم کرد، مرگ بر من حاکم گشت و سرانجام مرا به کام خود درکشید. اما من برائت و حیات دیگری فراسوی این حیات دارم که مسیح پسر خداست؛ همو که نه مرگ را می‌شناسد و نه گناه را، بلکه خودْ برائت و حیات جاودان است؛ به‌سبب او حتی این جسم من، که می‌میرد و در خاک می‌شود، دیگربار بر خواهد خاست و از اسارت شریعت و گناه آزاد می‌شود و همراه با روح به قداست می‌رسد.

مادامی که در این عالم زندگی می‌کنیم، این دو بدین‌سان ادامه می‌یابند. جسم متهم می‌کند، ما را با وسوسه‌ها به خود مشغول می‌کند، با اندوه و بارِ سنگین بر ما فشار می‌آورد، با برائت شرعی حاصل از عمل ما را آزرده و جریحه‌دار می‌کند؛ اما روح با این برائت مسیحی و حاصل از بی‌عملی حکم‌فرمایی می‌کند، شادی می‌بخشد و نجات می‌دهد، زیرا می‌داند خداوندی در آسمان دارد که در سمت راست خدای پدر نشسته است و به شریعت، گناه و مرگ پایان داده است و چنان‌که در رساله به کولوسیان ۲ [۱۵:] آمده، تمام شرور را به زیر پای خود گذاشت و آنها را اسیر و مغلوب خویش کرد.

ازاین‌روی، قدیس پولس در این رساله با جدیت بدان می‌پردازد که معرفت کامل به این برائتِ مسیحیِ بسیار عالی را به ما بیاموزد، با آن به ما آرامش ببخشد و ما را در آن استوار بدارد. زیرا اگر اصل آمرزیدگی از دست برود، آنگاه کل تعالیم حقیقیِ مسیحی از دست می‌رود. و در سراسرِ عالم فقط یا ملحدان‌اند، یا یهودیان، ترکان و پیروان پاپ که به این آموزه اعتقاد ندارند. زیرا میان برائتِ شرعی و برائتِ مسیح،

یا میان برائتِ حاصل از عمل و برائتِ حاصل از بی‌عملی، حد وسط وجود ندارد. کسی که از این برائت مسیحی جدا شود، ناگزیر گرفتار برائت حاصل از عمل می‌شود؛ به عبارت دیگر، وقتی کسی مسیح را از دست بدهد گرفتار اطمینان و اتکا به اعمال خویش می‌شود.

امروزه می‌بینیم این مسئله در میان نویسندگان و افکار عجیب بعضی فرقه‌ها وجود دارد؛ نویسندگانی که دربارهٔ این برائتِ فیض نه چیزی تعلیم می‌دهند و نه می‌توانند به‌درستی تعلیم دهند. تنها کاری که این نویسندگان در گفته‌ها و نوشته‌های خود می‌کنند اقتباس سخنانی از گفته‌ها و نوشته‌های ماست. اما آنان نمی‌توانند در باب موضوع اصلی گفته‌ها و نوشته‌های ما سخنی بگویند یا به‌وضوح بر آن تأکید کنند، زیرا آن را نمی‌فهمند و توان فهمش را هم ندارند، چراکه فقط به آموزهٔ برائت شرعی مقید مانده‌اند. ازاین‌روی، آنان طالبانِ اجرِ شرعی‌اند و چنین هم خواهند ماند، افرادی که هیچ قدرتی ندارند تا به مرتبه‌ای عالی‌تر از مرتبهٔ برائت حاصل از عمل بروند. و بدین‌سان همواره همان فرودستانی که زیر فرمان پاپ بودند باقی می‌مانند، جز اینکه نام‌ها و کارهایی جدید ابداع می‌کنند، و باوجوداین امر، همانی که بودند باقی می‌مانند؛ اگرچه ترکان اعمالی غیر از اعمال طرفداران پاپ و طرفداران پاپ هم اعمالی غیر از اعمال یهودیان و ... انجام می‌دهند، و اگرچه بعضی افراد اعمالی بسیار عالی‌تر، مهم‌تر و دشوارتر از دیگران انجام می‌دهند، باز هم ماهیت اعمال همهٔ آنان یکی است و فقط چگونگی انجام آنها فرق دارد؛ یعنی اعمالی که آنان انجام می‌دهند فقط برحسب ظاهر و نام تفاوت دارند، اما نفس و اصلشان یکی است، زیرا درحقیقت عمل‌اند و کسانی که این اعمال را انجام می‌دهند مسیحی نیستند و نخواهند بود، بلکه جماعتی طالب اجرند که می‌توان آنان را یهودی، مسلمان، طرفدار پاپ یا عناوین دیگری از این دست نام نهاد.

ازاین‌روی، ما این آموزهٔ ایمان یا برائت مسیحی را با جدیت فراوان ارائه می‌کنیم و مکرر بر آن تأکید می‌نهیم تا از این راه این آموزه حفظ شود، و از برائت شرعیِ حاصل از عمل به‌وضوح متمایز گردد (زیرا کلیسای مسیحی بر بنیان این آموزهٔ یگانه بنا نهاده شده و استوار است). در غیر این صورت، هرگز قادر به درک

و دریافت الاهیات حقیقی نخواهیم شد، بلکه شرع‌شناس، آیین‌گذار، به‌جای‌آورندهٔ اعمال شرعی یا طرفدار پاپ می‌شویم و مسیح چنان از دیده‌ها محجوب می‌شود که هیچ‌کس در کلیسا نه به درستی تعلیم می‌دهد و نه به آرامش می‌رسد. ازاین‌روی، اگر می‌خواهیم معلمان و پیشوایان دیگران باشیم، بر ما واجب است به این موضوعات توجه و دقت بسیار زیادی داشته باشیم و میان برائت شرعی و برائت مسیح به‌درستی تمایز ایجاد کنیم. و ایجاد این تمایز در حرف آسان است، اما در عمل و تجربه بسیار سخت است، و باوجوداین هرگز با جدیت به این کار پرداخته نشده و این تمایز محقق نگشته است؛ زیرا در لحظهٔ مرگ، یا در دیگر وضعیت‌های مشقت‌بار وجدان، این دو نوع برائت بیش از آنکه بخواهیم یا راغب باشیم به هم نزدیک می‌شوند.

ازاین‌روی، شما را نصیحت می‌کنم، به‌ویژه کسانی را که معلم و الگوی وجدان مردم می‌شوند، و نیز تک‌تک مردم را، که خود را پیوسته به بررسی، قرائت و تأمل بر کلام خدا و عبادت مشغول بدارید تا در هنگام مواجهه با وسوسه و اغوا بتوانید وجدان خود و دیگران را تعلیم دهید و آرامش ببخشید و از شریعت به فیض، از برائت حاصل از عمل و مبتنی بر کوشندگی به برائت حاصل از بی‌عملی و مبتنی بر پذیرندگی، و درپایان، از موسی به مسیح رهنمون گردید. زیرا خوی و خیم ابلیس این است که وجدان ما را دچار عذاب و نزاع کند، با شریعت ما را بترساند، و بار تقصیر گناه، حیات شرارت‌آمیز گذشته، خشم، و داوری خدا، دوزخ و مرگ ابدی را بر دوش ما بیفکند تا از این راه ما را به ناامیدی و درماندگی بکشاند، ما را بردگان زنجیری خود سازد و از مسیح جدا کند. افزون بر این، ابلیس بدان خوی دارد که بخش‌هایی از *انجیل* را برابر دیدگان ما قرار دهد که در آنها مسیح ما را ملزم به انجام اعمال می‌کند، و سپس با کلام صریح ما را به نفرینی تهدید می‌کند که متوجه کسانی می‌شود که از انجام آن اعمال سر باز می‌زنند. حال، اینجا اگر نتوانیم میان این دو نوع برائت داوری کنیم، اگر با ایمانْ مسیح را به دست نیاوریم، همو که در سمت راست خدای پدر نشسته است و برای ما گناهکاران بیچاره نزد خدای پدر شفاعت می‌کند [عبرانیان ۲۵:۷]، آنگاه نه تابع فیض که تابع شریعت خواهیم بود، و مسیح دیگر نه نجات‌بخش که شارع خواهد بود. در این صورت، هیچ نجاتی

از برای ما نمی‌ماند، بلکه فقط ناامیدی و درماندگی حتمی و مرگ ابدی است که لاجرم در پی می‌آید.

پس بر ماست که داوری میان این دو نوع برائت را با جدیت بیاموزیم تا بدانیم تا کجا باید از شریعت اطاعت کنیم. پیش‌تر گفتیم که شریعت درمورد مؤمن مسیحی نباید از حدومرزش فراتر برود، بلکه باید فقط بر جسم حکمرانی داشته باشد. آری، بر جسم که تحت سلطهٔ شریعت است و مطیع آن هم خواهد بود. پس وقتی این‌چنین باشد، شریعت در محدودهٔ خویش باقی می‌ماند. اما اگر شریعت جسارت کرد که به درون قلمرو وجدانتان درآید، و درصدد برآمد که در آنجا حکم‌فرمایی کند، همچون منطق‌دانی حاذق بیندیشید و حدّ فاصل بگذارید. به شریعت به‌اندازهٔ سهم و قدرش بدهید و بگویید: ای شریعت، می‌خواهی به درون قلمرو وجدان من فراز آیی، و آنجا حکم‌فرمایی کنی و به‌سبب وجود گناه آن را نکوهش کنی، و می‌خواهی شادی‌ای را که به‌سبب ایمان به مسیح از آن برخوردارم از من بگیری و مرا به ناامیدی و درماندگی بکشانی تا همهٔ امیدم را از دست بدهم و به‌کلی نابود شوم. این کارها خارج از حدود وظیفهٔ توست؛ در محدودهٔ خود بمان و قدرتت را بر جسم اعمال کن، اما از وجدانم دست بدار؛ زیرا تعمید یافته‌ام و با *انجیل* فراخوانده شده‌ام تا در برائت و حیات جاودان و نیز در ملکوت مسیح سهیم شوم که در آنجا وجدانم در آرامش است و شریعتی وجود ندارد، بلکه آنچه هست یکسره بخشودگی گناهان، صلح، آرامش، صحت تن و حیات جاودان است. پس ای حکم‌فرمای تحمل‌ناپذیر و ای شکنجه‌گر بی‌رحم مکوش که برای حکم‌فرمایی بر وجدان من مرا از این مسائل برنجانی و بیازاری که از تو نخواهم رنجید و آزار نخواهم دید، چه وجدان من مسند و معبد مسیح پسر خداست؛ همو که پادشاه برائت و صلح و محبوب‌ترین نجات‌بخش و میانجیِ من است. او وجدان مرا در پناه آموزهٔ ناب و مستحکم *انجیل* و نیز در پناه معرفت به این برائت حاصل از بی‌عملی و آسمانی حفظ خواهد کرد.

وقتی از چنین برائتی برخوردارم که در قلبم حکم‌فرمایی می‌کند، همچون بارانی که زمین را می‌رویاند، از آسمان به زمین فرود می‌آیم؛ یعنی به قلمروِ دیگری درمی‌آیم و هرگونه و هر زمان که موقعیت پیش آید اعمال نیک انجام می‌دهم.

اگر کشیش کلام خدا باشم، وعظ می‌کنم، دل‌شکستگان را آرامش می‌دهم و ادارهٔ امور آیین‌های مقدس را به عهده می‌گیرم. اگر صاحب خانوار هستم، خانه و خانواده‌ام را سرپرستی می‌کنم و فرزندانم را با خداشناسی و خداترسی بار می‌آورم. اگر قاضی صلح هستم، تکلیفی را که از بالا به من داده شده است با جدیت و درستی انجام می‌دهم. اگر خادم هستم، کار اربابم را با دقت و خلوص نیت انجام می‌دهم. نتیجه اینکه کسی که بی‌هیچ گمان متقاعد شده است مسیح برائت اوست، نه‌تنها در پیشه و وظایف خویش کارها را مشتاقانه و با کمال میل به‌خوبی انجام می‌دهد، بلکه از سَرِ محبت در برابر قضات صلح و قوانینشان، ولو طاقت‌فرسا، سخت‌گیرانه و بی‌رحمانه باشند، تسلیم خواهد بود و نیز (اگر لازم باشد) به تمام سختی‌ها و خطرهای حیات دنیوی تن می‌دهد، زیرا می‌داند اینها خواستِ خداست و چنین اطاعتی موجب خشنودی اوست.

پس پولس در این رساله به موضوعی می‌پردازد، و بر آن تأکید می‌کند که باعث و بانیِ طرحِ آنْ معلمانی دروغین بودند که گالاتیان را در جهل از برائت ایمان نگاه می‌داشتند و پولس در مواجهه با این معلمان بدان می‌پردازد که از مرجعیت و مقامِ خود دفاع و تمجید کند.

اصل اصیل دین مسیحی

برخلاف این جزئیات بی‌فایده و پندارهای باطل (که پیش‌تر بدانها اشاره کردیم)، ما ایمان را تعلیم می‌دهیم و اصل اصیل دین مسیحی را این‌گونه معرفی می‌کنیم: اول، انسان باید با شریعت تعلیم ببیند تا خود را بشناسد، و درنتیجه بیاموزد که هم‌آوا با پولس رسول بگوید «همگان گناه کرده‌اند و محتاج جلال الاهی‌اند» [رومیان ۲۳:۳]؛ و نیز «یک نفر هم بری از گناه نیست، نه، حتی یک نفر: یک نفر هم فهیم نیست، یک نفر هم خدا را نمی‌جوید: همگی گمراه گشته‌اند» [رومیان ۱۰:۳ و آیات بعد؛ مزامیر ۱:۱۴ و آیات بعد؛ ۱:۵۳ و آیات بعد]؛ و همچنین «برابر تو تنها من گناه کرده‌ام» [مزمور ۴:۵۱]. ازاین‌روی، ما به روشی مغایر با روش‌های معمول، انسان را از مزایای سزاواری و شایستگی بازمی‌داریم. حال، وقتی انسان با شریعت تحقیر شد و به خودشناسی رسید، آنگاه از پیِ آن برمی‌آید

که توبهٔ حقیقی پیشه کند (زیرا داوری خدا و خوف از او سرآغاز توبهٔ حقیقی است)، و خویش را گناهکاری چنان بزرگ می‌بیند که نمی‌تواند هیچ راهی بیابد تا با توانایی، تلاش و اَعمال خویش از گناهش خلاص شود. آنگاه است که منظور این سخن پولس را به‌خوبی درک می‌کند که گفته است انسان خادم و بردهٔ گناه است [رومیان ۱۴:۷]؛ و نیز این سخن را که می‌گوید خدا همگان را به زیر گناه محبوس کرده است [رومیان ۵۲:۱۱؛ گالاتیان ۲۲:۳] و همچنین این سخن که کل جهان در پیشگاه خدا تقصیرکار است [رومیان ۱۹:۳]. در این صورت، درمی‌یابد که کل الاهیاتِ الاهیات‌دان‌های مدرسی که به مسئلهٔ مزایای سزاواری و شایستگی ارتباط دارد فقط حماقت محض است، و اینکه کل نظام پاپی از همین راه سقوط کرده است.

اینجاست که دیدگانش باز می‌شود و می‌بیند، و این‌چنین می‌گوید: کیست که بتواند مرا یاری کند؟ ازآن‌روی که شریعت او را این‌چنین ترسانده و او از توانایی خویش ناامید شده است، پس به جست‌وجو برمی‌آید و آرزو می‌کند که میانجی و نجات‌بخشی به کمکش بیاید، در این موقع مقتضی است که کلام سعادت‌بخش *انجیل* نزد او می‌آید و می‌گوید: «فرزندم گناهانت آمرزیده شد» [متی ۲:۹]. برای [آمرزش][1] گناهانت، و جز آن، به عیسی مسیح مصلوب ایمان بیاور. اگر از گناهانت و سنگینی بارشان رنجور گشته‌ای، به وجودِ آنها در درون خویش منگر، بلکه به یار آر که آنها به مسیح واگذاشته شده‌اند و بارشان بر دوش اوست، همو که تازیانه‌هایش رنج‌ها و مشقت‌هایت را از بین می‌برد [اشعیا ۵:۵۳].

این است سرآغاز سعادت و نجات. ما از این راه از گناه رهایی یافتیم، آمرزیده گشتیم و وارثان حیات جاودان شدیم؛ نه به‌سبب اعمال و شایستگی‌های خودمان، بلکه به‌سبب ایمانمان، که با آن به مسیح تمسک می‌جوییم. ازاین‌روی، ما همچنین به وجود یک ویژگی یا برائت صوری در قلب اذعان داریم: نه احسان (چنان‌که سفسطه‌گران می‌گویند)، بلکه ایمان؛ و درعین‌حال قلب ما باید فقط مسیح نجات‌بخش را نظاره‌گر باشد و درک کند. و اینجا ضروری است که تعریف صحیح و حقیقیِ مسیح را بدانید. الاهیات‌دانِ مدرسی که مسیح را داور و شکنجه‌گر

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

می‌شناساند و تصوری خام و بی‌اساس دربارهٔ مزیت شایستگی در سر می‌پرورد، نسبت به شناخت هویت مسیح به‌کلی جاهل است.

لیک مسیح، طبق تعریف صحیح خود او، نه شارع که بخشایندهٔ گناهان و نجات‌بخش است. ایمان این نکته را درک می‌کند و بدون هیچ تردیدی باور می‌کند که او اعمالی افتخارآمیز داشت و از مزایای سزاواری و شایستگی به‌وفور بهره‌مند بود. زیرا او می‌توانست با فقط یک قطره از خون خود کفارهٔ تمام گناهان عالم را بدهد؛ اما اینک خون خود را به‌فراوانی فروریخته است، و به‌وفور کفاره داده است. «با خون خویش یک‌بار برای همیشه به مَقدِس درآمد و رهایی ابدی را به کف آورد» عبرانیان ۹ [۱۲:]؛ و نیز: «با فیض او به رایگان آمرزیده شدیم و آمرزش ما از طریق آن رهایی حاصل گشت که در مسیح عیسی است، همان کسی که خدا او را عرضه داشت تا به‌واسطهٔ ایمان به خونش وسیلهٔ آشتی باشد» رومیان ۳ [۲۴: و آیات بعد]. ازاین‌روی، این موضوعی بسیار مهم است که با ایمانْ بارِگناهان عالم بر دوش مسیح قرار می‌گیرد. و فقط این ایمان است که وجودش برای حصول برائت اهمیت دارد، چنان‌که در رساله به رومیان باب‌های ۳ تا ۴ نیز همین را می‌بینیم.

اینجا باید توجه کرد که سه‌گانهٔ ایمان، مسیح، پذیرش، یا اسناد، باید با یکدیگر در ارتباط باشند. ایمان به مسیح تمسک می‌جوید، در محضر مسیح است و مسیح را در حصار خود می‌گیرد، مانند حلقه‌ای که سنگی گران‌بها را. و هرکسی که در قلب خویش چنین به مسیح توکل داشته باشد، خدا او را بری از گناه می‌داند. این [ایمان][1] وسیله و مزیتی است که با آن بخشودگی گناهان و برائت را به کف می‌آوریم. خدا می‌گوید چون به من اعتقاد داری و به مسیح ایمان آورده‌ای، به کسی که او را به‌رایگان به تو بخشیدم تا کاهن اعظم و میانجی‌ات باشد، پس آمرزیده و بری از گناه شده‌ای. ازاین‌روی، خدا فقط به‌سبب ایمانمان به مسیح است که ما را همچون بندگانی بری از گناه می‌شناسد و می‌پذیرد.

و این پذیرش، یا اِسناد، بسیار ضروری است؛ اول ازآن‌روی که مادامی که در قید حیات دنیوی هستیم به‌طور کامل بری از گناه نیستیم، بلکه گناه در جسممان وجود دارد؛ و این باقی‌ماندهٔ گناه را خداست که از درونمان پاک می‌کند. افزون

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

بر این، گاه روح‌القدس ما را ترک می‌کند و درنتیجه گناهانی از ما سر می‌زند، همچنان‌که پطرس، داوود و دیگر مقدسان به همین علت گناه کردند. باوجوداین، ما همواره به این سخن مذکور در باب چهارم رساله به رومیان متوسل می‌شویم: گناهانمان پوشیده گشت، و خدا ما را به‌سبب آنها گناهکار نخواهد دانست. نه اینکه گناهی در ما نباشد (آن‌چنان‌که سفسطه‌گران تعلیم می‌دهند و می‌گویند ما باید همواره اعمال نیک انجام دهیم، تا وقتی که احساس کنیم هیچ گناهی در ما باقی نمانده است)؛ آری، به‌راستی که گناه همیشه در ما هست و مؤمن آن را احساس می‌کند، اما گناه پوشیده شده است و خدا به‌خاطر مسیح آن را به ما نسبت نمی‌دهد؛ مسیحی که چون با ایمان به درک او نائل آمدیم، از آن پس هیچ‌کدام از گناهانمان به حساب نمی‌آید. اما آنجا که مسیح و ایمان نباشد، بخشودگی یا پوشیدگی گناهان هم در کار نخواهد بود، بلکه فقط اتهام گناهان و محکومیت وجود خواهد داشت. پس بادا که خدا پسر خویش را جلال عطا کند و بادا که خویش را به میانجی او در ما جلال بخشد.

آنگاه که این‌چنین ایمان به مسیح را تعلیم دادیم، اعمال نیک را نیز تعلیم می‌دهیم. ازآن‌روی که با ایمان به مسیح تمسک جسته‌ای و به میانجی او از گناهان بری شده‌ای، حال آغاز بدان می‌کنی که اعمال نیک انجام دهی. خدا و همنوعت را دوست می‌داری، به طلب خدا برمی‌آیی، او را شکر می‌گزاری، او را حمد می‌گویی، و به او شهادت می‌دهی. به همنوعت خیر می‌رسانی و به او خدمت می‌کنی؛ کار خود را انجام می‌دهی. به‌راستی اینها اعمالی نیک‌اند که منشأشان ایمان و سُروری است که در قلب می‌یابیم برای اینکه گناهانمان به‌سبب مسیح به‌رایگان بخشوده شده‌اند.

حال پس از این، هر مقدار رنج و مصیبت که خواهد پیش آید، چه باک که آنها را به‌آسانی برمی‌تابیم و مشتاقانه تاب می‌آوریم. زیرا یوغی که مسیح بر ما نهاده راحت است و بارش سبک [متی ۱۱:۳۰]. آنگاه که گناه بخشوده شود، و وجدان از بار و داغ گناه خلاص شود، مؤمن مسیحی همه‌چیز را به‌آسانی برمی‌تابد؛ زیرا در درون خویش همه‌چیز را خوشایند و راحت می‌یابد، ازاین‌روی، همه‌چیز را با رغبت تمام و با کمال میل می‌پذیرد و تاب می‌آورد. اما وقتی انسان با اتکا بر برائت

[مکتسب][1] خویش زندگی می‌کند، هر کاری که می‌کند برای او رنج و ملالت به بار می‌آورد، زیرا آن را با اکراه انجام می‌دهد.

ازاین‌روی، بنابه تعریف ما، مؤمن مسیحی کسی نیست که هیچ گناهی ندارد یا هرگز احساس گناه نمی‌کند، بلکه کسی است که خدا به‌سبب ایمانش به مسیح گناهانش را به او نسبت نمی‌دهد. این آموزه برای وجدان‌هایی که در مواجهه با ترس‌های شدید و درونی معذب و غمین شده‌اند، تسلایی نیکوست. ازاین‌روی، بی‌دلیل نیست که ما این‌چنین موضوع بخشودگی گناهان و اِسناد برائت [به ما][2] به‌خاطر مسیح را همواره تکرار می‌کنیم و آنها را در اذهان شما زنده نگه می‌داریم؛ نیز این موضوع را که مؤمن مسیحی به‌سمت شریعت و گناه نمی‌رود، به‌ویژه هنگام وسوسه. زیرا ازآن‌روی که مؤمن است، فراتر از شریعت و گناه است. چراکه او مسیح، آن خداوند شریعت، را درون قلب خویش حاضر دارد (همچنان‌که پیش‌تر گفتم)، همچون حلقه‌ای که جواهر یا سنگی گران‌بها را در خود دارد. ازاین‌روی، وقتی شریعت او را متهم می‌کند و گناه او را می‌ترساند، او به مسیح می‌نگرد، و وقتی با ایمان به درک مسیح نائل آمد، در محضر مسیح خواهد بود؛ مسیحی که پیروز بر شریعت، گناه، مرگ و ابلیس است؛ همو که بر تمام اینها حاکم و فرمان‌رواست، بدان‌سان که نمی‌توانند به او آسیب برسانند. ازاین‌روی، مرد و زن مسیحی، اگر به‌درستی تعریف شود، کسی است که از تمام شرایع آزاد است و در درون یا بیرون تحت سلطهٔ هیچ مخلوقی نیست؛ و این درحقیقت نه به دلیل مرد یا زن بودنِ او، بلکه به دلیل مسیحی بودن اوست. به عبارت دیگر، به دلیل آن است که او وجدان خود را با این ایمان و با این گنج عظیم و گران‌بها یا، چنان‌که پولس می‌گوید، با «این عطیهٔ وصف‌ناپذیر» [دوم کرنتیان ۹:۱۵] زینت داده و آراسته و غنا داده است که نمی‌توان چنان‌که بایدوشاید آن را ستود و تمجید کرد، زیرا به‌سبب آن ما فرزندان و وارثان خدا شده‌ایم. و مؤمن مسیحی از این طریق از تمام جهان بزرگ‌تر است، زیرا در قلب خویش چنین عطیه و گنجی دارد، که هرچند کوچک می‌نماید، بااین‌همه کوچکی، از آسمان و زمین بزرگ‌تر است، چراکه مسیح، همو که خود این عطیه است، از زمین و آسمان بزرگ‌تر است.

وقتی این آموزه که وجدان را تسکین و آرامش می‌بخشد ناب و تحریف‌ناشده بماند،

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

مؤمنان مسیحی تمام انواع آموزه‌ها را داوری می‌کنند و بر شرایعِ کل عالم سروری دارند. از این‌روی، می‌توانند داوری کنند که ترکان با قرآنشان جماعتی ملعون‌اند، زیرا در صراط حق ره نمی‌سپارند؛ یعنی قبول ندارند گناهکارانی لعنت‌شده و بیچاره‌اند، و با ایمانْ به درک مسیح نائل نیامده‌اند؛ مسیحی که می‌توانند مطمئن باشند به‌خاطر او گناهانشان بخشوده می‌شود. به همین روش، مؤمنان مسیحی با بی‌باکی برای پاپ هم حکم صادر می‌کنند، او را با تمام مرجعیت و اعتبارش محکوم می‌دانند، زیرا او نیز (همراه با فرومایگانِ متدینی که از میان فیلسوفان مدرسی و سفسطه‌گران گردِ خود جمع کرده است) همچون ترکان راهش و تعالیمش باطل است؛ راه و تعالیمی که بنابر آن با مزیتِ سزاواری به کسبِ فیض نائل می‌آییم و سپس با مزیتِ شایستگی به بهشت می‌رویم. در اینجا مؤمن مسیحی چنین می‌گوید: این صراط حق نیست و موجب آمرزیدگی و رسیدنم به بهشت هم نمی‌شود. او می‌گوید من نمی‌توانم با اعمالم بر فیض مقدم باشم و استحقاقِ فیضِ حاصل از سزاواری را ندارم، نیز اینکه نمی‌توانم با اعمالم در پیِ کسبِ فیض برآیم و حیات جاودانِ حاصل از شایستگی را به دست آورم؛ اما کسی که به مسیح ایمان آورد، گناهانش بخشوده می‌شود و برائت می‌یابد. این توکل موجب می‌شود او فرزند خدا و وارث ملکوت او گردد؛ زیرا او از پیش در امیدْ صاحب حیات جاودان شده است که با نوید، او را از دریافتِ آن مطمئن کرده‌اند. ازاین‌روی، به‌سبب ایمان به مسیح و نه به‌سبب مزیت سزاواری و شایستگیْ همه‌چیز به ما عطا شده است؛ فیض، آرامش، بخشودگی گناهان، نجات و حیات جاودان.

ازاین‌روی، این آموزهٔ فیلسوفان مدرسی، همراه با آیین‌هایی که انجام می‌دهند، جماعت کثیری که گردِ خود جمع آورده‌اند، و اصول بی‌شماری که در باب قلمرو پاپی وضع کرده‌اند، بدترین نوع کفر به خدا و انکار صریح مسیح و حرمت‌شکنی اوست، چنان‌که پطرس آن را در این سخنان خود پیشگویی کرده است: «معلمان دروغین در میان شما خواهند بود که بدعت‌هایی ناپسند را پنهانی رواج می‌دهند و به انکار خداوندی برمی‌خیزند که ایشان را بازخرید و ...» دوم پطرس ۲ [۱:]. گویی پطرس چنین می‌گوید: خداوند ما را با خونِ خویش بازخریده و رهانیده است، تا ما

را آمرزش و نجات عطا کند؛ این است راه برائت و نجات. اما معلمانی دروغین خواهند آمد که خداوند را انکار می‌کنند، به راهِ راستی، برائت و نجاتْ کفرگویی خواهند کرد؛ آنان راه‌های جدیدی می‌نمایانند که راه ناراستی و نابودی است و مردمان بسیاری به پیروی از آنان چنین راه‌های زیان‌باری را در پیش می‌گیرند. پطرس در سراسرِ این باب از رسالهٔ خود با بیانی بسیار زنده و پرشور مقام پاپی را برای ما ترسیم و تصویر می‌کند؛ مقامی که *انجیل* و ایمان به مسیح را نادیده می‌گیرد و خوار می‌کند و اعمال و سنت‌های بشری را تعلیم می‌دهد؛ مانند مزیت سزاواری و شایستگی، تفاوت ایام، خوراک و اشخاص، نذر، توسل به قدیسان، زیارت، برزخ و نظیر اینها. طرفداران پاپ در این عقاید عجیب‌وغریب خود چندان گمراه شده‌اند که محال است کلمه‌ای در باب *انجیل*، ایمان یا مسیح بفهمند.

و این موضوعی است که آشکارا بر آن تصریح می‌کنند. زیرا کار ویژه‌ای را که فقط از مسیح برمی‌آید، برای خودشان در نظر می‌گیرند. فقط مسیح ما را از گناهان می‌رهاند، تنها او برائت و حیات جاودان می‌بخشد؛ و آنان با وقاحت و رذالتِ تمامْ لافِ آن می‌زنند که ما قادریم این امور را بدون مسیح و با مزایای سزاواری و شایستگی به دست آوریم. پطرس و دیگر رسولان می‌گویند این کار موجب ظهور بدعت‌های زیان‌بار و فرقه‌هایی می‌شود که هلاکت ابدی به بار می‌آورند؛ زیرا آنان با در پیش گرفتنِ چنین راه‌هایی مسیح را انکار می‌کنند، خون او را پایمال می‌کنند، به روح‌القدس کفر می‌گویند و فیض خدا را خوار می‌کنند. ازاین‌روی، کسی نمی‌تواند چنان‌که بایدوشاید تصور کند که بت‌پرستیِ طرفدارانِ پاپ چقدر نفرت‌انگیز است. همان‌قدر که بخششی که با مسیح به ما عطا شده است بی‌حدوحصر است، نفرت‌انگیزیِ این بی‌حرمتی‌های طرفداران پاپ هم حدوحصر ندارد. ازاین‌روی، نباید با سبک‌سری آنان را تکریم کرد یا به فراموشی سپرد، بلکه باید به‌جد به ایشان اهمیت داد و آرا و عقایدشان را بررسی و سنجش کرد. و این کار، با اینکه خلاف انتظار است، برای بسط فیض خدا و فواید مسیح هم بسیار اهمیت دارد. زیرا دربارهٔ بی‌حرمتی پاپ به عشای ربانی هرچه بیشتر بدانیم، بیشتر از آن بیزار و متنفر می‌شویم، و به استفادهٔ صحیح و حقیقی از این آیین مقدس روی می‌آوریم؛ آیینی که پاپ آن را تصاحب کرده و از آن کالایی ساخته

است که با پول خریداری می‌شود و دیگران از آن استفاده می‌کنند. زیرا او می‌گوید کشیشی که مراسم عشای ربانی را برگزار می‌کند، یعنی همان مرتدی که مسیح را انکار می‌کند و به روح‌القدس کفر می‌گوید، وقتی در محراب می‌ایستد، فقط با اعمال آیینیِ قاعده‌مند و نه با هیچ وسیله و روش دیگری، برای خود و دیگران و برای تمام جماعت مسیحی، کار خیر انجام می‌دهد.

ازاین‌روی، از همین مسئله به‌وضوح درمی‌یابیم که خدا صبری بی‌حدوحصر دارد که کل دستگاه پاپی را مدت‌ها پیش نابود نکرده و با آتش و گوگرد نسوزانده است، مثل کاری که با سدوم و عموره کرد. اما اینک این جماعت سرخوش دست به کار آن شده‌اند که بی‌دینی و فساد خود را نه فقط بپوشانند، بلکه در سطحی وسیع اظهار کنند. ما نباید به‌هیچ‌وجه این مسئله را کتمان کنیم. ازاین‌روی، واجب است که با جدیت تمام اصل آمرزیدگی را معرفی کنیم و تعلیم دهیم، تا همچون خورشیدی تابنده ظلمت ریاکاری آنان را فاش کند و بی‌دینی و ننگشان را عیان سازد. به این علت است که ما چنین مکرر و مجدّانه برائت ایمان را معرفی می‌کنیم و تعلیم می‌دهیم تا دشمنان مغلوب شوند و این اصل در قلب‌هایمان تثبیت و تصدیق شود. این کاری است بسیار ضروری؛ زیرا آنگاه که این خورشید را از دست بدهیم، دوباره به درون ظلمت پیشینمان فرومی‌افتیم. و آنچه بیش از هرچیز تکان‌دهنده و فجیع می‌نماید این است که پاپ می‌تواند کاری کند که مسیح در میان جماعت مسیحی انکار شود، به زیر پای مردمان درآید، آب دهان بر او انداخته شود، و به او کفر بگویند، و این کار را با *انجیل* و آیین‌های مقدس به انجام می‌رساند که آن را چندان به تباهی کشیده و به چنان کردار باطلی تبدیل کرده است که از آن علیه مسیح و به نفع خویش استفاده می‌کند تا پلیدی‌های قبیح خود را تثبیت و تأیید کند. وای از این ظلمت ژرف! وای از خشم هولناک خدا!

ما نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا آمرزیده شویم و ...

این است راهِ راستین مسیحی شدن و همین ایمان به مسیح عیسی است و نه انجام اعمال شرعی که موجب آمرزیدگی ما می‌شود. در اینجا باید این تفسیر نادرست و ناپسند فیلسوفان مدرسی را رد کنیم که بنابه آن، ایمان آنگاه موجب آمرزش می‌شود

که با احسان و اعمال نیک همراه باشد. سفسطه‌گران با چنین تفسیر زیان‌بخشی این جملهٔ پولس و جملات مشابه را، که او در آنها آمرزیدگی را آشکارا نتیجهٔ ایمان داشتن به فقط مسیح [و نه چیز دیگر][1] می‌داند، تباه می‌کنند و به انحراف می‌کشانند. اما وقتی انسان می‌شنود باید به مسیح ایمان بیاورد، بااین‌حال ایمان موجب آمرزیدگی نمی‌شود مگر آنکه احسان آن را بپروراند و بدان غنا بخشد، زود باشد که از ایمان دست بشوید و چنین بیندیشد: اگر ایمانِ بدونِ احسان موجب آمرزیدگی نمی‌شود، پس این ایمان باطل و بی‌ثمر است، و تنها احسان است که موجب آمرزیدگی می‌شود؛ زیرا ایمان [به‌خودی‌خود][2] هیچ است مگر اینکه احسان آن را بپروراند و بدان غنا بخشد.

و مخالفان در تأیید این تفسیر زیان‌بخش و نادرست، به سخن پولس در اول کُرنتیان ۱۳ [:۱ و آیهٔ بعد] استناد می‌کنند: «اگر با زبان آدمیان و فرشتگان سخن بگویم و ...، اما عاری از محبت باشم، هیچ‌اَم». و این سخنی که ذکر می‌کنند دیوار مفرغین[3] ایشان است. اما آنان جماعتی جاهل‌اند، و ازاین‌روی، نمی‌توانند به سخن پولس التفات یابند و آن را بفهمند؛ و با این تفسیر باطل نه فقط سخنان پولس را تحریف می‌کنند، بلکه مسیح را نیز منکر می‌شوند و تمام منافع او را نابود می‌کنند. ازاین‌روی، بر ماست تا همان‌گونه که از سمّی کُشنده و اهریمنی دوری می‌کنیم، از این تفسیر نیز دوری کنیم و هم‌آوا با پولس نتیجه بگیریم که ما فقط با ایمان و تنها ایمان آمرزیده می‌شویم و نه با ایمانی که احسان بدان غنا بخشیده است. ما نباید قدرت آمرزش را به آن وضعیتی [یعنی احسان] نسبت دهیم که موجب می‌شود انسان مقبول خدا واقع شود، بلکه باید آن را به ایمان منسوب کنیم، ایمانی که خودِ مسیحِ نجات‌بخش را در قلب ادراک می‌کند و از آنِ خویش می‌سازد. این ایمانْ بدون اَحسان و مقدم بر آن موجب آمرزش می‌شود.

ما قبول داریم که باید اعمال نیک و احسان را نیز تعلیم دهیم، اما این تعلیم باید در زمان و مکان مقتضی و مناسب باشد؛ یعنی آنگاه که مسئله به اعمال و

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

۳. به نظر می‌رسد این تعبیر از ارمیا ۱:۱۸-۱۹ یا ۱۵:۲۰ گرفته شده است. در ۱:۱۸-۱۹ چنین می‌خوانیم: «امروز تو را در برابر آنها همچون ستونی آهنین و دیواری مفرغین می‌سازم تا در برابر تمام افراد این سرزمین بایستی»؛ و در ۱۵:۲۰ هم چنین آمده است: «همان‌گونه که تسخیر شهری با دیوارهای محکم میسر نیست، من نیز تو را در برابر آنان مانند دیواری از مفرغ خواهم ساخت؛ آنان با تو خواهند جنگید اما پیروز نخواهند شد». احتمالاً مراد لوتر این است که ایشان با استناد به سخن پولس قصد دارند به رأی خود استحکام ببخشند. ـم.ف.

نه به اصل آمرزیدگی مربوط می‌شود. اما اینجا مسئله این است که چگونه و از چه طریقی آمرزیده می‌شویم و حیات جاودان را به دست می‌آوریم. ما هم‌آوا با پولس در پاسخ به این مسئله می‌گوییم فقط با ایمان به مسیح و نه با احسان یا اعمال شرعی است که بری از گناه دانسته می‌شویم؛ و این پاسخ نه ازآن‌روست که اعمال نیک را انکار می‌کنیم، چنان‌که مخالفانمان ما را متهم می‌کنند، بلکه بدان سبب است که آن‌چنان‌که ابلیس سخت خواهان است، خود را از مسئلهٔ اصلی در بحث حاضر دور نکنیم و متحمل خسران نشویم ... .

زیرا با شریعت برای شریعت بمردم تا برای خدا زندگی کنم

این کلامی حیرت‌انگیز و سخنی ناشناخته است که عقل آدمی به هیچ طریق قادر به فهم آن نیست. و با اینکه سخنی کوتاه است، با شوروشوقی عظیم، حالت روحیِ پرجوش‌وخروش و با حالی حاکی از ناخشنودی عمیق بیان شده است. گویی می‌خواهد بگوید: درنمی‌یابم که از چه روی تا این حد به شریعت فخر می‌کنید؟ اما اگر وجود شریعت را واجب می‌دانید، من نیز شریعت خود را دارم. ازاین‌روی، او که متأثر از روح‌القدس برآشفته بود، برای کاستن از ارج و ارزش شریعت موسی و رسولان دروغین از آن حیث که ادعا می‌شد این شریعت لازمهٔ آمرزیدگی است، فیض را شریعت خواند و درحقیقت به تأثیر و کارکرد فیض نامی جدید داد، و بدین‌سان شریعت را در مقابل شریعت نشاند. و این از بیان جذاب و آکنده از تسلای کتاب‌های مقدس، به‌ویژه رساله‌های پولس، است که می‌بینیم در آنها شریعت در مقابل شریعت، گناه در مقابل گناه، مرگ در مقابل مرگ، اسارت در مقابل اسارت، دوزخ در مقابل دوزخ، محراب در مقابل محراب، برّه در مقابل برّه، و پِسَح[1] در مقابل پِسَح قرار می‌گیرد.

در رومیان ۸[:۳] آمده است: «او با گناه، گناه را محکوم کرد»؛ در مزمور ۶۸[:۱۸] و افسُسیان ۴[:۸] نیز چنین می‌خوانیم: «او اسارت را اسیر کرد»؛ در هوشع ۱۳[:۱۴] مکتوب است که: «ای مرگ، من مرگ تو خواهم بود، ای دوزخ، من مایهٔ نابودی‌ات خواهم بود» و پولس هم در این آیه می‌گوید با شریعت برای

1. passover

شریعت مرده است. گویی سخن او چنین است: شریعت موسی مرا متهم می‌داند و محکوم می‌کند؛ اما برخلاف آن شریعتِ متهم‌کننده و محکوم‌گر، من شریعت دیگری دارم که فیض و آزادی است. این شریعتْ شریعتِ متهم‌کننده را متهم می‌داند و شریعتِ محکوم‌گر را محکوم می‌کند. بدین‌سان مرگ مرگ را می‌میراند؛ اما این مرگِ کُشندهٔ خود حیات است. این وضعیت، در برآشفتگیِ خروشناک روح در مقابل مرگ، مرگِ مرگ خوانده شده است. و برائت نیز بدین‌سان گناه نام می‌گیرد، زیرا گناه را محکوم می‌کند و این محکوم کردنِ گناه، برائت حقیقی است.

پولس در اینجا فردی ملحد به نظر می‌رسد، آری ملحدی بزرگ‌تر از تمام ملحدان؛ و الحاد او امری عجیب و تکان‌دهنده است. زیرا او می‌گوید که برای شریعت مرده است و برای خدا زندگی می‌کند. رسولان دروغین این آموزه را تعلیم می‌دهند: برای خدا زندگی نخواهی کرد مگر آنکه برای شریعت زندگی کنی؛ به عبارت دیگر، نزد خدا مرده‌ای خواهی بود، اگر که برحسب شریعت زندگی نکنی. اما پولس به‌کلی خلاف این را می‌گوید: نمی‌توانی برای خدا زندگی کنی، مگر آنکه برای شریعت بمیری. آموزهٔ مخالفان ما در این زمان، مشابه آموزهٔ رسولان دروغین در آن زمان است. آنان می‌گویند اگر می‌خواهی برای خدا زندگی کنی، برای شریعت یا برحسب شریعت زندگی کن. اما ما خلاف این را می‌گوییم: اگر می‌خواهی برای خدا زندگی کنی، باید خود را برای شریعت به‌کلی بمیرانی. خِرد و حکمت بشر این را درنمی‌یابد. ازاین‌روی، همواره مخالف آن را تعلیم می‌دهد که: اگر می‌خواهی برای خدا زندگی کنی، باید شریعت را مراعات کنی؛ زیرا مکتوب است که «این کار را انجام بده تا حیات یابی». و در میان تمام اصول دینی، این اصلی ویژه است: کسی که برحسب شریعت زندگی می‌کند، زندگی‌اش برای خداست. پولس آشکارا خلاف این را می‌گوید: ما نمی‌توانیم برای خدا زندگی کنیم مگر آنکه برای شریعت بمیریم. ازاین‌روی، بر ماست که از این بلندای آسمانی فراتر رویم تا یقین یابیم که از شریعت بسی بالاتریم، آری، چندان فراتر رویم که برای شریعت به‌کلی بمیریم. حال، اگر برای شریعت بمردیم، آنگاه شریعت بر ما قدرت ندارد، چنان‌که بر مسیح هیچ قدرتی ندارد، همو که ما را از شریعت رهایی بخشید تا به میانجی او برای خدا زندگی کنیم. تمام این امور

برای رسیدن به این نتیجه و اثبات آن است که ما نه با شریعت بلکه با ایمان به فقط مسیح آمرزیده شده‌ایم.

و پولس در اینجا از شریعت آیینی سخن نمی‌گوید؛ زیرا او در معبد قربانی تقدیم کرد، تیموتئوس را ختنه کرد، در کِنخریِه[1] مویِ سرِ خود را تراشید. اگر او برای شریعت آیینی مرده بود این کارها را انجام نمی‌داد، بلکه باید دانست که او از کل شریعت سخن می‌گوید. ازاین‌روی، کل شریعت، خواه آیینی باشد یا اخلاقی، برای مؤمن مسیحی به‌کلی منسوخ شده است، زیرا او برای شریعت مرده است. چنین نیست که شریعت به‌کلی از بین رفته باشد: نه، شریعت باقی است، پابرجاست و همچنان بر تبهکاران فرمان‌رواست. اما مؤمن برای شریعت مرده است همچنان‌که برای گناه، ابلیس، مرگ و دوزخ مرده است، با اینکه تمام اینها و نیز جهان با تمام تبهکارانی که در آن می‌زیند هنوز باقی است. ازاین‌روی، با اینکه فهم سفسطه‌گر چنین است که فقط شریعت آیینی منسوخ شده است، شما مسئلهٔ پیش‌گفته را چنین بفهمید که پولس و تمام مؤمنان مسیحی برای کل شریعت مرده‌اند و بااین‌حال شریعت هنوز و همچنان باقی است.

برای مثال، مسیح با قیام از مرگ از گور رها شد و بااین‌حال، گور هنوز باقی است. پطرس از زندان آزاد شد، مفلوج از بستر خود برخاست، مرد جوان از تابوتش بیرون آمد، دختر از تخت خود برخاست[2] و با این‌همه زندان، بستر، تابوت و تخت همچنان باقی‌اند. بااین‌حال، وقتی تابع شریعت نباشم، شریعت منسوخ می‌شود؛ وقتی برای شریعت مرده باشم، شریعت مرده است، و بااین‌حال هنوز وجود دارد. اما چون من به‌سبب شریعتی دیگر برای آن شریعت مرده‌ام، پس آن شریعت نیز برای من مرده است: مانند گور مسیح، زندان پطرس، تخت دختر و ... که هنوز و همچنان باقی‌اند اما مسیح با رستاخیز خود برای گور مرده است، پطرس با رهایی‌اش از زندان آزاد شد و دختر چون حیات یافت از تخت برآمد.

ازاین‌روی، این سخن که «برای شریعت بمردم» سخنی بسیار تأثیرگذار است؛ زیرا پولس نمی‌گوید برای مدتی از شریعت آزاد شده‌ام یا بر شریعت تفوق یافته‌ام،

---

1. Cenchrea

۲. اشاره است به روایتِ زنده شدنِ دخترِ یائیروس به دستِ عیسی مسیح در لوقا ۸: ۴۹-۵۶. ـ م.ف.

بلکه به‌سادگی و وضوح می‌گوید: «برای شریعت بمردم»، و این سخن یعنی هیچ کاری با شریعت ندارم. پولس علیه آمرزیدگی به‌سببِ شریعت هیچ سخن تأثیرگذارتری از این نمی‌توانست بگوید: «برای شریعت بمردم»، یعنی هرگز به شریعت نمی‌اندیشم. از این‌روی، با شریعت هم آمرزیده نمی‌شوم.

آری، مردن برای شریعت یعنی در قیدوبند شریعت نبودن، و بلکه فارغ و ناآگاه بودن از شریعت. ازاین‌روی، کسی که برای شریعت مرده است، برای خدا زندگی خواهد کرد. می‌کوشد بدون شریعت یافته آید و همراه با مسیح از گور برآید. آنگاه که مسیح از گور برآمد، سربازان به شگفت آمدند و کسانی هم که شاهد زنده شدن دختر مرده بودند متحیر شدند. بدین‌سان خرد و حکمت بشری هم وقتی از این نکته آگاه شود که ما فقط با مردن برای شریعت است که آمرزیده می‌شویم، دچار حیرت و بلاهت می‌شوند، زیرا نمی‌توانند به این راز پی ببرند. اما ما می‌دانیم که وقتی در وجدانمان مسیح را با ایمان درک کردیم، به ساحت شریعتِ معینِ جدیدی درمی‌آییم که شریعت قدیمی را که ما را به اسارت گرفته است به‌کلی از بین می‌برد. همچون گوری که پیکر مردهٔ مسیح را در آن قرار دادند و پس از آنکه او دیگربار برخاست آن گور تهی و خالی ماند و مسیح از دیده نهان شد، من نیز وقتی به مسیح ایمان آورم دیگربار با او برمی‌خیزم و برای گورم، یعنی برای شریعتی که مرا به اسارت گرفته است، می‌میرم. و حال شریعت تهی و خالی می‌شود و من از زندان و گورم، یعنی همان شریعت، خلاص می‌شوم. ازاین‌روی، شریعت هیچ حقی ندارد که مرا متهم بداند یا از این پس مرا در قیدوبند نگه دارد، زیرا من از نو برخاسته‌ام.

لازم است انسان با جدیت به وجدان خود آگاهی ببخشد تا فرق بین برائت حاصل از شریعت و برائت حاصل از فیض را بفهمد. برائت حاصل از فیض، یا آزادی وجدان، به‌هیچ‌وجه به جسم مربوط نمی‌شود، زیرا جسم ممکن است آزاد نباشد، بلکه چه‌بسا باید در گور، زندان و تخت بماند؛ جسم باید مطیع شریعت باشد، و مصریان از آن کار بکشند. اما وجدان مسیحی باید برای شریعت مرده باشد، یعنی از شریعت آزاد باشد و هیچ کاری با آن نداشته باشد. خوب است که از این موضوع آگاه باشیم؛ زیرا به وجدان‌های آزردهٔ نیازمند کمک فراوانی می‌کند

تا به آرامش و آسایش برسند. ازاین‌روی، وقتی فردی را می‌بینید که چون بر گناه خود واقف گشته و آن را احساس می‌کند هراسان و غمگین شده است، به او بگویید: برادر! اشتباه تشخیص داده‌ای؛ شریعت را که می‌بایست در ساحت جسم قرار می‌دادی در ساحت وجدان قرار داده‌ای. هشیار باش، توجه کن و به یاد داشته باش که باید به مسیحِ پیروز بر شریعت و گناه، ایمان داشته باشی. با این ایمانْ از شریعت فرامی‌گذریَ و به ساحتی فراسوی آن وارد می‌شوی که ساحت آسمانیِ فیض است و در آنجا شریعت و گناه وجود ندارد. و گرچه شریعت و گناه هنوز و همچنان باقی هستند، احکام و قیود آنها هرگز شامل حال تو نمی‌شود؛ زیرا تو برای شریعت و گناهان مرده‌ای.

گفتنِ این سخنان آسان است، اما رحمت بر آن‌کسی که می‌داند چگونه در هنگامهٔ رنجوریِ وجدان با اطمینانِ خاطر به آنها متوسل شود. آری، رحمت بر کسی که وقتی گناه باری بسیار سنگین بر دوش او می‌نهد و شریعت او را متهم می‌کند و می‌ترساند، می‌تواند چنین بگوید: ای شریعت، اتهامی که از آن سخن می‌گویی بر من وارد نیست، و می‌گوید آیا من گناهان بسیار مرتکب شده‌ام؟ به‌راستی قبول دارم مرتکب گناهان بسیاری شده‌ام، آری و هنوز هم هرروزه گناهان بی‌شمار مرتکب می‌شوم. اما این وضعیت هرگز مرا متألم و رنجور نمی‌کند؛ من مرده‌ام و نمی‌توانم صدایت را بشنوم. ازاین‌روی، سخن گفتنت با من عبث و بی‌نتیجه است، زیرا من برای تو مرده‌ام. اما اگر ناگزیر می‌خواهی با من دربارهٔ گناهانم نزاع و جدال کنی، به سراغ جسم و جوارحم برو که خدمتگزاران من‌اند، آنها را تعلیم بده، از آنها کار بکش و آنها را به رنج و سختی بینداز، اما مرا، یعنی وجدانم را که، نه خدمتگزار، بلکه بانویی جلیل و بلکه ملکه است و با تو هیچ کاری ندارد، رنج و آزار مرسان؛ زیرا من برای تو مرده‌ام و اینک برای مسیح زندگی می‌کنم و با او تابع شریعتِ دیگری هستم؛ یعنی تابعِ شریعتِ فیض که بر گناه و شریعت حاکم و غالب است. از چه راهی؟ ایمان به مسیح، آن‌گونه که پولس در ادامه می‌گوید.

اما اینکه می‌گوییم زیستن برای شریعت مردن برای خداست و مردن برای شریعت زیستن برای خداست، تعریفی عجیب و شگفت‌انگیز می‌نماید. این دو

قضیه از نظر عقلی تضاد کامل دارند و ازاین‌روی، هیچ سفسطه‌گر مکار یا فرد متشرعی نمی‌تواند آنها را بفهمد. اما اینک این دو قضیه را به‌درستی خواهید فهمید. کسی که برای شریعت زندگی می‌کند، یعنی در طلب آن است که با اعمال شرعی آمرزیده شود، گناهکار است و گناهکار هم می‌ماند. ازاین‌روی، او مرده و محکوم است. زیرا شریعت نمی‌تواند موجب آمرزش و نجات او شود، بلکه بر او اتهام وارد می‌آورد، او را می‌ترساند و می‌میراند. ازاین‌روی، زیستن برای شریعتْ مردن برای خداست: و برعکس، مردن برای شریعتْ زیستن برای خداست. از این‌روی، اگر می‌خواهید برای خدا زندگی کنید، باید برای شریعت بمیرید، اما اگر می‌خواهید برای شریعت زندگی کنید، باید برای خدا بمیرید. آری، در زیستن برای خدا، به‌سبب مسیح و با فیض یا ایمان و بدون شریعت یا اعمال آمرزیده می‌شویم.

پس تعریف صحیح و کامل از مؤمن مسیحی چنین است: مؤمن مسیحی زادهٔ فیض و بخشایش گناهان است. کسی است که مطیع هیچ شریعتی نیست، بلکه فراتر و بالاتر از شریعت، گناه، مرگ و دوزخ است. و همان‌گونه که مسیح از گور آزاد شد و پطرس هم از زندان، مؤمن مسیحی نیز همان‌گونه از شریعت آزاد شده است. و میان وجدان آمرزیده‌شده و شریعت چنین نسبتی وجود دارد، همچنان‌که میان مسیحِ ازگوربرخاسته و گور، و نیز میان پطرسِ آزادشده از زندان و زندان نیز همین نسبت وجود دارد. و مانند مسیح که با مرگ و رستاخیزش برای گور بمرد، چندان‌که گور هیچ قدرتی بر او اِعمال نمی‌کند و دیگر نمی‌تواند او را در خود نگه دارد، بلکه سنگ گور به کنار غلتیده شد، مُهروموم‌ها شکسته شد و پاسبانان به شگفت آمدند. او دیگربار برخاست و بی‌هیچ رخصتی از گور برون شد و برفت، و همچون پطرس که با رهایی‌اش برای زندان بمرد و به هر آنجا که خواست راهی شد، «چنین است هرآن‌کسی که از روح زاده شود» [یوحنا ۳:۸]. اما جسم از اول و آخر این امور ناآگاه است، زیرا فقط برحسب شریعت داوری می‌کند. اما روح، برعکس، چنین می‌گوید: بگذار شریعت بر من اتهام وارد آورد، بگذار گناه و مرگ مرا به‌غایت بترسانند، با همهٔ این احوال ناامید نمی‌شوم، زیرا در مقابل شریعتْ شریعتی، در مقابل گناهْ گناهی و در مقابل مرگْ مرگی دارم.

ازاین‌روی، وقتی به‌سبب گناه، ندامت و نیش وجدان را احساس می‌کنم، به مسیح، آن مار مفرغینِ[1] آویخته بر صلیب، می‌نگرم. آنجا در مقابل گناهی که بر من اتهام وارد می‌آورد و مرا در کام خود فرومی‌برد، گناه دیگری می‌یابم. اینک، این گناهِ دیگر (یعنی گناه موجود در جسم مسیح) که گناهِ تمام جهان را می‌زداید، بر همه کار تواناست و گناه مرا محکوم می‌کند و به‌کلی از بین می‌برد. بدین‌سان، گناه من، که مرا متهم و محکوم نمی‌کند، با گناهی دیگر، یعنی با مسیح مصلوب، محکوم می‌گردد: «او که از برای ما گناه گشت تا ما بتوانیم به میانجی او برائت خدا شویم» [دوم کرنتیان ۵:۲۱]. همین‌گونه هم در جسم خویش مرگ را می‌یابم که مرا می‌رنجاند و می‌میراند؛ اما مرگی مخالف آن در وجود خویش دارم که مرگِ مرگِ من است و این مرگْ مرگ مرا مصلوب می‌کند و به‌کلی از بین می‌برد.

این امور نه با شریعت یا اعمال، بلکه به دست مسیح مصلوب انجام شد؛ همو که بار تمام شرارت‌ها و فلاکت‌های بشر، شریعت، گناه، مرگ، ابلیس و دوزخ به گردن او افکنده شده است؛ و تمام اینها در او میرانده شدند زیرا او با مرگ خویش آنها را بمیراند. اما ما باید با ایمان استوار این نفع مسیح را به دست آوریم. زیرا چنین نفعی را نه شریعت و نه هیچ‌گونه اعمالِ شرعی، بلکه فقط مسیح به ما عطا می‌کند. درنتیجه، فقط ایمان برای ما واجب است؛ ایمانی که با آن مسیح را می‌شناسیم و معتقد می‌شویم گناهان و مرگمان در گناه و مرگ مسیح محکوم شده‌اند و از بین رفته‌اند.

ازاین‌روست که همیشه دلایلی بسیار یقینی و قطعی داریم که الزاماً به این نتیجه می‌رسند که فقط ایمان موجب آمرزیدگی می‌شود. زیرا چگونه شریعت و اعمال می‌توانند برای کسب آمرزیدگی مؤثر و کارا باشند، وقتی می‌بینیم که پولس هم در مخالفت با شریعت و اعمال چنین مصمم و ساعی است و هم آشکارا می‌گوید اگر می‌خواهیم برای خدا زندگی کنیم باید برای شریعت بمیریم؟ اما اگر برای شریعت بمیریم،

۱. مار مفرغین به سفر اعداد ۲۱:۴-۹ اشاره می‌کند. در آنجا آمده است وقتی بنی‌اسرائیل علیه خدا و موسی شِکوه و شکایت سر دادند، خدا مارهایی آتشین به‌سوی قوم فرستاد که گَزِش آنها بسیاری را هلاک کرد. قومِ نزد موسی آمدند و ضمن اعتراف به گناهکاری خود، از او خواستند نزد خدا شفاعت کند تا مارها دور شوند. موسی هم چنین کرد و یهوه به او گفت ماری مفرغین بساز و آن را بر چوب بیرقی قرار بده. هرکسی که گزیده شده باشد وقتی به آن بنگرد زنده می‌ماند. موسی چنین کرد و افرادی که گزیده شده بودند به مار مفرغین نگاه می‌کردند و زنده می‌ماندند. ـ م.ف.

و شریعت برای ما بمیرد، آنگاه شریعت دیگر کاری با ما ندارد [احکام و تکالیفش از ما رفع می‌شوند][۱]. پس در این صورت چگونه می‌تواند برای آمرزیدگیِ ما مؤثر و کارا باشد؟ ازاین‌روی، لاجرم باید بگوییم ما فقط با فیض یا فقط با ایمان به مسیح و بدون شریعت یا اعمالْ بری از گناه دانسته می‌شویم.

سفسطه‌گران تاریک‌اندیش این موضوع را نمی‌فهمند، و ازاین‌روی، می‌پندارند ایمان موجب آمرزیدگی نمی‌شود، مگر اینکه احسان بورزد و نیکوکاری کند. با این کار، ایمان که به مسیح اعتقاد دارد بی‌اثر و باطل می‌شود؛ زیرا [در این صورت] قابلیت آمرزش ندارد، مگر اینکه احسان و نیکوکاری چنین قابلیتی را برای آن فراهم آورند. اما اینک اجازه دهید مسئلهٔ شریعت و احسان را تا فرصتی دیگر کنار نهیم و بر نکتهٔ اصلیِ مسئلهٔ حاضر تمرکز کنیم که عبارت از این است که عیسی مسیح پسر خدا بر صلیب جان داد، و در جسم خویش گناه مرا، شریعت، مرگ، ابلیس و دوزخ را متحمل گشت. این جباران و دشمنان شکست‌ناپذیر مرا می‌آزارند، می‌رنجانند و غصه‌دار می‌کنند، و ازاین‌روی، دل‌مشغول آن‌ام که چگونه از دست آنها خلاص شوم، آمرزیده شوم و نجات یابم. اینجا می‌بینیم که نه شریعت یا عمل و نه احسان هیچ‌کدام نمی‌توانند مرا از بیداد آنها رهایی بخشند. فقط و فقط مسیح است و نه هیچ‌چیز و هیچ‌کس دیگر که شریعت را به کناری می‌افکند، گناه مرا می‌میراند، در جسم خویش مرگ مرا از بین می‌برد، و از این طریق دوزخ را نابود می‌کند، ابلیس را داوری می‌کند، به صلیب می‌کشد و به دوزخ فرومی‌افکند. خلاصهٔ کلام، مسیح تمامی دشمنانی را که پیش‌تر مرا می‌آزردند و عذاب می‌دادند، به نیستی کشانده است: او آنها را خلع کرد و در معرض دید قرار داد و خود بر آنها فائق آمد [کولوسیان ۲:۱۵]، بدان‌سان که آنها اینک دیگر بر من سلطه ندارند و حکم‌فرمایی نمی‌کنند، بلکه مجبورند به من خدمت کنند.

بنابر آنچه گفتیم، به‌روشنی می‌بینیم تنها کاری که باید انجام دهیم این است که آگاه شویم تمام این امور [آمرزشگر و نجات‌بخش][۲] به این شیوه [ی خاص][۳] انجام شده‌اند و اثر نهاده‌اند، و با ایمانی استوار و اطمینان‌بخش آنها را درک کنیم. و به‌راستی این همان ایمانی است که مطابق با حقیقت و راستی پدید آمده [و غنا یافته] است. پس وقتی با ایمان مسیح را شناختم و به‌سبب او برای شریعت مُردم، گناهم آمرزیده

---

۱ و ۲ و ۳. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

می‌شود و از مرگ، ابلیس و دوزخ رها می‌شوم، آنگاه اعمال نیک انجام می‌دهم، خدا را محبت می‌کنم، او را شکر می‌گزارم، و در حقِ همنوعم احسان می‌کنم. اما این احسان یا اعمال نیکم موجد ایمان من نیستند یا بدان غنا نمی‌بخشند، بلکه ایمان من موجد احسان است و بدان غنا می‌بخشد. ما ایمان را این‌چنین می‌شناسیم؛ شناختی که برای عقل نفسانی عجیب و حیرت‌انگیز یا به بیان دقیق‌تر حماقت‌آمیز می‌نماید؛ یعنی برای چنین عقلی حماقت‌آمیز است که من نه فقط نسبت به شریعت کر و کور باشم، آری نه فقط از شریعت رهایی و نجات یافته باشم، بلکه همچنین برای آن به‌کلی مرده باشم.

این جملهٔ پولس، «با شریعت برای شریعت بمردم»، آکنده از آرامش و تسلی است. این جمله‌ای است که اگر در جای مناسب خود به وجود انسان راه یابد و همراه با فهمِ صحیحْ تأثیر عمیق و قاطع نیز به جا بگذارد، آنگاه کارگر خواهد افتاد، یعنی انسان را قادر می‌کند که در برابر تمام مخاطرات مرگ و تمام ترس‌های وجدان و گناه مقاومت کند، هرچند تمامی این مخاطرات و ترس‌ها به او هجوم ببرند، او را متهم کنند و او را به‌طرزی بی‌مانند به درماندگی بکشانند. حقیقت این است که هر انسانی اغوا می‌شود. اگر در زندگی‌اش اغوا نشود، دَم مرگ اغوا خواهد شد. اینجا، پس از آنکه شریعت بر او اتهام وارد آورد و گناهانَش را به او نشان داد، وجدانش به او چنین می‌گوید: گناه کرده‌ای. حال اگر آنچه را که پولس دربارهٔ چنین وضعیتی تعلیم داده است تمام‌وکمال فهمیده باشی، پاسخ خواهی داد: قبول دارم گناه کرده‌ام. پس خدا تو را مجازات خواهد کرد. نَه، او چنین کاری نخواهد کرد. چگونه، نه آیا در شریعت الاهی چنین مقرر شده است؟ من با این شریعت هیچ کاری ندارم. چرا؟ چون شریعت دیگری دارم که آزادی است و این شریعت را مبهوت می‌کند. این آزادی چیست؟ آزادی مسیح است، زیرا با مسیح از شریعت به‌کلی آزاد شده‌ام. ازاین‌روی، آن شریعتی که شریعت بدکاران بود و است، برای من آزادی است، و آن شریعتی را که مرا محکوم می‌کرد به بند می‌کشد؛ و با این کار آن شریعتی که مرا به بند می‌کشید و اسیر می‌کرد اینک خود به بند درآمده است و با فیض و آزادی‌ای که اینک شریعت من‌اند اسیر شده است؛ و این شریعت من به آن شریعت متهم‌کننده چنین می‌گوید: نباید این شخص را در بند و

اسیر نگه داری، یا او را گناهکار بدانی، چون او از آنِ من است؛ بلکه این منم که تو را اسیر خواهم کرد و دستانت را به بند خواهم کشید تا نتوانی به او آسیب برسانی، زیرا او اینک برای مسیح زندگی می‌کند و برای تو مرده است.

به بند کشیدن و اسیر کردن شریعت یعنی از بین بردن قدرت آن، گرفتن نیش و تمام حربه‌های آن، و آن را به‌تمامی ضعیف و بی‌اثر کردن. و بااین‌حال، این شریعت برای بدکاران و بی‌ایمانان همچنان باقی و پابرجا خواهد بود: و بر ما نیز، که به‌سبب فقدان ایمانْ ضعیف‌النفس و متزلزل گشته‌ایم، اِعمال قدرت می‌کند؛ آری، شریعت در اینجا قدرت و اثرگذاری دارد. اما اگر به مسیح ایمان داشته باشم، هرچند گناه مرا به ناامیدی شدید نمی‌کشاند، بااین‌حال در کنار آزادی‌ای که در مسیح دارم باقی می‌ماند. آری، بنابر همین ایمانْ اعتراف می‌کنم گناه کرده‌ام، اما گناه من گناهی محکوم‌شده است، و گناهی در مسیح است که خودش گناه محکوم‌گر است. اینک این گناه محکوم‌گر نیرومندتر از گناه محکوم‌شده است، زیرا فیض آمرزنده، برائت، حیات و نجات است. پس وقتی هراس مرگ را احساس می‌کنم، چنین می‌گویم: ای مرگ هیچ کاری با من نمی‌توانی کرد، زیرا من مرگ دیگری دارم که تو را می‌میراند، و آن مرگی که می‌میراند نیرومندتر از مرگی است که می‌میرد.

پس مؤمن فقط با ایمان به مسیح است که می‌تواند خود را رفعت ببخشد و این تسلّی قطعی و قابل‌اطمینان را بفهمد که او نباید از ابلیس، گناه، مرگ، یا هرگونه بدی و شری بترسد. و با اینکه ابلیس با تمام قدرت خود به او هجوم می‌آورد، و تمام ترس‌های عالم را به کار می‌گیرد تا او را آزار دهد و پریشان کند، او حتی در میانهٔ تمام این مصائب امیدی رستگاری‌بخش در خویش می‌یابد و می‌گوید: ای ابلیس! از تهدیدها و هراس‌افکنی‌هایت ترسی ندارم، چه عیسی مسیح هست و من به او ایمان دارم؛ او شریعت را منسوخ کرد، گناه را محکوم کرد، مرگ را مغلوب کرد، و دوزخ را معدوم کرد. ای ابلیس! او شکنجه‌گر است، زیرا تو را به بند کشیده و اسیر کرده است تا نتوانی بیش از این مرا و هرآن‌کس را که به او ایمان دارد بیازاری و برنجانی. این ایمانی است که ابلیس نمی‌تواند بر آن پیروز شود، بلکه بر ابلیس پیروز می‌شود. قدیس یوحنا می‌گوید: «پیروزی‌ای که بر دنیا غالب

آمده است، ایمان ماست. پیروز بر دنیا کیست، جز کسی که ایمان دارد عیسی پسر خداست؟» [اول یوحنا ۴:۵ و آیات بعد].

ازاین‌روی، پولس با غیرتی شدید و جانی برافروخته فیض را شریعت خوانده است، شریعتی که گونه‌ای آزادیِ بی‌حد و گران‌بهاست که حاصل فیضی است که در مسیح عیسی از آن برخورداریم. افزون بر این، او بر شریعت نامی تحقیرآمیز می‌دهد تا ما را تسلّی دهد، تا کاری کند که ما بفهمیم اینک نامی جدید به آن داده شده است، تا بفهمیم اینک شریعت دیگر زنده نیست، بلکه مرده و محکوم شده است. و او در اینجا (که منظرهٔ خوشایندی برای نگریستن است) شریعت را نزد ما حاضر می‌آورد و آن را همچون دزد و رهزنی می‌شناساند که پیش‌تر داوری و محکوم به مرگ شده است. پولس شریعت را همچون زندانی‌ای توصیف می‌کند که دست‌ها و پاهایش به بند کشیده شده‌اند و هیچ قدرتی ندارد تا بتواند ظلم و خودسری کند، یعنی دیگر نمی‌تواند مرا متهم و محکوم کند؛ و با چنین منظرهٔ خوشاینديْ شریعت را نزد وجدانْ خوار و نکوهیدنی می‌کند، بدان‌سان که کسی که به مسیح ایمان دارد با بی‌باکی با شریعت روبه‌رو می‌شود و با عزت‌نفسِ خداداد و استوار این‌چنین بر شریعت پیروز می‌شود: من گناهکارم؛ ای شریعت اگر کاری علیه من می‌توانی انجام دهی، اینک نهایت و بدترین وجه آن را نشان بده. بدین‌سان محال است شریعت برای مؤمن هولناک و هراس‌آفرین باشد.

حال که مسیح برخاسته، چرا مؤمن باید از گور بهراسد؟ حال که پطرس از حبس رسته، چرا مؤمن باید از حبس بترسد؟ وقتی دختر جوان در شُرُف مرگ بود باید از بستر خود می‌ترسید، اما حال که از بستر مرگ برخاسته است، چرا باید از آن بترسد؟ بدین‌گونه، مؤمن مسیحی‌ای که با ایمانْ مسیح را به‌طور قطع و یقین از آنِ خویش کرده است، چرا باید از شریعت بترسد؟ حقیقت آن است که او ترس شریعت را احساس می‌کند، اما مغلوب این ترس نمی‌شود، بلکه با اتکا بر آزادی‌ای که در مسیح دارد، استوار می‌ایستد و می‌گوید: ای شریعت! زمزمه‌ات را شنیدم که می‌خواهی مرا متهم و محکوم کنی؛ اما هرگز نگران و مغموم نمی‌شوم؛ تو برای من آن‌چنانی که گور خالی برای مسیح، زیرا تو را می‌بینم که دست و پایت بسته است و شریعت من با تو چنین کرده است. شریعت من چیست؟ آزادی، که

شریعت خوانده شده است، نه ازآن‌روی که مرا به بند می‌کشد، بلکه چون شریعتِ مرا به بند می‌کشد. شریعت دَه فرمان مرا به بند کشید. اما در مقابل آن شریعت، من شریعت دیگری دارم که شریعت فیض است؛ شریعتی که با وجود آن، من شریعتِ دیگری ندارم؛ شریعتی که مرا به بند نمی‌کشد، بلکه آزاد می‌کند. و این شریعتی است در مقابلِ آن شریعتِ متهم‌کننده و محکوم‌گر، که شریعتِ من آن را به بند کشیده است، بدان‌سان که قدرت ندارد مرا بیش از این به بند کشد. همچنین در مقابل مرگ خود که به بندم می‌کشد، مرگ دیگری دارم که حیات است و در مسیح به من جان می‌دهد، و این مرگ مرا از قیدوبندهای مرگم آزاد و رها می‌کند، و مرگم را در همین قیدوبندها محبوس می‌کند. بدین‌سان مرگی که مرا به بند کشیده بود اینک خود در بندی سخت اسیر است. مرگی که مرا می‌میراند، اینک خود با مرگی دیگر ـ که حیات محض است ـ مرده است.

ازاین‌روی، مسیح با نام‌هایی بسیار اثرگذار چنین خوانده شده است: شریعتِ من در مقابل شریعت، گناهِ من در مقابل گناه، و مرگِ من در مقابل مرگ؛ حال‌آنکه درواقع او فقط آزادی محض، برائت، حیات و نجات جاودان است. و به این علت او شریعتِ شریعت، گناهِ گناه و مرگِ مرگ شد تا بتواند از لعنت شریعت آزاد شود و مرا آمرزش و حیات عطا کند. پس گرچه مسیح شریعت است، آزادی نیز است؛ هرچند گناه است، برائت نیز است؛ و با اینکه مرگ است، حیات هم است. زیرا مسیح ازآن‌روی تن در داد که شریعت او را متهم کند، گناه او را محکوم کند و مرگ او را بمیراند، که شریعت را منسوخ کند، گناه را محکوم کند، مرگ را معدوم کند و مرا آمرزش و نجات عطا کند. ازاین‌روی، مسیح شرنگِ شریعت، گناه و مرگ است، و نیز نوشدارویی برای حصول آزادی، برائت و حیات جاودان.

این شیوهٔ گفتار که پولس در اینجا به کار می‌گیرد، و فقط هم از آنِ اوست، بسیار خوشایند و آکنده از تسلی است. او در باب هفتم رساله به رومیان نیز شریعت روح را مقابلِ شریعت اعضای جسم می‌نشاند. و چون این شیوهٔ گفتار عجیب و شگفت‌انگیز است، پس آسان‌تر به ذهن راه می‌یابد و سریع‌تر در یاد تثبیت می‌شود. افزون بر این، وقتی می‌گوید «با شریعت برای شریعت بمردم»،

بسیار گیراتر به نظر می‌رسد تا اینکه بگوید: با آزادی برای شریعت بمردم. می‌شود گفت او مقابل دیدهٔ ما صحنهٔ معینی را به تصویر می‌کشد که در آن گویی شریعت با شریعت می‌جنگد. گویی می‌گوید: ای شریعت! اگر می‌توانی مرا متهم کنی، بترسانی و به بند بکشانی، در برابرت و بالای سَرَت شریعت دیگری قرار می‌دهم، یعنی جبار و شکنجه‌گر دیگری که تو را متهم می‌کند، به بند می‌کشاند و سرکوب می‌کند. به‌راستی تو شکنجه‌گر منی، اما من شکنجه‌گر دیگری دارم، همان مسیح، که تو را شکنجه و عذاب می‌دهد تا بمیری؛ و وقتی به بند درآمدی، شکنجه دیدی و سرکوب شدی، آنگاه من آزاد خواهم شد. به همین منوال، اگر ابلیس مرا عذاب می‌دهد، من ابلیس نیرومندتری دارم که به‌نوبهٔ‌خود آن ابلیس را عذاب می‌دهد و بر آن پیروز می‌شود. ازاین‌روی، فیض شریعت است، اما نه شریعتی برای من، زیرا مرا به بند نمی‌کشد، بلکه برای شریعت من؛ آری! فیض بدین‌سان شریعتی است که آن شریعت دیگر را چنان به بند می‌کشد که نتواند بیش مرا بیازارد.

پولس این‌چنین بدان می‌پردازد که ما را از نگریستن به شریعت، گناه و تمام دیگر مصائب به‌کلی بازدارد و به‌سوی مسیح بازآورد تا در آنجا شاهد این نبرد شادی‌بخش و جذاب باشیم؛ یعنی نبرد شریعت با شریعت که موجب آزادی من می‌شود؛ نبرد گناه با گناه که موجب برائت من می‌شود؛ نبرد مرگ با مرگ که موجب می‌شود صاحب حیات شوم؛ مسیح با ابلیس می‌جنگد تا من فرزند خدا شوم؛ و دوزخ را نابود می‌کند تا من از ملکوت آسمان بهره‌مند گردم.

تا برای خدا زندگی کنم

یعنی تا در محضر خدا زنده باشم. آنگاه می‌فهمید که زنده نخواهید بود مگر آنکه شریعت را کنار بگذارید. آری، مگر آنکه برای شریعت به‌کلی بمیرید. سخنم بدان معناست که در وجدان خویش برای شریعت بمیرید. باوجوداین، (همچنان‌که پیش‌تر گفتیم) در طول حیات دنیوی، مادامی که بدن زنده است، باید قوانین شرعی را بر جسم اِعمال کرد و با مطالبات و مجازات‌های شرعی آن را به رنج و سختی انداخت. اما انسان درونی که تابع شریعت نیست، بلکه از آن رهایی یافته و آزاد شده است، انسانی زنده‌دل، آمرزیده و مقدس است و اینها را از خود یا در

ذات خود ندارد، بلکه، چنان‌که در ادامه خواهیم گفت، در مسیح و به‌سبب ایمان به اوست که از آنها برخوردار است.

برائت مسیحی مبتنی است بر ایمان قلبی و اِسناد الاهی

بی‌دلیل نیست که پولس این کلامِ بابِ پانزدهمِ سفر پیدایش را به سخن خویش می‌افزاید: «و این[1] به او نسبتِ برائت داد»[2]. زیرا برائت مسیحی بر دو رکن استوار است: ایمان قلبی و اِسناد الاهی. ایمان درحقیقت برائت صوری است، و درعین‌حال این برائت کفایت نمی‌کند، زیرا پس از ایمان هم بقایای کمی از گناه در جسممان می‌ماند. این قربانی ایمان در ابراهیم آغاز شد، اما سرانجام در مرگ پایان یافت. ازاین‌روی، آن رکن دیگر برائت، یعنی اسناد الاهی نیز باید اضافه شود تا برائت در وجود ما کامل گردد. زیرا ایمان در ظاهر چیزی بسنده به پیشگاه خدا تقدیم نمی‌کند، ازآن‌روی که خود ناقص است، بلکه ازآن‌روی که ایمان ما بارقه‌ای کوچک از ایمان [کامل][3] است که فقط آغاز بدان می‌کند تا الوهیت حقیقی خدا را به حضرتش عرضه کند. ما نخستین ثمرات روح را دریافت کرده‌ایم، اما باز هم از یک‌دهم آن بی‌بهره‌ایم. عقل نیز در زندگی دنیوی به‌کلی از بین نرفته است. آنچه ممکن است از شهوت، خشم و ناشکیبایی ما ظاهر شود، و نیز دیگر ثمرات جسم و بی‌ایمانی هنوز در وجود ما باقی است. آری، بنابه گواهی کتاب‌های مقدس دربارهٔ انبیا و رسولان، انسان‌های مقدس نیز در زندگی خود همواره از شادی کامل و دائمی در خدا بهره‌مند نبودند، بلکه امیال گوناگون داشتند؛ گاه مغموم بودند و گاهی مسرور. اما این نقایص برای آنان گناه شمرده نشد، زیرا به مسیح ایمان داشتند، و اگر این‌چنین نبود هیچ انسانی نجات نمی‌یافت. ازاین‌روی، چنین نتیجه می‌گیریم: «این [ایمان][4] به او نسبتِ برائت داد»؛ یعنی ایمان آغازگرِ برائت است و ما با ایمانْ نخستین ثمرات روح خدا را دریافت می‌کنیم، اما چون ایمان ضعیف است، بدون اسناد الاهی کامل نمی‌شود. پس ایمان آغازگرِ برائت است، اما اسناد الاهی آن را تا روز مسیح کامل می‌کند.

---

۱. منظور ایمان آوردنِ ابراهیم است. ـ م.ف.

۲. یا: و این موجب شد او بری از گناه شمرده شود. ـ م.ف.

۳ و ۴. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

الاهیات‌دان‌های مدرسی و سفسطه‌گران پیروِ پاپ هم وقتی از قبولِ تمام‌وکمال عمل سخن می‌گویند، دربارهٔ مسئلهٔ اِسناد بحث می‌کنند، اما نامربوط به *کتاب مقدس* و به‌کلی مغایر با آن؛ زیرا آنان مسئلهٔ اسناد را وارونه جلوه می‌دهند و آن را تنها به اعمال مرتبط می‌دانند. این جماعت به ناپاکی و مفاسد درونی، چون ناباوری، تردید، تحقیر و بیزاری از خدا، توجه نمی‌کنند و همچنین متوجه نیستند که انسان‌های ددمنشِ بسیار خطرناک و مهلکْ منشأ و علت تمام مصائب و شرور هستند. آنان جز گناهکاری و خطاهای فاحشِ بیرونی را نمی‌بینند که رودهایی کوچک‌اند که از آن منابع سرچشمه می‌گیرند و جاری می‌شوند. ازاین‌روی، مسئلهٔ قبول را به اعمال نیک نسبت می‌دهند؛ یعنی خدا اعمال ما را به این علت قبول می‌کند که سزاوار قبول‌اند، نه چون ما وظیفهٔ خود را انجام داده‌ایم. درمقابل، ما تمام اعمال را نادیده می‌گیریم و غرور و تکبر عقل، این موجود ددمنش را که منبع و منشأ تمام شرور است از بین می‌بریم. زیرا عقل از خدا نمی‌ترسد، به او محبت نمی‌ورزد، به او توکل نمی‌کند، بلکه با کمال غرور او را تحقیر می‌کند. عقل نه از وعید خدا خوف دارد و نه به وعدهٔ او رجا. از اقوال و اعمال خدا شاد نمی‌شود، بلکه به او اعتراض می‌کند، به او غضب می‌کند، او را داوری می‌کند و از او نفرت دارد؛ خلاصهٔ کلام، عقل چنان‌که در رساله به رومیان ۸[:۷] آمده است «دشمن خداست»، و به او مجد الاهی نمی‌بخشد. این موجود ددمنش (یعنی همان عقل) روزگاری به هلاکت رسید و اینک تمام گناهانِ بیرونی و فاحش هیچ‌اند.

ازاین‌روی، باید نخست و پیش از هر کاری، با ایمانْ بی‌ایمانی، تحقیر و نفرت از خدا و اعتراض به داوری، به خشم و به تمام اقوال و اعمال الاهی را از بین ببریم، زیرا آنگاه است که عقل را می‌کُشیم؛ عقلی که با هیچ‌چیز جز ایمان کشته نمی‌شود. ایمانی که به خدا باور دارد، او را مجد الاهی می‌بخشد، هرچند از اموری سخن می‌گوید که برای عاقلان حماقت‌آمیز، عبث و محال است. نیز هرچند که خدا خود ایمان را به چنان روشی عرضه کرده که عقل قادر به ادراک و داوری آن نیست؛ یعنی به این روش: من تو را بری از گناه و مقبول خویش می‌دانم، نه به‌سبب اعمال و شایستگی‌هایت، بلکه به‌سبب ایمانت به عیسی مسیح، یگانه پسر مولودم؛ همو که متولد شد، رنج کشید، مصلوب شد و برای خاطر گناهان تو جان

خویش را فدا کرد. و گناهی را هم که در وجودت باقی است، به تو نسبت نخواهم داد. در این صورت، اگر عقل هلاک نشده باشد و تمام انواع آیین‌ها و اعمال عبادی برای خدا، که بشر در سراسر زمین برای رسیدن به برائت در پیشگاه خدا ابداع کرده است، محکوم نشده باشند، برائت ایمانی حاصل نمی‌شود.

وقتی عقل این سخن را بشنود، رنجیده می‌شود، از خدا عصبانی می‌شود و تمام خباثت خود را در برابر خدا بروز می‌دهد و می‌گوید: پس اعمال نیک هیچ است؟ آیا بیهوده بود که فشار و سنگینیِ بار ایام را تحمل کردم؟ اینجاست که غوغا و جنجال ملت‌ها، پادشاهان و شاهزادگان علیه خدا و مسیحِ او شدت می‌یابد [مزامیر ۲:۲]. زیرا جهان نه می‌خواهد و نه می‌تواند تحمل کند که حکمت، برائت، آیین‌ها و اعمال عبادی‌اش نکوهیده و محکوم باشد. چنان می‌نماید که پاپ، همراه با تمام فرومایگان پیروِ او، مرتکب اشتباه نمی‌شود، چه رسد که بخواهد تحمل کند که محکوم باشد.

ازاین‌روی، آنان که خود را وقف مطالعهٔ *کتاب مقدس* می‌کنند باید از این کلام که «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او برائت به شمار آمد» بیاموزند که برائت راستین مسیحی را به‌حق و به‌درستی چنین تعریف کنند: ایمان و اعتماد به پسر خدا، یا اعتماد قلب به خدا به میانجیِ عیسی مسیح. نیز اینکه آنان باید این بند را همچون وجه تمایز [برائت مسیحی][۱] به این تعریف اضافه کنند: ایمان و اعتماد [ما][۲] به‌خاطر مسیح [است که][۳] برائت به شمار می‌آید. برائت مسیحی (همچنان‌که پیش‌تر گفتم) به‌سبب این دو امر اثرگذار می‌شود: ایمان قلبی که بخشش خداست و با یقین و بی‌هیچ گمان به مسیح باور دارد. و دیگر اینکه خدا این ایمان ناکامل را به‌خاطر مسیح که من به او ایمان آورده‌ام، برائت کامل به شمار می‌آورد. به دلیل این ایمان به مسیح، خدا از تردیدم در خیرخواهی‌اش نسبت به من، بی‌اعتمادی‌ام، سنگدلی‌ام، و دیگر گناهانی که در وجودم باقی مانده است می‌گذرد. زیرا مادامی که در جسم زندگی می‌کنم، حقیقتاً گناه در من خواهد بود. اما من، مانند جوجه‌ای که به زیر بال مرغ است، ازآن‌روی که به زیر پوشش بال‌های مسیح هستم و بی‌هیچ هراسی به زیر آن آسمان بسیار عظیم و پهناورِ بخشودگی گناهان که بر فراز سرم گسترده است زندگی می‌کنم، خدا بقایای گناه را در وجودم می‌پوشاند و می‌بخشد.

۱ و ۲ و ۳. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

به عبارت دیگر، به دلیل ایمانی که در آن به مسیح متوسل می‌شوم، خدا حتی همین برائت ناکامل مرا همچون برائت کامل می‌پذیرد و گناهم را، با اینکه درحقیقت گناه است، گناه به حساب نمی‌آورد.

ازاین‌روی، ما خویش را به زیر پوشش جسم مسیح، همو که ما را «ستون ابر از برای روز، و ستون آتش از برای شب است» [خروج ۲۱:۱۳]، می‌پوشانیم تا خدا گناهمان را نبیند. و با اینکه ما آن گناه را می‌بینیم، و به همین دلیل هم احساس هراس و عذاب وجدان داریم، به‌سوی مسیح که میانجی و آشتی‌دهندهٔ ماست (و ما با او به کمال می‌رسیم) می‌شتابیم، زیرا در او اطمینان و امنیت داریم. زیرا ازآن‌روی که همه‌چیز در اوست، پس به میانجی او ما همه‌چیز داریم؛ همو که هرچه طلب در ماست برآورده می‌کند. وقتی این‌چنین به مسیح ایمان آوردیم، خدا بر بقایای گناه که در جسممان مانده است چشم‌پوشی می‌کند و آنها را می‌پوشاند، چنان‌که گویی گناه نیستند. خدا می‌گوید ازآن‌روی که به پسرم ایمان آوردی، با اینکه گناهان بسیار داری، جملگی بر تو بخشوده خواهند شد تا با مرگ از آنها پاک و رها شوی.

بادا که مؤمنان مسیحی با تمام جدیت و همت خویش برائت مسیحی، این رکن رکین، را بفهمند؛ رکنی که سفسطه‌گران آن را نمی‌فهمند و نمی‌توانند بفهمند. اما مؤمنان نباید گمان کنند که می‌توانند با یک قسمت و آیه [از *کتاب مقدس*][1] آن را به تمام‌وکمال بفهمند. ازاین‌روی، آنان باید مکرر و با جدیت زیاد پولس را بخوانند و بازخوانی کنند و آنچه را که در ابتدا خوانده‌اند با آنچه در انتها خوانده‌اند مقایسه کنند؛ آری، آنان باید پولس را به تمام‌وکمال با خودش بسنجند. آنگاه صحت این موضوع را درمی‌یابند که برائت مسیحی بر دو رکن قائم است: ایمانی که به خدا مجد می‌بخشد، و اِسناد الاهی. زیرا ایمان (چنان‌که پیش‌تر گفتم) ضعیف است و ازاین‌روی، لازم است اِسناد الاهی به آن بپیوندد؛ یعنی خدا نخواهد که ما را به‌سبب باقی‌ماندهٔ گناه، گناهکار بداند، نخواهد که جزای گناه را بدهد، و نخواهد که ما را به‌خاطر گناه محکوم کند؛ بلکه اراده‌اش بر آن شود که گناه را بپوشاند و سخاوتمندانه آن را عفو کند، چنان‌که گویی هرگز گناهی نبوده است؛ نه به‌خاطر خودمان، و نه به‌خاطر شایستگی و اعمالمان، بلکه به‌خاطر عیسی مسیح که به او ایمان آورده‌ایم.

از این‌روی، مؤمن مسیحی هم بری از گناه است و هم گناهکار، هم مقدس

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

است هم غیرمقدس، هم دشمن خداست هم فرزند او. سفسطه‌گران این تناقض‌ها را نمی‌پذیرند، زیرا آنان نمی‌دانند راه و روش صحیح آمرزش چیست. و این دلیل آن است که چرا ایشان انسان را ملزم می‌کنند تا چندان با جدیت اعمال را به‌جا آوَرَد که هرگز احساس نکند در وجودش گناهی هست. آنان با این کارشان موجب می‌شوند بسیاری از انسان‌ها (که با تمام تلاششان می‌کوشند تا به‌طور کامل بری از گناه شوند، نتوانند به این هدف برسند و) به جنون محض کشیده شوند. آری، تعداد بی‌شماری از افرادی هم که این عقیدهٔ شیطانی را ابداع کردند، به هنگام مرگ دچار ناامیدی شدند. بر من نیز چنین خواهد رفت اگر مسیح به نظر لطف و مرحمت به من ننگرد و مرا از این خطا حفظ نکند.

برخلاف، ما گناهکار رنجور را این‌چنین تعلیم و تسلی می‌دهیم: برادر! محال است در حیات دنیوی چندان از گناه بری شوی که در وجودت هیچ گناهی احساس نکنی، که جسمت همچون خورشید، بی‌هیچ لکه و نقصی، پاک شود. در وجود تو هنوز و همچنان لکه‌ها و ناصافی‌هایی هست و باوجوداین، هنوز و همچنان مقدسی. اما تو خواهی گفت: چگونه می‌توانم مقدس باشم وقتی در وجودم گناه هست و آن را احساس می‌کنم؟ و من چنین پاسخ می‌دهم: اینکه گناهت را احساس می‌کنی و به آن اقرار می‌کنی نشانه‌ای نیکو است؛ خدا را شکر کن و ناامید نباش. وقتی بیمار به وجود عارضه در جسم خویش اذعان می‌کند و آن را می‌پذیرد، گامی به‌سوی سلامتی برداشته است. اما چگونه از گناه خلاص شوم؟ از مسیحِ طبیب یاری بخواه که او شکسته‌دلان را شفا می‌دهد و گناهکاران را نجات می‌بخَشد. از حکم عقل متابعت نکن که تو را می‌گوید مسیح بر گناهکاران خشم می‌گیرد، بلکه عقل را بمیران و به مسیح ایمان بیاور. اگر ایمان بیاوری، از گناه بری می‌شوی، چه خدا را مجد بخشیده‌ای، زیرا او قدیر، رحیم، حق و ... است. [با ایمان][1] آمرزیده می‌شوی و خدا را ستایش می‌کنی: خلاصهٔ کلام، الوهیت را و هرآنچه از آنِ خداست به پیشگاه او عرضه می‌داری. و باقی‌ماندهٔ گناهی که در وجودت هست موجب گناهکار شدنت نمی‌شود، بلکه به‌خاطر مسیح بخشیده می‌شوی، همان مسیح که به او ایمان آورده‌ای و خود به‌تمامی بی‌گناه است؛ همو که برائتش برائت توست و گناهِ تو گناه اوست.

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

می‌بینیم که هر مؤمن مسیحی کاهنی حقیقی است، زیرا نخست عقل خویش و حکمت جسمانی را پیش می‌آورد و می‌میراند. و سپس ازآن‌روی که بری از گناه، صادق، صبور، خاکسار و بخشنده است، خدا را مجد می‌بخشد. این همان قربانی هرروزهٔ عهد جدید است که باید صبح و شام به پیشگاه خدا تقدیم شود. قربانیِ شامگاهی میراندن عقل است و قربانیِ صبحگاهی مجد بخشیدن به خدا. ازاین‌روی، مؤمن مسیحی هر روز و همیشه مشغول ادای این دو قربانی است. و هیچ‌کس قادر نیست ارزش و امتیاز این قربانی مسیحی را چنان‌که بایدوشاید بشناسد.

ازاین‌روی، همچنان‌که گفتم، برائت مسیحی عبارت است از اِسناد یا انتساب برائت از سوی خدا [به ما][1] به‌سبب ایمانمان به مسیح یا به‌خاطر مسیح. فیلسوفان مدرسیِ پیروِ پاپ وقتی این تعریف عجیب و حیرت‌انگیز را، که برای عقل نامفهوم و ناشناخته است، می‌شنوند به آن می‌خندند. زیرا آنان می‌پندارند برائت کیفیتی خاص است که در روح جریان می‌یابد و سپس به تمام بخش‌های وجود بشر گسترش پیدا می‌کند. آنان نمی‌توانند اوهام عقل را کنار بگذارند که نشان می‌دهند برائت عبارت است از داوری صحیح و صواب، خیرخواهی یا حسن‌نیت. ازاین‌روی، این بخششِ وصف‌ناپذیر به‌کلی از عقل پیشی می‌گیرد: خدا کسی را که فقط با ایمان به پسرش معتقد شود، همو که برای خاطر ما به جهان فرستاده شد، متولد شد، رنج کشید، مصلوب شد و ...، بدون [انجام][2] هیچ‌گونه اعمالی بری از گناه می‌داند و نزد خویش می‌پذیرد.

این موضوع (یعنی اینکه برائت، برخلاف آنچه پیروان پاپ با تکیه بر تفکر ارسطو می‌اندیشند، اساساً در ما نیست، بلکه بیرون از وجود ما و فقط در فیض خدا و اِسناد اوست؛ نیز اینکه ما در وجود خود از هرگونه بن‌مایهٔ ذاتی برائت بی‌بهره‌ایم، به‌جز همان ایمان ضعیف یا ثمرات ایمان که با آن مسیح را می‌شناسیم، و درعین‌حال گناه در این میان واقعاً در وجود ما باقی است) به حرفْ سهل و ساده است، اما در واقعِ امرْ موضوعی پیش‌پاافتاده یا ساده نیست، بلکه ارزش و اهمیتی فراوان دارد. زیراَ مسیح، همو که به ما عطا شده است و ما با ایمان او را می‌شناسیم، کار کم و کوچکی برای ما انجام نداده است، بلکه (همچنان‌که پولس پیش‌تر گفته است) «او ما

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

را دوست داشت و خویش را از برای ما تسلیم کرد: او از برای ما نفرین گشت و ...» [گالاتیان ۲۰:۲؛ ۱۳:۳]. و اینکه مسیح برای گناهان من تسلیم شد و برای من نفرین گشت تا من بتوانم از مرگ ابدی نجات یابم، به‌هیچ‌روی اندیشه‌ای باطل و بی‌ثمر نیست. ازاین‌روی، وقتی پسر خدا را که خدا او را به ما و به‌خاطر ما عطا کرده است با ایمان می‌شناسیم و با قلب به او ایمان می‌آوریم، خدا هم این ایمان را، با اینکه ناکامل است، برائت کامل می‌شمارد. و اینجا ما به‌کلی در عالم دیگری هستیم. عالمی بسیار فراتر از عالم عقل، عالمی که در آن مجادله نمی‌کنیم که چه کارهایی باید بکنیم یا با چه اعمالی مستحق فیض و بخشودگی گناهان می‌شویم، بلکه در عالم اعلی و آسمانیِ لاهوت هستیم که در آن این بشارت و مژده را می‌شنویم که مسیح به‌خاطر ما جان داد، و اینکه ما با ایمان به این امر بری از گناه دانسته می‌شویم، با اینکه گناهان ما، آن هم گناهان بزرگ، همچنان در وجود ما باقی مانده‌اند.

مسیح نیز برائت حاصل از ایمان را چنین تعریف کرد. او گفت: «پدر خود شما را دوست می‌دارد» [یوحنا ۲۷:۱۶]. از چه روی او شما را دوست می‌دارد؟ نه ازآن‌روی که فریسی هستید و از حیث برائت حاصل از شریعت کامل‌اید، یا ختنه شده‌اید، اعمال نیک انجام می‌دهید، روزه می‌گیرید و ...، بل ازآن‌روی که «من شما را از جهان برگزیده‌ام» [یوحنا ۱۹:۱۵]، و شما هیچ کاری نکرده‌اید جز اینکه «مرا دوست داشته‌اید و ایمان آورده‌اید که من از نزد پدر آمده‌ام». این موضوع که «من» از سوی پدر به جهان فرستاده شده‌ام، شما را خشنود می‌کند. و چون این موضوع را می‌فهمید و به آن ایمان می‌آورید، پدر نیز شما را دوست می‌دارد و این‌چنین او را از خود راضی و خرسند می‌کنید. و باوجوداین، پدر در جای دیگر آنان را ابلیس می‌خواند و به ایشان دستور می‌دهد که در پیِ بخشودگی گناهانشان برآیند. این دو موضوع با هم تضاد کامل دارند؛ یعنی اینکه مؤمن مسیحی بری از گناه و محبوب خداست و باوجوداین گناهکار است. زیرا خدا نمی‌تواند ذاتیات خود را نفی کند؛ یعنی او باید از گناهکار بیزار باشد و بیزاری او برحسب ضرورت است، که اگر چنین نباشد، او خود گناهکار و دوستدار گناه خواهد بود. پس چگونه این دو موضوع متناقض می‌توانند کنار هم قرار بگیرند؟ من گناهکارم و بسیار مستحق آن‌ام که خدا از من بیزار باشد و بر من خشم بگیرد؛ بااین‌حال پدر مرا

دوست دارد. اینجا هیچ‌چیز نیست که به میان [این دو وضعیت][۱] درآید جز مسیح میانجی. او می‌گوید پدر شما را نه ازآن‌روی که مستحق محبت‌اید، بلکه ازآن‌روی دوست می‌دارد که مرا دوست داشته‌اید و ایمان آورده‌اید که من از نزد او آمده‌ام.

درنتیجه، مؤمن مسیحی در چنین اوضاع و احوالی به سر می‌برد: فروتنی محض، احساسی واقعی و مؤثر از وجود گناه در وجود خویش، اعتراف به اینکه به‌سبب این گناه مستحق خشم و داوری الاهی و مرگ ابدی است، و این‌گونه در حیات دنیوی خوار و حقیر می‌شود، و باوجوداین، همچنان در غروری ناب و مقدس می‌زید که در آن رو به‌سوی مسیح می‌آورد، و به میانجی او خود را در برابر این احساس خشم و داوری الاهی بَرمی‌کشد، و اعتقاد می‌آورد که نه فقط بقایای گناه به او نسبت داده نمی‌شود، بلکه پدر نیز او را دوست دارد و این محبت به‌خاطر او نیست، بلکه به‌خاطر مسیح است که محبوب پدر است.

بنابه آنچه گفتیم، حال درمی‌یابیم چگونه ایمان بدون اعمال موجب آمرزش می‌شود و باوجوداین، چگونه اِسناد برائت لازم است. گناهان در وجود ما باقی می‌مانند، گناهانی که خدا به‌کلی از آنها بیزار است. ازاین‌روی، ضروری است که از اِسناد برائت برخوردار باشیم که آن را نیز به میانجی مسیح و به‌خاطر او به دست می‌آوریم؛ همو که به ما عطا شده است و با ایمان او را از آنِ خویش می‌کنیم. در این مدتی که در دنیا زندگی می‌کنیم، به زیر سایهٔ صبر و رحمت الاهی به سر می‌بریم و پرورش می‌یابیم تا آنگاه که جسم گناه بمیرد و ما در آن روز همچون مخلوقی جدید از مرگ برخیزیم. آنگاه آسمان‌ها و زمینی جدید خواهند بود که منزلگاه برائت‌اند. مادامی که این عالم بر پاست، هم گناه و انسان گناهکار به زیر آسمان این عالم هست، هم انسان مؤمن که در وجودش گناه وجود دارد. به این دلیل است که پولس در رساله به رومیان ۷ [:۲۳] از بقایای گناه در وجود مقدسان شِکوه می‌کند. باوجوداین، در ادامه و در باب ۸[:۱] همین رساله می‌افزاید برای آنانی که در مسیحِ عیسی هستند هیچ محکومیتی نیست. حال چگونه این اموری که چنین متضاد و متناقض‌اند همساز و همخوان می‌شوند؛ یعنی [چگونه][۲] گناهی

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

که در ماست گناه شمرده نمی‌شود، [چگونه] کسی که ملعون است محکوم نمی‌شود، [چگونه] کسی که مطرود است طرد نمی‌شود، [چگونه] کسی که مستحق خشم الاهی و مرگ ابدی است کیفر نمی‌بیند؟ تنها آشتی‌دهنده و همسازکنندهٔ این امور عیسی مسیح انسان است که میانجی میان خدا و انسان است، همچنان‌که پولس می‌گوید: «برای آنان که در مسیح عیسی هستند هیچ محکومیتی نیست».

گالاتیان ۳: ۱۳: مسیح ما را از لعنتِ شریعت بازخرید و ...

... سفسطه‌گران (آن‌چنان‌که پیش‌تر گفتم) می‌پندارند احسان موجد ایمان یقینی است [و به آن غنا می‌بخشد]. (آنان می‌گویند) گناهان از این راه محو می‌شوند و انسان [در پیشگاه خدا] آمرزیده می‌شود. (شما را به خدا بگویید) این موضوع چیست جز برهنه کردن مسیح و بیرون آوردنِ کاملِ جامهٔ گناهانمان از تنِ او، بی‌گناه کردنِ او و نسبت دادن گناهانمان به خودمان و غرق شدنمان در این گناهان و نگریستن به گناهانمان و به خودمان و نه به مسیح؟ آری، این موضوع چیست جز تنزیه مسیح و تبدیل او به کسی که برای ما به‌کلی بی‌فایده است؟ زیرا اگر چنان باشد که ما بتوانیم با اعمال شرعی و احسانْ گناه را محو کنیم، آنگاه مسیح آنها را محو نمی‌کند. زیرا اگر او برّهٔ خداست که از ازل مقدر شده گناهان جهان را بزداید، ... پس باید نتیجه شود که ما نمی‌توانیم با احسان آمرزیده شویم و گناهان را بزداییم. زیرا خدا بار گناهانمان را نه بر دوش ما، بلکه بر دوش پسر خویش، مسیح، نهاده است تا اینکه او بار کیفر این گناهان را تحمل کند و ما بیاساییم، نیز تا اینکه با تازیانه‌هایی که او برتافت ما شفا یابیم [اشعیا ۵:۵۳]. ازاین‌روی، گناهان به دست ما زدوده نمی‌شوند. کل *کتاب مقدس* هم بر این موضوع گواهی می‌دهد، و ما نیز در اصول عقاید مسیحی به همین موضوع اعتراف می‌کنیم و می‌گوییم: «من به عیسی مسیح، پسر خدا، ایمان دارم که رنج کشید، مصلوب شد و برای خاطر ما جان داد».

بدین سبب می‌فهمیم تعالیم *انجیل* (که از تمام تعالیم جذاب‌تر و آکنده از تسلی‌بخشی‌های عالی است) از اعمال ما یا از اعمال شرعی هیچ نمی‌گوید، بلکه از رحمت و محبت وصف‌ناپذیر و بی‌حدوحصر خدا به ما انسان‌های نالایق و فاسد سخن می‌گوید: یعنی می‌گوید پدر بسیار رحیم ما وقتی دید لعنت شریعت ما را از پای درآورده و بر ما سنگینی می‌کند و ما را چنان به زیر بار سنگین خود نگه داشته است که هرگز نمی‌توانیم با قدرت خود از آن خلاص شویم، یگانه پسرش را به جهان فرستاد و بار گناهان تمام انسان‌ها را بر دوش او نهاد ... .

پس ما باید در مقابل برائت حاصل از شریعت و اعمال، ارزش و اهمیت برائت مسیحی را که رکنی مهم است دوچندان کنیم، گواینکه عظمت بی‌حدوحصر این رکن مهم در هیچ سخن فصیح و بلیغی نگنجد، چه رسد که بخواهیم از آن به‌قدر کفایت سخن بگوییم. ازاین‌روی، بُرهانی که پولس در اینجا علیه برائت حاصل از شریعت اقامه می‌کند، از تمام دیگر براهین قوی‌تر است، زیرا شامل این تضاد خلل‌ناپذیر می‌شود: اگر گناهان کل عالم در این یک انسان، یعنی عیسی مسیح، باشد، آنگاه عالم بی‌گناه است. اما اگر این گناهان در او نباشد، آنگاه عالم گناهکار خواهد بود. همچنین اینکه اگر مسیح مسئول تمام گناهانی شده است که همهٔ ما مرتکب شده‌ایم، پس ما از تمام گناهان به‌کلی رهایی یافته‌ایم، اما نه به دستِ خودمان، نه با اعمال و شایستگی‌هایمان، بلکه به دست او و از طریق او. اما اگر او بی‌گناه باشد و متحمل بار گناهان ما نشود، آنگاه ما خود بار گناهانمان را بر دوش خواهیم گرفت و در این گناهان می‌میریم و لعنت می‌شویم. «لیک حمدْ خدایی را که به میانجی خداوندمان، عیسی مسیح، به ما پیروزی عطا کرده است.» آمین! [اول کرنتیان ۱۵:۵۷]

دربارهٔ کاربرد دوگانهٔ شریعت

باید بدانید شریعت دو گونه کاربرد دارد. یکی کاربرد مدنی است؛ زیرا که خدا شرایع مدنی و بلکه تمام شرایع را مقرر کرده است تا تخلف و خطاکاری مجازات شود.

پس تمام شرایع برای آن وضع شده‌اند که خطا و گناه را مهار کنند. اگر شرایع گناه را مهار می‌کنند، آیا درنتیجه انسان را بری از گناه هم می‌کنند؟ نه، هرگز. زیرا من به‌سبب وجود شرایع کسی را نمی‌کشم، مرتکب زنا نمی‌شوم، دزدی نمی‌کنم، یا از دیگر گناهان خودداری می‌کنم، اما این کارها را نه با رضا و رغبت یا از سر فضیلت‌دوستی، بلکه به‌خاطر ترس از زندان، شمشیر و جلاد انجام می‌دهم. اینها مانع من می‌شوند و مهارم می‌کنند تا گناه نکنم، مثل غل‌وزنجیرهایی که شیر یا خرس را مهار می‌کنند تا هرچیزی را که می‌بیند تکه‌تکه نکند و نخورد. ازاین‌روی، جلوگیری از گناه به‌معنای برائت از گناه نیست، بلکه دلالت بر گناهکاری دارد، زیرا حیوان وحشی و هار را به بند می‌کشند مبادا هرچه را می‌بیند نابود کند. شریعت نیز انسان دیوانه و خشمگین را مهار می‌کند تا به‌سبب امیال و شهواتش گناه نکند. این مهار کردن به‌قدر کفایت و به‌وضوح نشان می‌دهد که کسانی که به مهار نیاز دارند (همچون تمام کسانی که بدون مسیح‌اند) بری از گناه نیستند، بلکه انسان‌هایی شرور و دیوانه‌اند که باید با زنجیر و زندانِ شریعت مهار شوند تا گناه نکنند. ازاین‌روی، شریعت موجب آمرزیدگی نمی‌شود.

پس کاربرد نخست شریعت، مهار اشرار است. زیرا ابلیس بر سرتاسر عالم حاکم است و انسان را به انجام همه‌گونه رذالت هولناک وامی‌دارد. ازاین‌روی، خدا وجود قضات، والدین، آموزگاران، قوانین، پیمان‌ها و تمام احکام مدنی را مقدر کرده است تا اگر هیچ کاری نتوانند بکنند، لااقل دستان ابلیس را ببندند تا او به میل خود از طریق بندگانش در تباهکاری بیداد نکند. درنتیجه، آنانی هم که اسیر ابلیس شده‌اند و ابلیس در وجود آنان با تمام توان حکمرانی می‌کند، در غل‌وزنجیر می‌شوند، مبادا به دیگران آسیب برسانند. در جهان نیز، که به تصرف ابلیس درآمده و با تمام سرعت غرق در تمام انواع شرارت می‌شود، قاضی‌ای هست با غل‌وزنجیرهایش، یعنی با احکام و قوانینش، برای اینکه دست و پای جهان را به بند بکشد تا با تمام سرعت غریق تمام انواع شرارت نشود. و اگر جهان تن درندهد که بدین‌سان مهار شود، خود را به نابودی خواهد کشاند. این مهار و ممانعت مدنی امری بسیار ضروری است و از سوی خدا مقرر شده است که هم برای نظم و آرامش عمومی و هم برای حفاظت از

تمام امور لازم است، به‌ویژه ازآن‌روی که فتنه‌انگیزی‌ها و جاروجنجال‌های انسان‌های وقیح و نفرت‌انگیز راه *انجیل* را سد نکند. اما پولس در اینجا کاربرد [و وظیفهٔ] مدنی شریعت را مطرح نمی‌کند. البته که این کاربرد هم بسیار مهم و لازم است، اما موجب آمرزیدگی نمی‌شود. زیرا همچنان‌که انسانِ اسیر ابلیس [یا مجنون] ذهن و ضمیری آزاد [از دام‌های ابلیس] و سالم ندارد، و دست و پاهایش را بسته‌اند [و نمی‌تواند آسیبی برساند]، جهان نیز همین‌طور، با اینکه با قانون از شرارت و رذالت بیرونی مهار شده است، هنوز هم بدون گناه نیست، بلکه همچنان رذالت‌بار و شرارت‌انگیز است، آری این مهار و ممانعت آشکارا نشان می‌دهد که عالم شرارت‌بار و نفرت‌انگیز است و ابلیس، سلطان عالم، نیز همه‌گونه شرارت بر پا می‌کند؛ که اگر جز این بود آنگاه لازم نبود با قوانین مهار شود تا گناه نکند.

کاربرد دیگر شریعت، کاربرد دینی یا روحانی است که (همچنان‌که پولس می‌گوید) عبارت است از «فزونی یافتن خطاها»؛ بدین معنی که گناه، نابینایی، بیچارگی، خدانشناسی، نادانی، بیزاری از خدا و بی‌اعتنایی به او، مرگ، دوزخ، داوری و خشمِ به‌حقِ خدا را به انسان نشان می‌دهد. این کاربرد شریعت است که پولس رسول آن را به‌طور خاص در باب هفتم رساله به رومیان مطرح می‌کند. این کاربرد شریعت برای ریاکاران، سفسطه‌گران و الاهیات‌دان‌های مدرسی و برای تمام کسانی که به برائت مبتنی بر شریعت یا برائت حاصل از اعمال شخصی باور دارند، ناشناخته است. اما برای آنکه خدا این هیولا و جانور وحشی (منظورم برحق دانستن برائت و دینداریِ خودمان) را مهار کند و به زمین بزند، هیولایی که به‌طور طبیعی انسان را مغرور کرده و باد نخوت در سر او انداخته که می‌پندارد رضایت خدا را به حد اعلی جلب کرده است، آری، برای این هدف خدا می‌بایست تعدادی هرکول به جهان بفرستد که با تمام توان و شجاعت به این هیولا حمله کنند، بر آن غلبه کنند و آن را به‌کلی هلاک کنند. به عبارت دیگر، خدا مجبور شد در کوه سینا با مجدی بسیار عظیم و شکوهی مهیب که کل قوم از آن ترسان و لرزان شدند، شریعت اعطا کند [خروج ۱۹-۲۰].

بدین‌سان، این کاربرد شریعت، که کاربرد حقیقی و اصلی آن است، بسیار سودمند و ضروری است. زیرا اگر کسی قاتل، زناکار، یا دزد نباشد و در ظاهر

از گناه خودداری کند، چنان‌که آن فریسی مذکور در *انجیل لوقا* [۱۸:۱۱] این‌گونه بود، ممکن است سوگند بخورد (زیرا روحش در تصرف ابلیس است) که بری از گناه است و ازاین‌روی، برائت خویش را باور کند و نسبت به اعمال نیک و شایستگی‌های خود حسن‌ظن پیدا کند. خدا جز با شریعت نمی‌تواند چنین کسی را آرام کند و غرورش را بشکند تا بیچارگی و لعنتی را که گرفتار آن شده است قبول کند. زیرا این کوبهٔ مرگ، غرش دوزخ و صاعقهٔ خشم خداست که با ضربتی که بر ریاکاران لجوج و احمق می‌زند، آنان را چون خاکستر به باد می‌دهد. ازاین‌روی، کاربرد حقیقی و کامل شریعت آن است که با صاعقه، با توفان و با صدای کرنا (چنان‌که در کوه سینا می‌بینیم) آن جانوری را که همان باور به برائت [مبتنی بر شریعت و اعمال نیک][۱] است بترساند و با غرش و صاعقه آن را به زمین بزند و تکه‌تکه کند. بر این اساس، خدا از طریق ارمیای نبی چنین می‌گوید: «کلام من کوبه‌ای است که سنگ‌ها را خرد می‌کند» [ارمیا ۲۳:۲۹]. زیرا مادامی که باور به برائت در وجود انسان باشد، غرور بی‌حد، حسن‌ظن، امنیت خاطر، بیزاری از خدا، تحقیر فیض و رحمت او، جهل نسبت به نویدها و نسبت به مسیح هم در او وجود خواهد داشت. وعظِ آمرزشِ رایگان گناهان به‌خاطر مسیح نمی‌تواند به قلب چنین انسانی نفوذ کند و او خود نیز نمی‌تواند طعم و خاصیت این آمرزش را تجربه کند. زیرا این سنگ بزرگ و دیوار مستحکم، یعنی باور به برائت، که قلب را در خود محصور کرده است، در برابر این آمرزش مقاومت می‌کند.

ازاین‌روی، چون باور به برائتْ هیولایی عظیم و مهیب و جانوری سرکش، سرسخت و وحشی است، خدا هم برای مغلوب کردن و میراندن آن به کوبه‌ای نیرومند نیاز دارد که شریعت است. شریعتی که در کار و کاربرد حقیقیِ خویش است آنگاه که گناه را بدین‌گونه فاش می‌سازد و متهم می‌کند: بنگر که از تمامِ فرامین خدا سرپیچی کرده‌ای و ...! ـ و این‌چنین وجدان را ترسان می‌کند، بدان‌سان که خدا را آزرده و خشمگین می‌یابد و خویش را گناهکاری مستحق مرگ ابدی. اینجاست که قلب بار تحمل‌ناپذیر شریعت را احساس می‌کند و به ورطهٔ ناامیدی و درماندگی فرومی‌افتد، آن‌چنان‌که متحمل فشار هراس و عذاب عظیمی می‌شود که

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

آرزوی مرگ می‌کند یا بر آن می‌شود که خود را هلاک کند. ازاین‌روی، شریعتْ آن کوبه، آن آتش، آن باد بسیار نیرومند و آن زلزلهٔ مهیب است که کوه‌ها و سنگ‌ها، یعنی ریاکاران مغرور و لجوج، را تکه‌تکه و متلاشی می‌کند. ایلیا نتوانست ترس و وحشت‌های شدید شریعت را، که این پدیده‌ها از مظاهر آن بودند، تحمل کند و بدین‌سبب با ردایش صورت خود را پوشاند [اول پادشاهان ۱۱:۱۹و آیات بعد]. باوجوداین، وقتی توفانی که او نظاره‌گرش بود پایان یافت، بادی ملایم و لطیف درگرفت که خداوند در آن حضور داشت. اما پیش از آنکه خداوند خویش را در این باد ملایم و لطیف مکشوف کند، می‌بایست طوفانی از آتش، باد و زلزله زمین را درنوردد.

این جلال و شکوه مهیبی که خدا شریعت خویش را در آن عطا کرد، کاربرد شریعت را نشان می‌دهد. در میان قوم اسرائیل که از مصر بیرون آمد، تقدسی شگفت و استثنایی وجود داشت. آنان به خویش فخر می‌کردند و می‌گفتند: «ما قوم خداییم. ما هرآنچه را خداوند خدایمان فرمان دهد انجام خواهیم داد» [خروج ۸:۱۹]. افزون بر این، موسی قوم را تقدیس کرد و به آنان دستور داد لباس‌هایشان را بشویند، از همسرانشان دوری کنند و خود را برای سه روز دیگر آماده کنند. در میان قوم کسی نبود که از تقدس کامل بی‌بهره باشد. در روز سوم، موسی قوم را بیرون آورد و به‌سوی کوه در محضر خدا برد تا بتوانند صدای او را بشنوند. آنگاه چه پیش آمد؟ وقتی فرزندان اسرائیل منظرهٔ کوه پُردود و شعله‌ور، ابرهای سیاه و صاعقه‌هایی را که در سراسر این ظلمت شدید می‌درخشیدند دیدند و صدای ممتد کرنا را که به‌تدریج بلندتر می‌شد شنیدند، و افزون بر این، وقتی صدای غرش تندرها و صاعقه‌ها را شنیدند، ترسیدند و دور ایستادند و به موسی گفتند: «تمام فرامین را با رغبت تمام انجام خواهیم داد، تا خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم و این آتش عظیم ما را بسوزاند. ما را تعلیم دِه و ما بر تو گوش می‌سپاریم». [خروج ۱۹:۲۰؛ تثنیه ۲۴:۵ و آیات بعد]. بنگرید که تطهیر کردنشان، لباس‌های سفید و پاکشان، دوری کردن از زنانشان و تقدسشان چه نفعی به حالشان داشت؟ هیچ. هیچ‌یک از آنان نبود که بتواند حضور خدا را در جبروت و جلالش تاب آورد، بلکه جملگی با حالتی ترسانْ متحیر و لرزان شدند و به هر سوی گریختند، گویی ابلیس

سر در پیِ آنان نهاده است. زیرا خدا آتشی سوزان است که هیچ‌کس نمی‌تواند نزدیک آن بماند.

ازاین‌روی، شریعت خدا به‌معنای واقعی و به‌طرزی خاص همان کارکردی را دارد که در کوه سینا داشت، آنگاه که قومی پاک، بدون گناه، پالوده و عفیف نخستین بار آن را دریافت کرد و شنید: و درعین‌حال این شریعت موجب شد آنان بر بیچارگی و فلاکت خویش آگاه شوند و بفهمند در ورطهٔ مرگ و یأس فروافتاده‌اند. طهارت و تقدسشان به آنان کمک نکرد، بلکه آنان در وجود خود ناپاکی‌شان، نالایقی و گناهشان، و داوری و خشم خدا را احساس کردند و همین موجب شد از محضر خدا بگریزند و نتوانند صدای او را تاب آورند. آنان گفتند: «کیست که صدای خدای زنده را بشنود و زنده بماند؟ امروز بدیدیم که چون خدا با انسان سخن گوید، انسان نتواند آن را تاب آورد». این سخن قوم به‌کلی فرق می‌کرد با آنچه پیش‌تر گفته بودند که: «ما قوم مقدس خداییم که ما را مقدم بر تمام امت‌های روی زمین برگزید تا قوم خاص او باشیم. ما هرآنچه را خداوند گوید انجام خواهیم داد». سرانجام نیز آنچه برای تمام شریعتمداران، که از باور به برائت خویش سرمست‌اند، اتفاق می‌افتد آن است که گمان می‌کنند وقتی در وجودشان وسوسهٔ گناه نباشد، محبوب خدا خواهند بود و خدا عهدهایشان، روزه‌داری‌هایشان، عبادت‌هایشان و اعمال خودخواسته‌شان را در شمار می‌آورد و به‌سبب همین‌ها نیز به آنان تاجی بی‌نظیر در بهشت اعطا می‌کند. اما وقتی آن صاعقه، تندر، آتش و آن کوبه‌ای که سنگ‌ها را تکه‌تکه می‌کند، یعنی همان شریعت خدا، ناگهان بر سرشان فرود می‌آید، گناهشان و خشم و داوری خدا بر ایشان آشکار می‌شود و آنگاه درست همان وقایعی که برای یهودیان در پایین کوه سینا اتفاق افتاد، برای این جماعت متشرع نیز اتفاق می‌افتد.

در اینجا به تمام مؤمنان و به‌ویژه به تمام کسانی که از این پس آموزگار دیگران می‌شوند تذکر می‌دهم که درک کاربرد حقیقی و صحیح شریعت را با جدیت از پولس بیاموزند. کاربردی که خوف آن دارم پس از سر آمدنِ روزگار ما، دوباره پایمال گردد و به‌کلی منسوخ شود، زیرا اکنون که ما هنوز زنده‌ایم و با جدیت تمام می‌کوشیم کار و کاربرد شریعت و *انجیل* را معرفی کنیم، تعداد بسیار کمی،

حتی در میان افرادی که مسیحی دانسته می‌شوند و همراه با ما به *انجیل* اقرار می‌کنند، هستند که چنان‌که بر عهدهٔ آنهاست، درکی صحیح از این موضوع حاصل کرده‌اند. حال فکر می‌کنید وقتی ما بمیریم و از میان برویم چه خواهد شد؟ من از بازتعمیدیان، آریوسی‌های جدید و جماعت‌های باطل دیگری نظیر اینان سخن نمی‌گویم که اگرچه چندان مخالف موضوع پیش‌گفته بحث نمی‌کنند، به‌اندازهٔ پیروان پاپ نسبت به این موضوع نادان‌اند. از تعلیم نابِ *انجیل* تمرّد می‌کنند و به شرایع و سنن روی می‌آورند و ازاین‌روی، مسیح را تعلیم نمی‌دهند. آنان مباهات می‌کنند و سوگند می‌خورند که فقط مجد خدا و نجات برادرانشان را می‌طلبند و اینکه منحصراً کلام خدا را تعلیم می‌دهند، اما درحقیقت کلام خدا را تحریف و معنای دیگری به آن تحمیل می‌کنند تا اینکه بنابه خیال خودشان آن را کامل کنند. ازاین‌روی، به نام مسیح اوهام خویش را تعلیم می‌دهند و به نام *انجیل* فقط آیین‌ها و شرایع را می‌آموزند. درنتیجه، این جماعت شبیه به هم‌اند و به همین دلیل نیز همچنان باقی و برقرار هستند. به عبارت دیگر، راهبان، متشرعان و آموزگارانِ آیین‌ها همگی شبیه به هم‌اند، فقط نام‌ها و کارهایی جدید تدبیر می‌کنند.

درک صحیح از چیستیِ شریعت و کار و کاربرد حقیقی آن مسئلهٔ بی‌اهمیتی نیست. و ازآنجاکه ما این مسائل را با جدیت و خلوص نیت تعلیم می‌دهیم، کارمان گواه روشنی است بر اینکه، برخلاف آنچه مخالفانمان به ناحق به ما نسبت می‌دهند، ارزش و اهمیت شریعت و اعمال را انکار نمی‌کنیم، بلکه شریعت را درکل برقرار می‌کنیم و اعمال شرعی را لازم می‌دانیم، و اعلام می‌کنیم که شریعت مطلوب و سودمند است، اما درکاربرد صحیح و حقیقی خود: که نخست عبارت است از مهار جُرم‌ها و خطاهای مدنی و پس از آن آشکارکردن و افزایش دادن گناهان دینی یا روحانی. ازاین‌روی، شریعت نیز نور است؛ نوری که نه فیض یا برائت و حیات، بلکه گناه، مرگ، خشم و داوری خدا را نشان می‌دهد و آشکار می‌کند. زیرا همان‌طور که درکوه سینا صاعقه، تندر، ابرهای انبوه و سیاه، دامنهٔ پردود و سیاه کوه، و کل آن منظرهٔ ترسناکْ فرزندان اسرائیل را شادمان و سرخوش نکرد، بلکه آنان را ترساند و حیران کرد و نشانشان داد که با تمام طهارت و تقدسشان چقدر از تحمل حضور الاهی که از میان ابر با آنان سخن می‌گفت ناتوان‌اند، همین‌طور

هم شریعت، وقتی در معنای حقیقی‌اش در نظر آید، تنها کاری که می‌کند آشکار کردن گناه، پدید آوردن خشم، متهم کردن و ترساندن انسان‌هاست تا آنجا که آنان را به آستانهٔ ناامیدی و درماندگی می‌کشاند. این است کار و کاربرد حقیقی شریعت که در همین‌جا نیز پایان می‌یابد.

برخلاف، *انجیل* نوری است که جان‌های ترسان را روشنایی، شادمانی، آرامش و رفعت می‌بخشد. زیرا نشان می‌دهد خدا به‌خاطر مسیح درمقابل گناهان و گناهکارانی که بسیار ناشایست و نالایق‌اند، رحیم است، اگر که آنان ایمان بیاورند که با مرگ مسیح از لعنت، یعنی از گناه و مرگ ابدی، آزاد شده‌اند و به‌سبب پیروزی مسیحْ برکت، یعنی فیض، بخشودگی گناهان، برائت و حیات جاودان، به‌وفور و به‌رایگان بر آنان عطا شده است. درنتیجه، ما ضمن فرق‌گذاری میان شریعت و انجیل، برای هرکدام از آنها کار و کاربرد حقیقی‌شان را قائل می‌شویم. درکتاب‌های راهبان، شرع‌شناسان و الاهیات‌دان‌های مدرسی و نیز درکتاب‌های پدران قدیم هیچ نشانی از این فرق میان شریعت و *انجیل* دیده نمی‌شود. آگوستین این فرق را تا حدودی فهمید و توضیح داد. جروم و دیگران آن را نفهمیدند. خلاصهٔ کلام، هیچ‌کدام از مکاتب الاهیاتی و کلیساها طی سال‌های متمادی به این فرق اشاره نکردند و سکوتی عجیب پیشه کردند و این موضوع وجدان بشر را به مخاطره‌ای عظیم افکنده است، زیرا اگر *انجیل* به‌وضوح از شریعت تمیز داده نشود، تعالیم راستین مسیح دچار تحریف و نقص می‌شوند. برخلاف، اگر این فرق به‌درستی فهم شود، روش حقیقیِ آمرزیدگی هم فهمیده می‌شود و آنگاه می‌توان به‌آسانی ایمان را از اعمال، و مسیح را از موسی و تمام قوانین سیاسی تمیز داد. زیرا هرچیزی بدون مسیح، کارگزار مرگ از برای مجازات اشرار است.

زیرا میل جسم برخلاف روح است و میل روح برخلاف جسم

وقتی پولس می‌گوید میل جسم برخلاف روح است و میل روح برخلاف جسم، به ما هشدار می‌دهد که متوجه آزمندی جسم باشیم؛ یعنی نه فقط به امیال جسمانی، بلکه به غرور، خشم، بی‌نزاکتی، ناشکیبایی، ناباوری و مانند اینها هم توجه کنیم.

باوجوداین، او به ما می‌گوید به تمام این امیال توجه کنیم تا نه به وجودشان رضا دهیم و نه آنها را برآورده کنیم؛ یعنی به آنچه جسم ما را به‌سویش می‌کشاند نه بیندیشیم، نه از آن سخن بگوییم و نه انجامش دهیم. آن‌چنان‌که اگر میل جسم ما را به خشم ترغیب کرد، باید آن‌گونه خشمگین شویم که مزمور چهارم به ما آموخته است، یعنی به‌گونه‌ای که گناه نکنیم. پس گویی پولس چنین می‌گوید: می‌دانم جسم شما را به‌سوی خشم، حسادت، شُبهه، ناباوری و مانند اینها می‌کشاند، اما به مدد روح مقاومت کنید تا مرتکب گناه نشوید. لیک اگر هدایت روح را کنار بگذارید و از جسم پیروی کنید، امیال جسم را برآورده می‌کنید و، همان‌طور که پولس در باب هشتم رساله به رومیان می‌گوید، خواهید مُرد. درنتیجه، این کلام پولس رسول را باید چنان فهمید که نه فقط ناظر به امیال جسمانی، بلکه ناظر به کل قلمرو گناه باشد.

و میان آنها تعارض وجود دارد، بدان‌سان که کارهایی را که می‌خواهید نمی‌توانید انجام دهید

پولس می‌گوید این دو فرمانده، یعنی جسم و روح، که در بدن شما هستند با یکدیگر مخالف‌اند، بدان‌سان که شما قادر نیستید آنچه را می‌خواهید انجام دهید. و این بخش از رساله گواه روشنی است بر اینکه پولس این سخنان را خطاب به مقدسان نوشته است، یعنی خطاب به جماعت مسیحی که به مسیح ایمان دارد، تعمید داده شده، آمرزیده شده، صاحب حیات جدید شده و از بخشودگی کامل گناهان برخوردار شده است. درعین‌حال، پولس می‌گوید این جماعت مسیحی جسمی دارد که در برابر روح نافرمانی می‌کند. او در باب هفتم رساله به رومیان از خود همین‌گونه سخن می‌گوید: «من موجودی جسمانی‌ام که به قدرت گناه فروخته شده‌ام» و نیز: «شریعت دیگری را در اعضای خویش می‌بینم که در برابر شریعت عقلم نافرمانی می‌کند و ...» و همچنین: «چه انسان بیچاره‌ای هستم و ...».

در اینجا نه فقط الاهیات‌دان‌های مدرسی، بلکه بعضی از پدران قدیم نیز به رنج و زحمت فراوان افتاده‌اند تا جویا شوند چگونه می‌توانند سخن پولس را

توجیه کنند. زیرا بر آنان نامعقول و نادرست می‌نماید که گفته شود ظرف[۱] برگزیدهٔ مسیح، گناهکار است. اما ما سخنان پولس را قبول داریم، سخنانی که در آنها آشکارا اعتراف کرده به قدرت گناه فروخته شده است، که اسیر گناه است، که شریعتی در اعضای خود دارد که در برابر او نافرمانی می‌کند، و اینکه در جسم، تابع شریعت گناه است. اینجا آنان دوباره پاسخ می‌دهند که پولس در نقش شخصی گناه‌آلود سخن می‌گوید. اما انسان گناه‌آلود از نافرمانی جسمش، از هرگونه ستیز یا تعارض، یا از اسیری و حبس در گناه شکایت نمی‌کند، زیرا گناه با قدرت تمام در وجود آنان حکمرانی می‌کند. ازاین‌روی، این شکایت خود پولس و شکایت تمام مقدسان است. بدین جهت آنان به‌طرزی فضاحت‌بار کوشیده‌اند به توجیه این مسئله بپردازند که پولس و دیگر مقدسان هیچ گناهی ندارند. زیرا آنان با این عقیده (که ناشی از جهل نسبت به آموزهٔ ایمان است) جماعت مسیحی را از تسلایی بی‌نظیر و عالی محروم می‌کنند: آنان بخشودگی گناهان را از بین می‌برند و مسیح را به شخصیتی بی‌فایده تبدیل می‌کنند.

ازاین‌روی، وقتی پولس می‌گوید: «شریعت دیگری در اعضای خویش می‌بینم و ...»، منکر جسم خود و مفاسد جسمانی در وجود خود نمی‌شود. از این‌روی، احتمال دارد که او گاه انگیزش‌های امیال جسمانی را در خود احساس می‌کرده است. باوجوداین، (تردید ندارم که) این انگیزش‌ها با [رنج‌ها و] وسوسه‌های شدید و فراوان ذهنی و جسمی‌شان که پولس، به گواهی رساله‌هایش، مدام با آنها درگیر بود و از جانب آنها رنجور می‌شد، به‌طور کامل در وجود او سرکوب شدند؛ یا اینکه هرگاه شاد و نیرومند بود و امیال جسمانی، خشم، ناشکیبایی و مانند اینها را در خود احساس می‌کرد، به مدد روح در برابرشان مقاومت می‌کرد و بدان تن درنمی‌داد که این انگیزش‌ها در وجود او حکمرانی کنند. پس، به‌هیچ‌روی نباید راضی شویم که این قبیل قسمت‌های امیدبخش رساله (که پولس در آنها ستیز جسم و روح را در بدن خویش توصیف می‌کند) با چنین تفاسیر احمقانه‌ای تحریف شوند.

---

۱. اشاره است به رومیان ۹:۲۱-۲۳: «آیا کوزه‌گر اختیار گِل خویش را ندارد تا از خمیره‌ای واحد، ظرفی نفیس یا پست بسازد؟ باری! اگر خدا با آنکه می‌خواست خشم خویش را آشکار سازد و قدرتش را بشناساند، ظرف‌های خشم را که سزاوار هلاکت گشته بودند با بردباری بسیار تحمل کرد، به قصد آن بود که دولت مجد خویش را بر ظرف‌های رحمت که آنها را از پیش بهر مجد آماده کرده است، آشکار گرداند و بر ما که نه‌تنها از میان یهودیان، بلکه از میان ملت‌ها نیز خوانده شده‌ایم عیان سازد». ـم.ف.

الاهیات‌دان‌های مدرسی، راهبان و دیگرانی نظیر آنان، هرگز در وجود خود وسوسه‌های روحی احساس نمی‌کنند و بر همین اساس فقط برای سرکوب و غلبه بر شهوت و امیال جسمانی می‌جنگند، و به آن پیروزی‌ای مباهات می‌کنند که تاکنون هرگز به دست نیاورده‌اند، و خود را نیز بسیار بهتر و مقدس‌تر از اشخاص متأهل می‌دانند. به اعتقاد من، آنان زیر این ظاهرسازی و ادعای مقدس همه‌گونه گناه هولناک، مانند جدال، غرور، عداوت، تحقیر کردن و بیزاری جستن از همنوعان، اطمینان به برائت شخصی، حسن‌ظن [نسبت به اعمال نیک و شایستگی‌های فردی][1]، تحقیر دیانت و اهانت به کلام خدا، بی‌دینی، کفر و مانند اینها، را دامن می‌زنند و ادامه می‌دهند. آنان با این گناهان هرگز نمی‌جنگند، بلکه خود را به‌کلی بی‌گناه می‌دانند؛ این جماعت برائت را در وفاداری به عهدهای احمقانه و رذیلانهٔ خود و گناهکاری را نیز در بی‌اعتنایی و خوار شمردن این عهدها می‌دانند.

اما ما بر این شالوده استواریم و تکیه داریم که مسیح تنها برائت کامل ماست. اگر هیچ‌چیز نداریم که به آن اطمینان کنیم، باز هم، همان‌طور که پولس گفته، ایمان، امید و محبت برایمان باقی مانده است. ازاین‌روی، باید همیشه ایمان و امید داشته باشیم؛ باید همیشه به مسیح چونان صدر و شالودهٔ برائتمان متوسل شویم. آن‌کس که به او ایمان آورد، شرمسار نخواهد شد. افزون بر این، باید بکوشیم در ظاهر نیز بری از گناه باشیم؛ یعنی با جسم که همواره ما را به بدی و تباهی می‌کشاند، موافقت نکنیم، بلکه به مدد روح در برابرش مقاومت کنیم. ناشکیبایی نباید بر ما غلبه کند و موجب شود نسبت به مردم حق‌ناشناس باشیم و آنان را حقیر بدانیم که این کار سوءاستفاده از آزادی مسیحی است، بلکه باید به مدد روح بر این و تمام دیگر وسوسه‌های اغواگر غلبه کنیم. آنگاه درنگریم که چقدر به مدد روح در برابر جسم جنگیده‌ایم، پس به همان مقدار در ظاهر بری از گناه‌ایم. گواینکه این برائت موجب نمی‌شود در پیشگاه الاهی مقبول باشیم.

ازاین‌روی، هیچ‌کس نباید ناامید شود، اگر احساس می‌کند جسم به‌دفعات ستیزه‌های جدیدی علیه روح بر پا می‌کند، یا اگر نمی‌تواند به‌سرعت بر جسم غلبه کند و آن را مطیع روح سازد. من نیز برای خویش قلبی دلیرتر و راسخ‌تر

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

آرزو می‌کنم که بتواند نه فقط تهدیدهای حاکمان ستمگر، بدعت‌ها، توهین‌ها و جنجال‌هایی را که افراد متوهم بر پا می‌کنند با بی‌باکی حقیر بداند، بلکه قادر باشد از ناملایمات و عذاب‌های روحی هم خلاص شود و خلاصه اینکه از تلخی مرگ نهراسد، بلکه آن را همچون مهمانی بسیار صمیمی بپذیرد و در آغوش بگیرد. اما من شریعت دیگری در اعضای خویش می‌یابم که در برابر شریعت عقلم نافرمانی می‌کند و ... . گروهی دیگر نیز هستند که با وسوسه‌های پست، مثل فقر، خواری، ناشکیبایی و مانند اینها کشمکش می‌کنند.

ازاین‌روی، هیچ‌کس نباید حیران یا ترسان شود آنگاه که ستیز جسم با روح را در بدنش احساس می‌کند، بلکه باید با تکیه بر این سخنان پولس دل خویش را شجاعت بخشد و خود را آرامش دهد: «میل جسم برخلاف روح است و ...» و نیز: «میان آنها تعارض وجود دارد، بدان‌سان که کارهایی را که می‌خواهید نمی‌توانید انجام دهید». زیرا پولس با این سخنان آنانی را که در دام وسوسه گرفتار آمده‌اند آرامش می‌بخشد. انگار چنین می‌گوید: برای تو محال است بدون [تحمل][1] هیچ‌گونه رنجیدگی یا مزاحمت از جانب جسم، در تمام امور از هدایت روح متابعت کنی. نه، جسم در مقابل تو مقاومت خواهد کرد و آن‌چنان هم مقاومت می‌کند و مانع ایجاد می‌کند که نمی‌توانی کارهایی را که با کمال میل دوست داری انجام بدهی. در اینجا همین کافی است که در برابر جسم مقاومت کنی و امیالش را برآورده نسازی؛ یعنی از روح پیروی کنی نه از جسم؛ جسمی که با قدرتِ ناشکیبایی ما را به‌آسانی مغلوب می‌کند؛ جسمی که برای کینه‌جویی، طعن زدن، بخل ورزیدن حریص است؛ جسمی که از خدا نفرت دارد، نسبت به او خشمگین است و از او قطع امید کرده است و ... . ازاین‌روی، وقتی انسان این ستیز جسم را احساس می‌کند نباید دلسرد شود، بلکه باید در روح مقاومت کند و بگوید: من گناهکارم و در وجود خویش گناه را احساس می‌کنم، زیرا هنوز از بندِ جسم خلاص نشده‌ام، جسمی که مادامی که زنده است گناه در آن خواهد بود؛ اما از روح فرمان‌برداری می‌کنم نه از جسم؛ یعنی با ایمان و امید به مسیح توسل خواهم جست و با کلام او خویش را رفعت خواهم بخشید و وقتی چنین رفعت یافتم، امیال جسم را برآورده نخواهم کرد.

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

دانستن این موضوع و در نظر داشتن آن برای مؤمنان بسیار سودمند است؛ زیرا وقتی در دام وسوسه گرفتار می‌آیند به آنان به‌طرز حیرت‌انگیزی آرامش می‌بخشد. زمانی که راهب بودم خیلی زود به این فکر رسیدم که هرگاه آزمندی جسم را در خویش احساس کردم، یعنی هرگاه هرگونه انگیزش پلید، میل جسمانی، خشم، نفرت، یا حسادت به هرکدام از برادران در خویش احساس کردم، باید به‌کلی از آن رها شوم. راه و روش‌های فراوانی را امتحان کردم، به اعتراف روزانه روی آوردم و ...، اما هیچ فایده‌ای برایم نداشتند؛ زیرا آزمندی جسم مدام از نو ظاهر می‌شد، بدان‌سان که نمی‌توانستم آرام و آسوده باشم، بلکه به‌سبب این افکار مدام رنجور بودم: مرتکب این یا آن گناه شده‌ای. دچار حسادت، ناشکیبایی و دیگر گناهان این‌چنینی شده‌ای. پس بیهوده به این طریقت مقدس گام نهاده‌ای و تمام اعمال نیکت بی‌فایده‌اند. اگر این جملات پولس را که می‌گوید: «میل جسم برخلاف روح است و میل روح برخلاف میل جسم است و ...» و «میان آنها تعارض برقرار است، بدان‌سان که کارهایی را که می‌خواهید نمی‌توانید انجام دهید»، درست می‌فهمیدم، نمی‌بایست به‌طرزی چنان رقت‌بار و غم‌انگیز خود را رنج و عذاب دهم، بلکه می‌بایست، همان‌طور که اکنون عمل می‌کنم، بیندیشم و به خود چنین بگویم: مارتین، تو نمی‌توانی به‌کلی بی‌گناه باشی، چون هنوز در جسم زندگی می‌کنی، پس باید ستیز جسم را هم احساس کنی، همچنان‌که پولس می‌گوید: «جسم در برابر روح مقاومت می‌کند». درنتیجه ناامید نشو، بلکه با قوتِ تمام در برابرش مقاومت کن و امیالش را برآورده نکن. اگر چنین عمل کنی از اطاعت شریعت خلاصی یافته‌ای.

به یاد دارم شتاپیتیوس[۱] عادت داشت چنین بگوید: «هزاران بار با خدا عهد کردم انسان بهتری شوم؛ اما هرگز به عهد خود وفا نکردم. پس از این چنین عهد نخواهم کرد، زیرا اینک به تجربه دریافته‌ام که نمی‌توانم به آن وفا کنم. ازاین‌روی، مگر خدا به‌خاطر مسیح به من عنایت و مرحمت کند و وقتی این حیات فلاکت‌بار را ترک کردم حیاتی آکنده از برکت و سعادت به من عطا کند، وَرنَه با تمام عهدها و اعمال نیکم نخواهم توانست در پیشگاه او حاضر آیم». این است درماندگی حقیقی،

---

۱. Johan von Staupitius؛ مرشد معنوی لوتر. ـ م.ف.

و نـه فقـط حقیقـی بلکه مؤمنانـه و مقدس. و ما که طالب نجات‌ایم، جملگی باید با قلب و زبان خود به آن اعتراف کنیم. زیرا مؤمنان به برائت [مکتسب][۱] خویش رجای واثـق ندارنـد، بلکـه هـم‌آوا با داوود می‌گویند: «بنـدگان را داوری مکـن، چه آنگاه در نظرت هیچ‌یک بی‌گناه نمی‌ماند» [مزمور ۱۴۳:۲] و نیز: «خداوندا اگر مظالم را دقیق و صریـح مشـخص کنـی، کیسـت که بری از ظلم بماند؟» [مزمـور ۱۳۰:۳]. مؤمنان به مسـیح که آشـتی‌دهندهٔ آنهاسـت چشـم امید دارند؛ همو که حیات خویش را برای [بخشودگی][۲] گناهان آنان فدا کرد. افزون بر این، آنان می‌دانند که بقایای گناهی که در جسـم آنهاسـت، موجب نمی‌شـود گناهکار دانسته شوند، بلکه این بقایا به‌رایگان بخشیده شده‌اند. بااین‌حال، آنان در این میان در روح با جسم می‌جنگند، مبادا امیال جسمانی را برآورده کنند. و با اینکه خشم و نافرمانی جسم را در برابر روح احساس می‌کنند، و خودشان نیز به‌سبب سستی گاه‌گناه می‌کنند، دلسرد نمی‌شوند و چنین هم نمی‌اندیشند که وضع و نوع زندگی‌شان و اعمالی که به فراخور کارشان انجام داده‌اند خدا را ناخشنود می‌کند، بلکه به مدد ایمانْ خویش را رفعت می‌بخشند.

ازایـن‌روی، مؤمنـان بـا ایـن آمـوزهٔ پولس تسـلایی عالی دریافـت می‌کنند که در آن می‌فهمند بخشـی از وجودشـان روح اسـت و بخشی دیگر جسم، اما باوجوداین روح غالب اسـت و جسـم مغلوب و برائت فرمان‌رواسـت و گناه فرمان‌گزار. کسی که این آموزه را نفهمد و بیندیشد که مؤمن باید از همه‌گونه گناه و خطا پاک باشد، و درعین‌حـال عکـس ایـن مسـئله را در خویـش می‌یابد، سـرانجام ناگزیر به ورطهٔ ناامیدی فرومی‌افتد و از غصه هلاک می‌شـود. اما کسـی که این آموزه را به‌درسـتی می‌فهمد و به‌کار می‌بندد، بدی‌ها و تباهی‌ها برایش نیکو می‌شوند. زیرا وقتی جسم او را به‌گناه می‌کشاند، سبب می‌شود برانگیخته و وادار گردد تا بخشودگی گناه را به میانجی مسیح طلب کند و برائت ایمان را پذیرا شود؛ برائتی که او ارزش بسیاری بر آن ننهاده و با تمنایی بسـیار شـدید هم طالب آن نبوده است. ازاین‌روی، برای ما بسیار سودمند است که گاه رذالت طبیعتمان و فساد جسممان را احساس کنیم تا از این طریق بیدار و برانگیخته شویم که به مسیح ایمان آوریم و توسل بجوییم. بـه ایـن دلیـل، مؤمن مسـیحی کارگری نیرومند و آفرینشـگری حیرت‌آور اسـت که

---

۱ و ۲. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

می‌توانـد از غـم شـادی، از رنـج آرامـش، از گناه برائت و از مـرگ حیات بیافریند، آنگاه که جسم را در هم می‌کوبد و مهار می‌زند و مطیع روح می‌کند.

ازایـن‌روی، هیچ‌کـس نباید وقتی آزمندی جسـم را احسـاس می‌کنـد، از نجات خـود ناامیـد شـود. همـگان بایـد ایـن آزمنـدی و تمـام قهـر و قـوای آن را احسـاس کنند تا به بودنِ آن راضی نشـوند. شـدتِ شـهوت، خشـم و مفسـده‌های دیگری از ایـن دسـت آنـان را متزلـزل می‌کند، چندان‌که نمی‌توانند بر آنها غلبـه کنند. گناه به آنان هجوم می‌آورد، بدان‌سان که نمی‌توانند در این هجمه توفیق یابند. آری، هرچه انسان از ایمانی عالی‌تر بهره‌مند باشد، این ستیز را بیشتر احساس می‌کند. و علت ناله‌هـای غم‌انگیـز قدیسـان در مزامیـر و در کل *کتاب مقدس* همین اسـت. زاهدان عزلت‌گزیده، راهبان، الاهیات‌دان‌های مدرسی و تمام کسانی که از طریق [انجام][1] اعمال جویای برائت و نجات‌اند، از این ستیز هیچ نمی‌فهمند.

امـا اینجـا چه‌بسـا بعضـی بگویند این موضوعی پرمخاطره است که تعلیم دهیم انسان مقصر نیست، اگر که به‌سرعت بر انگیزش‌ها و امیال شدید جسمانی‌ای که در وجود خویش احسـاس می‌کند غلبه نکند. زیرا وقتی این آموزه در میان عوام تعلیم داده شود، آنان را بی‌بندوبار، سهل‌انگار و تنبل می‌کند. این مسئله‌ای است که کمی پیش‌تر دربارهٔ آن سخن گفتم و اشاره کردم که اگر ایمان را تعلیم دهیم، آنگاه انسان جسـمانی اعمال را نادیده می‌گیرد و رد می‌کند. اگر اعمال ضروری دانسـته شـوند، آنگاه ایمان و آرامش وجدان از دست می‌روند. اینجا هیچ‌کس نمی‌تواند مجبور شود و هیچ‌گونه قاعدهٔ مشخصی هم نمی‌توان توصیه کرد. اما هرکس خود باید بکوشد تا بفهمد اسیر کدام میل جسـمانی اسـت و وقتی فهمید، نه باید بی‌بندوباری در پیش گیرد و نه از خود تملق‌گویی کند، بلکه باید در روح مراقبِ جسم باشد و با آن درآویزد تا اگر نمی‌تواند به‌کلی بر آن غلبه کند، لااقل امیالش را برآورده نکند.

تمام قدیسان این ستیز جسم با روح را در وجود خود داشته‌اند و آن را احساس کرده‌اند، و ما نیز دقیقاً همین سـتیز را در وجود خود می‌یابیم و احسـاس می‌کنیم. هرکس که به وجدان خود رجوع کند، اگر ریاکار نباشد، به‌درستی پی می‌برد آنچه پولس در اینجا از آن سخن می‌گوید دقیقاً در او وجود دارد: میل جسم برخلاف میل

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

روح است. ازاین‌روی، تمام مؤمنان مقاوت جسمشان را در برابر روح احساس می‌کنند و بدان معترف‌اند و این را نیز احساس و اعتراف می‌کنند که جسم و روح چندان با هم مخالف‌اند که علیه همدیگر هر کاری که بتوانند می‌کنند و بدین‌سان، مؤمنان قادر نیستند کاری را که می‌خواهند انجام دهند. ازاین‌روی، جسم مانع ما می‌شود تا نتوانیم احکام خدا را نگه داریم، تا نتوانیم همنوعانمان را چون خودمان دوست بداریم، چه رسد به اینکه خدا را با تمام قلبمان دوست داشته باشیم و ... . پس برای ما محال است که با اعمال شرعی بری از گناه شویم. درحقیقت، درون ما نیتِ خیری هست، و باید هم باشد (چون این روح است که در برابر جسم مقاومت می‌کند)، که با مسرت موجب انجام اعمال نیک، پیروی از شریعت، محبت به خدا و همنوع و اموری مانند اینها می‌شود، اما جسم از این نیتِ خیر اطاعت نمی‌کند، بلکه در برابرش مقاومت می‌کند، و بااین‌حال خدا این گناه را به ما نسبت نمی‌دهد، زیرا او به‌خاطر مسیح با مؤمنان آمرزگار است.

اما از آنچه گفتیم نتیجه نمی‌شود که چون خدا این گناه را به ما نسبت نداد، پس گناه را به موضوعی سهل و ساده تبدیل کنیم. آری، حقیقت این است که خدا این گناه را نسبت نداد، اما به چه کسی و به چه دلیل نسبت نداد؟ خدا به‌خاطر مسیح این گناه را به کسانی که توبه کردند و با ایمان به مسیح، آن قربانی کفاره، توسل جستند، نسبت نداده است و تمام گناهانشان و نیز بقایای گناهی را هم که در وجود آنهاست بخشیده است، اما همین گناه را به کسانی که سنگدل و از خودشان مطمئن‌اند نسبت داده است. آن جماعت تائب و مؤمنْ گناهشان را نه کوچک، بلکه بزرگ می‌شمارند و از آن چنان‌که هست سخن می‌گویند؛ زیرا می‌دانند که گناه فقط با مرگ مسیح محو می‌شود و نه با هیچ‌گونه کفاره، عمل یا درستکاری. و باوجوداین، بزرگی و زشتیِ گناهشان موجب ناامیدی‌شان نمی‌شود، زیرا یقین دارند این گناه به‌خاطر مسیح به آنها نسبت داده نمی‌شود [یا موجب گناهکار شدن آنان نمی‌شود].

دیدگاه من چنین است: مبادا کسی گمان کند پس از دریافت ایمان، گناه کم‌اهمیت است. گناه حقیقتاً گناه است، خواه پیش از کسب معرفت به مسیح آن را مرتکب شویم، خواه پس از آن. و خدا همیشه از گناه بیزار است. آری، هر گناهی منفور است،

زیرا در اساس، واقعیتِ گناه منفور است. اما این گناه برای کسی که ایمان دارد منفور نیست و این به‌سبب مسیح آشتی‌دهنده است؛ همو که با مرگ خویش کفارهٔ گناه را داد. اما برای کسی که ایمان ندارد، نه فقط تمام گناهانش منفورند، بلکه حتی اعمال نیکش هم گناه‌اند و این مطابق با این کلام است که: «هرآنچه از ایمان نشئت نگیرد گناه است» [رومیان ۱۴:۲۳]. ازاین‌روی، خطای الاهیات‌دانِ مدرسی بسیار زیان‌بار است که گناهان را طبق واقعیت [گناه][1] و نه طبق شخص متمایز می‌کند. گناه مؤمن و بی‌ایمان به یک اندازه بزرگ است. اما این گناه بر مؤمن بخشوده شده است و به او نسبت داده نمی‌شود: بر بی‌ایمان بخشوده نشده، بلکه نسبت داده شده است. این گناه برای مؤمن کوچک و قابل‌بخشش است، برای بی‌ایمان کُشنده [و منفور]. و این نه ازآن‌روست که گناهان فرق دارند یا گناه مؤمن کوچک‌تر است و گناه بی‌ایمان بزرگ‌تر، بلکه به دلیل اختلاف میان اشخاص است؛ زیرا مؤمن با ایمان به خود یقین می‌بخشد که گناهش بر او بخشوده شده است، ازآن‌روی که مسیح خود را برای آن گناه تسلیم کرده است. درنتیجه، با اینکه او در وجود خود گناه دارد و هر روز هم گناه می‌کند، در ایمان خویش راسخ و پایدار می‌ماند، اما شخص بی‌ایمان برعکس، در دنائت خویش پایدار و راسخ می‌ماند. و حکمت و تسلای حقیقیِ ایمان آن است که مؤمنان با اینکه گناهانی مرتکب شده‌اند و می‌شوند، می‌دانند به‌خاطر مسیح این گناهان به آنان نسبت داده نمی‌شود.

این سخن را برای آرامش خاطر مؤمنان گفتم. زیرا آنان به‌راستی فقط احساس می‌کنند گناهانی مرتکب شده‌اند و می‌شوند؛ یعنی آنان احساس می‌کنند خدا را چنان‌که می‌بایست با شور و شدت تمام دوست نداشته‌اند؛ احساس می‌کنند آن‌چنان‌که می‌خواهند با تمام وجود به خدا توکل نکرده‌اند، بلکه بارها شک کرده‌اند که آیا خدا حافظ آنهاست یا نه؛ آنان ناشکیبا هستند و در سختی‌ها بر خدا خشم می‌گیرند. (همچنان‌که پیش‌تر گفتم) ناله‌های اندوهناک قدیسان در کتاب‌های مقدس و به‌ویژه در مزامیر از اینجا نشئت می‌گیرند. و پولس خود ناله سر می‌دهد که «به قدرت گناه فروخته شده‌ام» [رومیان ۷:۱۴]. و در این رساله می‌گوید جسم در برابر روح مقاومت و نافرمانی می‌کند، اما چون آنان به مدد روح اعمال جسم را تحقیر کرده‌اند (چنان‌که

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

پولس در جای دیگری دراین‌باره سخن گفته و در پایان باب پنجم رساله به گالاتیان هم می‌گوید: «آنان جسم را با هواها و امیالش مصلوب می‌کنند»)، این گناهان آنان را نمی‌آزارد و موجب محکومیتشان نمی‌شود. اما اگر مطیع جسم شوند و امیال آن را برآورده کنند، آنگاه ایمان و روح‌القدس را از دست می‌دهند. و اگر از گناهشان بیزاری نجویند و به‌سوی مسیح بازنگردند (به‌سوی مسیح که کلیدهایی به کلیسای خود داده است برای اینکه کسانی که [در ورطهٔ گناه و بی‌ایمانی][1] سقوط کرده‌اند، آنها را برگیرند و خود را رفعت بخشند تا ایمان و روح‌القدس را دیگربار بازیابند)، در گناهانشان می‌میرند. ازاین‌روی، ما از کسانی سخن نمی‌گوییم که خیال می‌کنند ایمان دارند و باز هم گناه می‌کنند. این افراد از پیش داوری شده‌اند: «آنان که برحسب جسم زندگی می‌کنند خواهند مُرد» [رومیان ۱۳:۸]. و نیز: «اعمال جسم معلوم است: زنا، فسق و مانند اینها. ازاین‌روی، همچنان‌که پیش‌تر شما را گفتم اینک نیز می‌گویم که آنان که مرتکب این اعمال می‌شوند وارث ملکوت خدا نخواهند شد».

بدین‌سبب، چه‌بسا کسانی را ببینیم که قدیسانی عالی‌مقام‌اند. آنان (چنان‌که راهبان و الاهیات‌دان‌های مدرسی می‌پندارند) سنگ و چوب نیستند که از هیچ‌چیز متأثر نشوند یا هیچ‌گونه میل و خواسته‌های جسمانی را احساس نکنند، بلکه همان‌طور که پولس می‌گوید، امیال جسمشان برخلاف امیال روحشان است و درنتیجه آنان هم مرتکب گناه می‌شوند. و مزمور سی‌ودوم گواهی می‌دهد قدیسان به گناهکار بودن خود معترف‌اند و از خدا می‌خواهند دنائت گناهشان بخشوده شود و این گواهی آنجاست که می‌گوید: «آنگاه چنین گفتم که خداوندا برابر تو علیه خویش و دنائتم اعتراف خواهم کرد، و تو رذالت گناهم را می‌بخشی. هم ازاین‌روی، هرآن‌کس که مؤمن و خداترس است چنین از تو مسئلت می‌کند و ...». افزون بر این، تمام جماعتِ مسیحی، که مقدس است، از خدا می‌خواهد گناهانش بخشوده شود و به بخشودگی گناهان اعتقاد دارد. و داوود در مزمور ۱۴۳ چنین از خدا مسئلت می‌کند: «خداوندا! بندگان را داوری مکن، چه آنگاه هیچ‌یک در نظرت بی‌گناه نمی‌ماند». و در مزمور ۱۳۰ از خدا چنین می‌خواهد: «خداوندا! اگر مظالم را دقیق و صریح مشخص کنی، کیست که بری از ظلم بماند؟ لیک تو آمرزگاری و ...».

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

بزرگ‌ترین قدیسان [و فرزندان خدا] همین را به خدا می‌گویند و از او مسئلت می‌کنند. ازاین‌روی، تمام مؤمنان نیز همچون داوود و پطرس و پولس و دیگران، با همان حالت روحی، همین را به خدا می‌گویند و از او مسئلت می‌کنند. سفسطه‌گران پیرو پاپ کتاب‌های مقدس را نمی‌خوانند و اگر بخوانند حجابی بر دیدگان خود دارند و ازاین‌روی، همان‌طور که نمی‌توانند دربارهٔ هیچ‌چیز به‌حق داوری کنند، دربارهٔ گناه یا تقدس هم نمی‌توانند به‌حق داوری کنند.

اگر روح شما را هدایت کند، تابع شریعت نیستید

پولس نمی‌تواند این آموزهٔ ایمان را فراموش کند، بلکه همچنان به تکرار آن می‌پردازد و آن را در اذهان ما می‌نشاند؛ حتی آنگاه‌که در باب اعمال نیک سخن می‌گوید. اینجا ممکن است بعضی اعتراض کنند که چگونه ممکن است تابع شریعت نباشیم؟ و تو خود ای پولس تاکنون به ما آموخته‌ای که ما جسمی داریم که میلش برخلاف میل روح است، و با ما می‌جنگد، ما را عذاب می‌دهد و به اسارت می‌کشاند. و ما درحقیقت احساس گناه می‌کنیم و نمی‌توانیم از این احساس خلاص شویم، گواینکه آن‌چنان راغب و طالب این خلاصی هم نیستیم. و این چیست جز تابع شریعت بودن؟ اما پولس می‌گوید: هیچ‌چیز شما را رنج و عذاب ندهد. فقط تمام سعی و تلاش خود را به کار ببرید تا روح شما را هدایت کند، یعنی خود را خواهان پیروی و تمکین از آن اراده‌ای نشان دهید که در برابر جسم مقاومت می‌کند و امیالش را برآورده نمی‌کند (زیرا این است هدایت شدن از سوی روح و کشیده شدن به‌سوی آن)؛ آنگاه تابع شریعت نیستید. پولس در باب هفتم رساله به رومیان دربارهٔ خود چنین می‌گوید: «در عقلم شریعت خدا را به جا می‌آورم»؛ یعنی در روح تابع هیچ گناهی نیستم، اما در جسم شریعت گناه را به جا می‌آورم. پس مؤمنان تابع شریعت نیستند، یعنی در روح [چنین نیستند][1]، زیرا با اینکه گناه را احساس می‌کنند و به گناهکاری خویش معترف‌اند، شریعت نمی‌تواند آنان را متهم کند و حکم به مرگ آنان دهد، زیرا مسیح نیرو و قدرت شریعت را از بین برد؛ همان مسیح که «تابع شریعت شد

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

تا آنانی را که تابع شریعت بودند رهایی بخشد» [گالاتیان ۴:۴]. ازاین‌روی، شریعت نمی‌تواند به‌سبب گناه موجود در مؤمن، که درواقع هم گناه است و برخلاف شریعت انجام شده است، او را متهم بداند.

پس قدرت فرمان‌روایی روح چنان زیاد است که شریعت نمی‌تواند مؤمنان را متهم کند، با اینکه آنان مرتکب عملی می‌شوند که به‌راستی گناه است، زیرا مسیح برائت ماست؛ همو که با ایمان می‌شناسیمش: او هیچ گناهی ندارد و ازاین‌روی، شریعت نمی‌تواند او را متهم کند. مادامی که با استواری و بی‌هیچ تزلزل به او متوسل‌ایم، روح هدایتگر ماست و از شریعت آزادیم. بدین‌سان پولس رسول، حتی آنگاه‌که اعمال نیک را تعلیم می‌دهد، آموزهٔ خود در باب آمرزیدگی را فراموش نمی‌کند، بلکه همواره نشان می‌دهد که برای ما محال است با اعمال آمرزیده شویم؛ زیرا بقایای گناه جسم ما را محکم در چنگِ خود دارد و ازاین‌روی، تا وقتی جسممان زنده است، امیالش هم با امیال روح مغایرت دارد. باوجوداین، خطر و تهدیدی از این باب متوجه ما نیست، زیرا ما از شریعت آزادیم، بدان‌سان که در روح گام برمی‌داریم.

و با این سخن که: «اگر روح شما را هدایت کند، تابع شریعت نیستید» می‌توانید خود و دیگرانی را که سخت اغوا شده‌اند آرامش فراوان ببخشید؛ زیرا به‌دفعات اتفاق می‌افتد که خشم، نفرت، ناشکیبایی، شهوت جسم، سنگدلی یا دیگر امیال جسمانی بی‌امان به انسان هجوم می‌آورند، بدان‌سان که نمی‌تواند از آنها خلاص شود، گواینکه او خود هرگز چندان راغب به این خلاصی نیست. او در این مورد چه باید بکند؟ باید ناامید شود؟ نه، [پناه بر خدا!]؛ باید به خود چنین گوید: جسمم بر روحم خشم می‌گیرد و با آن می‌جنگد. بگذار تا وقتی می‌خواهد بر روح خشم بگیرد. تو در هر حال بکوش به اعمال جسم رضا ندهی و امیالش را برآورده نکنی، بلکه هوشمندانه گام برداری و تابع راهنمایی روح باشی. اگر چنین کنی از شریعت آزاد می‌شوی. (قبول دارم که) شریعت تو را متهم می‌کند و می‌ترساند، اما اینها به‌کلی بیهوده و بی‌ثمر است. ازاین‌روی، در ستیز جسم با روح هیچ‌چیز بهتر از این نیست که کلام خدا را در نظر داشته باشی و در آن آرامش روح را بجویی.

و کسی که فریفتهٔ امیال گشته و مرتکب گناه شده است، نباید نگران شود که در این صورت ابلیس می‌تواند گناه را چندان افزون کند که او در طولِ پیکار جسم و

روحْ خود را به‌کلی مغلوب بداند و فقط درماندگی و خشم الاهی را احساس کند. در اینجا او به‌هیچ‌وجه نباید از احساس خود [و داوری عقل] متابعت کند، بلکه با اطمینان و استواری این سخن پولس را مستمسک خویش سازد: «اگر روح شما را هدایت کند»، یعنی اگر برخیزید و خود را با ایمان به مسیح آرامش ببخشید، «تابع شریعت نیستید». بدین‌سان کسی که سپری مستحکم دارد، تمام تیرهای آتشینی را که ابلیس خبیث به‌سوی او پرتاب می‌کند، پس می‌زند. در این صورت، هرقدر هم که جسم برآشوبد و خشم بگیرد، باز هم برانگیختگی‌ها و خشمناکی‌هایش نمی‌تواند او را بیازارد و محکوم کند، زیرا او، چون تابع راهنمایی روح است، از جسم سرپیچی می‌کند و امیال جسمانی را هم برآورده نمی‌کند. ازاین‌روی، وقتی انگیزش‌های جسم تلاطم و خروش بر پا می‌کنند، تنها چارهٔ ما شمشیر روح است؛ یعنی کلام نجات (که عبارت از این است که خدا مرگ گناهکار را نمی‌خواهد، بلکه می‌خواهد او ایمان بیاورد و زندگی کند) و جنگیدن با این انگیزش‌ها. و اگر چنین کردیم شک نکنیم که پیروز خواهیم شد. هرچند مادام‌که این جنگ ادامه دارد، آشکارا عکس این را احساس کنیم. اما اگر کلام خدا را از نظر دور بدارد، آنگاه نه پندی باقی می‌ماند و نه کمکی. من خود در باب آنچه گفتم تجربه‌ای کامل و قابل‌اعتماد دارم. من امیال فراوان و مختلفی داشتم که بسیار شدید و قوی بودند، اما همین که به قسمتی از *کتاب مقدس* تمسک جستم و آن را شالودهٔ فهم خویش دانستم و بر آن با استواری ایستادم، بی‌درنگ وسوسه‌هایم محو شدند. بدون کلام خدا برای من محال بود در برابر این وسوسه‌ها مدتی کوتاه تاب آورم، چه رسد که بر آنها غلبه کنم.

ازاین‌روی، خلاصه یا نتیجهٔ آنچه پولس در این بحث یا گفتار دربارهٔ اختلاف یا پیکار میان جسم و روح تعلیم داده این است که قدیسان یا مؤمنان نمی‌توانند خواستهٔ روح را برآورده کنند، زیرا روح با کمال میل خواهان آن است که به‌کلی پاک باشد، اما جسم که به روح می‌پیوندد این پاکی را تاب نمی‌آورد. باوجوداین، جسم و روح با آمرزش گناهان، که در عیسی مسیح به دست می‌آید، نجات می‌یابند. افزون بر این، چون آنان در روح گام برمی‌دارند و روح هدایتشان می‌کند، تابع شریعت نیستند؛ یعنی شریعت نمی‌تواند آنان را متهم کند و بترساند.

آری، شریعت آنان را دچار ناامیدی و درماندگی نمی‌کند و درحقیقت، قادر به چنین کاری هم نیست.

وانگهی اعمال جسم معلوم است و ...

این سخن پولس شبیه به این کلام مسیح است: «آنان را از ثمراتشان خواهید شناخت. انگور را از خار و انجیر را از خس توان برچید؟ بدین‌سان هر درخت نیکو میوه‌های نیکو آورد و هر درخت تباهْ میوه‌های تباه و ...» [متی ۷:۱۶]. پولس همان تعلیم مسیح را می‌آموزد، یعنی این را که اعمال و ثمرات به‌بسندگی و به‌قدر کفایت گواهی می‌دهند که درخت نیکوست یا تباه، که انسان تابع راهنمایی روح است یا جسم. گویی سخن پولس این است: مبادا بعضی از شما با خود بگوید که وقتی من از پیکار جسم و روح بحث می‌کنم، سخنم را نمی‌فهمد. من نخست اعمال جسم را، که بسیاری از آنها حتی برای بی‌ایمانان هم معلوم است، و سپس ثمرهٔ روح را مقابل دیدگانتان آورده‌ام.

و پولس ازآن‌روی چنین می‌کند که در میان گالاتیانْ ریاکاران بسیاری بودند (همچنان‌که امروزه نیز در میان ما هستند) که به دینداری تظاهر می‌کردند و خود را می‌ستودند که از موهبت روح به‌وفور برخوردارند و می‌گفتند آیین دینداری را تمام‌وکمال می‌فهمند؛ اما آنان نه برحسب روح که برحسب جسم رَه می‌سپردند و اعمال جسمانی را به جا می‌آوردند. بر این اساس، پولس آشکارا آنان را متقاعد می‌کند که همان انسانی [یعنی انسان مقدسی] نباشند که فکر می‌کردند هستند. و برای اینکه مبادا تذکر او را خوار بشمارند علیه آنان این حکم هولناک را صادر می‌کند که وارثان ملکوت آسمان نخواهند بود تا این‌چنین پند بگیرند و خود را اصلاح کنند. مؤمن در هر دوره‌ای از زندگی وسوسه‌هایی خاص دارد. امیال جسمانی بیشتر از همه در دوران جوانی به او هجوم می‌آورند. در میان‌سالی جاه‌طلبی و خودپسندی و در پیری هم آزمندی به سراغ او می‌آیند. باوجوداین، (چنان‌که پیش‌تر گفتم) هیچ‌یک از قدیسان نیست که در طول عمرش از سوی جسم به ناشکیبایی، خشم و مانند اینها واداشته نشده باشد. ازاین‌روی، پولس در اینجا از قدیسان سخن می‌گوید و بیان می‌کند که امیال جسمشان برخلاف امیال روحشان است و ... . درنتیجه، هرگز

چنین نیست که آنان میل و خواسته‌ای نداشته باشند و ستیز جسم را احساس نکنند. بااین‌حال، این امیال و خواسته و ستیز به ایشان آسیب و آزار نمی‌رساند. درمورد این موضوع باید چنین حکم کنیم که یک وضعیت این است که از سوی جسم تحریک شویم و بااین‌حال، نخواهیم تسلیم امیال و خواسته‌های آن شویم، بلکه پیرو راهنمایی روح گام برداریم و در برابر جسم مقاومت کنیم، و وضعیت دیگر این است که با جسم سازش کنیم، بی‌هیچ ترس و تأسفی اعمال جسمانی را اجابت کنیم و انجام دهیم. در همین مسیر هم پیش برویم و بااین‌حال تظاهر به تقدس کنیم و به بهره‌مندی از روح مباهات کنیم و کارهای دیگری از این دست انجام دهیم. پولس به کسانی که مطابق وضعیت نخست زندگی می‌کنند چنین آرامش و خشنودی می‌بخشد که می‌گوید روحْ ایشان را هدایت می‌کند و تابع شریعت نیستند. او کسانی را هم که مطابق وضعیت دوم زندگی می‌کنند تهدید به هلاکت ابدی می‌کند.

باوجوداین، گاه اتفاق می‌افتد که قدیسان هم گرفتار خواسته‌های جسم می‌شوند و آنها را برآورده می‌کنند. همچنان‌که داوود به‌طرزی وحشتناک مرتکب زنا شد. افزون بر این، وقتی او کاری کرد که اوریا[1] در صف مقدم پیکار کشته شود، مسبب کشتار عدهٔ زیادی از انسان‌ها شد و از این راه به دشمنان فرصت داد تا قدرت بگیرند و بر قوم خدا غلبه کنند، بت‌هایشان را بپرستند و به خدای بنی‌اسرائیل کفر بگویند. پطرس نیز وقتی مسیح را انکار کرد، به‌طرزی فجیع و مهیب گناه کرد. با اینکه این گناهان بزرگ و شنیع بودند، نه از روی هیچ‌گونه بی‌احترامی به خدا یا ذهنیتی لجوج و خودرأی، بلکه از روی ضعف و تزلزل انجام شدند. وانگهی، وقتی نکوهش شدند، با سماجت گناهانشان را ادامه ندادند، بلکه توبه کردند. پولس نیز در باب ششم این رساله همین موضوع را می‌گوید، تعلیم می‌دهد و از نو باب می‌کند، آنجا که می‌گوید: «اگر کسی موقعی گناه کرد و ...». ازاین‌روی، از کسانی که به‌سبب ضعف گمراه شده‌اند و گناه کرده‌اند، آمرزش دریغ نشده است تا بتوانند دوباره برخیزند و دست از گناه بکشند؛ زیرا گناهکار ماندن از همه‌چیز بدتر است، اما اگر توبه نکنند، بلکه همچنان با سماجت در تباهی و رذالت خود بمانند و خواسته‌های جسم را برآورده کنند، نشانه‌ای قطعی است از اینکه روحی فریبکار دارند.

---

1. Uriah

ازاین‌روی، هر انسانی مادامی که زندگی جسمانی دارد، خواسته [و میل] هم دارد، و درنتیجه از وسوسه‌ها نیز فارغ نیست. باوجوداین، طبق اختلاف اشخاص، گروهی به روشی فریفته می‌شوند و گروهی به روش دیگر. بعضی هستند که انگیزش‌های بسیار شدید و جدی، همچون تلخکامی و عذاب جان، کفر، بدگمانی و ناامیدی به آنان هجوم می‌آورد و بعضی دیگر وسوسه‌هایی بزرگ‌تر و بدتر مثل امیال جسمانی، خشم، حسادت، نفرت و مانند اینها. اما پولس در چنین وضعیتی از ما می‌خواهد در روح گام برداریم و در برابر جسم مقاومت کنیم. اما کسی که از جسم فرمان‌برداری کند و بی‌هیچ ترس یا تأسفی به برآورده کردن امیال و خواسته‌های جسمانی ادامه دهد، باید بداند که تعلقی به مسیح و نسبتی با او ندارد، و گرچه مباهات می‌کند که مسیحی است، درحقیقت هرگز چنین نیست. بااین‌حال، تنها خود را می‌فریبد، زیرا آنان که به مسیح تعلق دارند، جسم را با هوا و هوس‌های آن مصلوب می‌کنند.

چه کسانی به‌حق قدیس‌اند و به‌راستی هم چنین خوانده شده‌اند؟

(همچنان‌که پیش‌تر گفتم) در این قسمت از رساله سخنی آمده است که قوت قلبِ بی‌نظیری برای ماست، زیرا به ما می‌آموزد که قدیسان بدون شهوت و وسوسه‌های جسمانی یا بدون گناه زندگی نکرده‌اند. ازاین‌روی، به ما هشدار می‌دهد که راه گروهی از انسان‌های کمال‌طلب را در پیش نگیریم که گرسون دربارهٔ آنها نوشته است؛ یعنی جهد و جهاد نکنیم که به مرتبه‌ای [از چنان کمالی] برسیم که هرگز وسوسه‌ها یا گناهان را احساس نکنیم؛ یعنی سنگ و چوب محض شویم. شبیه به تصوری که راهبان و الاهیات‌دان‌های مدرسی از قدیسان خود دارند که گویی تخته‌سنگ‌هایی به‌کلی بی‌حس و بدون هیچ‌گونه علقه و علاقه‌اند. به‌یقین مریم آنگاه که، طبق باب دوم *انجیل لوقا*، پسرش را گم کرد، دچار رنج و اندوه شدیدی شد. داوود در مزامیر ناله سر می‌دهد که غصهٔ بی‌حد از عظمت وسوسه‌ها و گناهانش همواره او را به کام خود می‌کشد. پولس نیز شِکوه می‌کند که در درون خویش پیکارها دارد و در بیرون ترس‌ها [دوم کرنتیان ۷:۵]، و اینکه در جسم خویش شریعت گناه را به جا می‌آورد. او می‌گوید دغدغهٔ تمام کلیساها را دارد [دوم کرنتیان ۱۱:۲۸]، و نیز دغدغهٔ این را که خدا رحمتی عظیم بر او آورد و در

آن اِپافرودیتوس[1] را که در آستانهٔ مرگ بود به زندگی بازگرداند تا غمی بر غم‌های پولس اضافه نشود [فیلیپیان ۲:۲۷]. ازاین‌روی، قدیسان در نظر پیروان پاپ شبیه به حکمای رواقی‌اند، شبیه به انسان‌هایی حکیم و فرزانه که تاکنون هرگز نظیرشان در عالم یافت نشده است و الاهیات‌دان‌های مدرسی با این عقیدهٔ احمقانه و خطرناک، که از جهل به این تعلیم پولس نشئت می‌گیرد، خودشان و شمار کثیری از دیگر انسان‌ها را به ناامیدی [هولناکی] می‌کشانند.

زمانی که راهب بودم بارها از صمیم قلب آرزو کردم چندان سعادت داشته باشم که یک بار زندگی قدیس یا فرد مقدسی را ببینم و با او گفت‌وگو کنم. در این مدت، نزد خود تصور می‌کردم این قدیس در بیابان زندگی می‌کند، از خوراک و نوشاک پرهیز دارد و فقط با ریشهٔ گیاهان و آب سرد زندگی را می‌گذراند، و این نظر خود را دربارهٔ قدیسان شگفت‌انگیز و باهیبت نه فقط از کتاب‌های سفسطه‌گران [و الاهیات‌دان‌های مدرسی]، بلکه از کتاب‌های پدران هم آموخته بودم. زیرا قدیس جروم جایی چنین نوشته است: «در باب لب زدن به خوراک و نوشاک چیزی نمی‌گویم، زیرا زیاده‌روی است که حتی افراد ضعیف و ناتوان هم آب خنک بنوشند یا هرگونه غذای آبدار بخورند و ...». اما اینک در پرتو *انجیل* آشکارا می‌بینیم که مسیح و رسولانش چه کسانی را قدیس می‌خوانند: قدیس کسی نیست که مجرد و منفرد زندگی می‌کند، [یا باریک‌بینانه احکام مربوط به روزها، خوراک، پوشاک و مانند اینها را رعایت می‌کند]، یا در عیان کارهای بزرگ و عجیب دیگری (مثل کارهای بسیاری که در کتاب *زندگی پدران*[2] می‌خوانیم) انجام می‌دهد، بلکه کسی است که به ندای *انجیل* فراخوانده شده و تعمید یافته است؛ کسی که ایمان دارد با خون و مرگ مسیح مقدس و مطهر شده است. ازاین‌روی، پولس هرجا که خطاب به مسیحیان می‌نویسد، آنان را مقدس، فرزندان و وارثان خدا و ... می‌خواند. پس تمام کسانی که به مسیح ایمان دارند، خواه مرد باشند یا زن، اسیر باشند یا آزاد و ...، همگی قدیس‌اند، نه به‌سبب اعمال خودشان، بلکه به‌سبب این اعمال خدا که ایشان آنها را با ایمان دریافت می‌کنند: کلام او، آیین‌های مقدس، مصائب مسیح، مرگ، رستاخیز و پیروزی او، و فرستادن روح‌القدس. حاصل اینکه، آنان به‌سبب تقدس حاصل از بی‌عملی و نه تقدس حاصل از انجام عملْ قدیس‌اند [یعنی به‌سبب

1. Epaphroditus

2. *Lives of The Fathers*

تقدسی قدیس شده‌اند که آن را به‌رایگان دریافت کرده‌اند و نه به‌سبب آن تقدسی که با سخت‌کوشی، انجام اعمال نیک و شایستگی‌های خودشان کسب کرده‌اند].

بدین‌سان، کشیشان کلام خدا، قاضیان صلح ملت، پدران و مادران، فرزندان، اربابان، بندگان و ... همگی قدیسان حقیقی‌اند اگر به دو شرط عمل کنند: اول، اطمینان داشته باشند که مسیحْ حکمت، برائت، تقدس و رهایی آنهاست. دوم، هرکسی در پیشهٔ خود کارش را مطابق دستور کلام خدا انجام دهد و فرمان‌بردار جسم نباشد، بلکه به مدد روح امیال و خواسته‌های جسمانی را سرکوب کند. حال با اینکه همهٔ انسان‌ها قدرت یکسانی [برای مقاومت در برابر وسوسه‌ها] ندارند، [و][1] بسیاری از سستی‌ها و گناهان را در وجودِ بیشترِ آنان می‌توان مشاهده کرد، این وضع مانع بهره‌مندی ایشان از تقدس نمی‌شود، همچنان‌که گناهانشان نیز نه از لجاجتی سرسختانه، بلکه فقط از سستی و لغزش ناشی می‌شوند. زیرا (بدان‌سان که پیش‌تر گفتم) مؤمنان هم امیال و خواسته‌های جسمانی را احساس می‌کنند، اما چون نمی‌خواهند آنها را برآورده کنند، در مقابلشان مقاومت می‌کنند. همچنین اگر ندانسته در دام گناه افتادند، کافی است با ایمان به مسیح، دیگربار برخیزند و آنگاه گناهشان بخشیده می‌شود. آری، با ایمان به مسیح، همو که نمی‌خواهد ما هلاک شویم، بلکه میش‌های گمگشته [و سرگردان] را پیدا می‌کند [و به آغل بازمی‌آورد] و ... . ازاین‌روی، خدا به من دستور داده است که اگر ضعیفانِ در ایمان و سلوک را دیدم که کلام خدا را دوست دارند و حرمت می‌نهند و در آیین عشای ربانی حضور دارند، دیگر نباید به‌سبب آن ضعفشان بی‌درنگ حکم کنم که نامقدس و بی‌دین‌اند. خدا آنان را در نتیجهٔ آمرزش گناهان می‌پذیرد و بری از گناه می‌داند: خواه در برابرش ایستاده باشند، خواه فروافتاده و ... [رومیان ۱۴:۴].

پولس همه‌جا درمورد قدیسان بدین‌گونه سخن می‌گوید. و من با شعفی عظیم خدا را شکر می‌گزارم، زیرا آنچه را که وقتی راهب بودم ملتمسانه از او طلب کردم، به‌وفور و بی‌حدوحساب به من عطا کرد. به لطف او نه فقط یک قدیس، بلکه کثیری از ایشان را دیدم. آری، تعداد زیادی قدیس حقیقی دیدم. نه قدیسانی مانند آنچه در ذهن و ضمیر سفسطه‌گران است، بلکه مانند قدیسانی که خودِ مسیح و رسولانش از آنان سخن می‌گویند؛

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

همان قدیسانی که به لطف خدا من نیز یکی از آنان‌ام، زیرا تعمید یافته‌ام و ایمان دارم که خداوندم مسیح با مرگ خویش مرا از تمام گناهانم رهانید و نجات داد و تقدس و برائت ابدی عطا کرد. هرکس چنان به مسیح مجد و عزت نبخشد که ایمان بیاورد با مرگ او، کلام او، آیین‌های مقدسش و ... آمرزش و تقدس یافته است، ملعون خواهد بود.

ازاین‌روی، ما این عقیدهٔ احمقانه و باطل را درمورد عنوان قدیس رد می‌کنیم (که طبق آن گمان می‌کردیم این عنوان فقط متعلق به قدیسانی است که در بهشت‌اند و درمورد اهل زمین نیز به عزلت‌گزیدگان و راهبانی تعلق دارد که اعمالی بسیار عجیب و چشمگیر انجام داده‌اند) و اینک از کتاب‌های مقدس می‌آموزیم که همهٔ کسانی که با خلوص نیت به مسیح ایمان دارند قدیس‌اند. جهانیان تقدسِ بندیکت[1]، گرگوری[2]، برنارد[3]، فرانسیس[4] و افرادی مانند اینها را بسیار تحسین کرده‌اند، زیرا شنیده‌اند آنان اعمالی انجام داده‌اند که به‌طور حتم بی‌نظیر و (در ظاهر) فوق‌العاده‌اند. بی‌تردید هیلاری[5]، سیریل[6]، آتاناسیوس[7]، امبروس[8]، آگوستین[9] و دیگرانی مانند ایشان نیز قدیس‌اند، هرچند مانند بندیکت و قدیسان پیش‌گفته زندگی را در سختی و مشقت نگذراندند، بلکه در میان مردم به دانایی شهره بودند، غذاهای معمولی و مرسوم می‌خوردند، شراب می‌نوشیدند و لباس‌های پاکیزه و برازنده می‌پوشیدند، بدان‌سان که از لحاظ رعایت آداب‌ورسوم معمول و استفاده از ضروریات زندگی، میان آنان و دیگر انسان‌های شریف هیچ تفاوتی نبود؛ و باوجوداین بر دیگران بسی برتری داشتند. این افراد خالصانه و به‌طرزی ناب بی‌هیچ خرافه‌ای [عقیده و] ایمان به مسیح را تعلیم دادند. در برابر اهل بدعت ایستادگی کردند. آلایش خطاهای بی‌شمار را از کلیسا زدودند، از طریق معاشرت و الفتشان با بسیاری از مردم به آنان امید و آرامش دادند، به‌ویژه با رنجدیدگان و اندوهگینان که ایشان را با کلام خدا جانی دوباره بخشیدند و تسلی دادند. زیرا آنان خود را از مردم کنار نکشیدند، بلکه در اماکنی هم که مردم آمدوشدِ فراوان داشتند کار خود را انجام می‌دادند. اما برعکسِ این افراد، آن قدیسانِ دیگر نه فقط مطالبی خلاف ایمان تعلیم می‌دهند، بلکه خود نیز موجد و نخستین مبدع بسیاری از خرافه‌ها، خطاها، [رسوم زشت] و عبادت‌های ناپسند هستند. ازاین‌روی، ایشان فقط در هنگام مرگ است که به مسیح متوسل می‌شوند و به

1. Benedict
2. Gregory
3. Brenard
4. Francis
5. Hilary
6. Cyril
7. Athanasius
8. Ambrose
9. Augustine

مرگ و پیروزی او به‌کلی توکل می‌کنند، اما از زندگی دشوار و رنج‌آورشان هیچ سود و ثمری به دست نمی‌آورند.

آنچه گفتیم به‌قدر کفایت آشکار می‌کند که قدیسان حقیقی کیستند و زندگی مقدس کدام است. آری، زندگی مقدس و نه زندگی کسانی که در غارها و خلوتگاه‌ها پنهان می‌شوند، با روزه‌داری جسم خود را لاغر می‌کنند، لباس پشمین می‌پوشند و کارهای دیگری از این دست انجام می‌دهند با این اعتقاد و اطمینان که در بهشت برتر از تمام دیگر مسیحیان به آنان پاداشی بی‌نظیر داده خواهد شد. بلکه منظور از زندگی مقدس زندگی کسانی است که تعمید یافته‌اند و به مسیح ایمان دارند، که همین موجب می‌شود انسان قدیم و اعمالش نابود شوند، اما نه برای همیشه؛ زیرا مادامی که این افراد زنده‌اند شهوت هم در وجود آنها باقی است، اما اگر این شهوت را تحمل کنند بی‌آنکه در وجودشان حکم‌فرمایی کند، بلکه آن را به مدد روح مقهور کنند، آنگاه وجود این شهوت هیچ آزار و آسیبی به آنان نمی‌رساند.

این آموزه برای مؤمنان تسلایی عظیم است، بدان‌سان که وقتی تیرهایی جسمانی را احساس می‌کنند که ابلیس با آنها به روح حمله‌ور می‌شود، ایشان ناامید نمی‌شوند، آن‌چنان‌که برای بسیاری پاپ‌ها اتفاق می‌افتد؛ کسانی که فکر می‌کنند نباید هیچ‌گونه شهوت جسمانی را احساس کنند. باوجوداین، جروم، گرگوری، بندیکت، برنارد و دیگران هم (که راهبان آنان را الگوی کامل تقوا و نمونهٔ کامل تمام فضایل مسیحی می‌دانند) نمی‌توانند تا آنجا پیش بروند که هیچ‌گونه شهوت [یا میل] جسمانی در خود احساس نکنند. آری، این افراد هم میل و شهوت داشتند و آن را به قوت احساس می‌کردند. آنان در بخش‌های مختلفی از کتاب‌هایشان آشکارا بر این موضوع اقرار و اعتراف کرده‌اند. ازاین‌روی، خدا نه فقط این تقصیر کم‌اهمیت، بلکه آن انحراف‌های زیان‌باری را هم که بعضی از آنان وارد کلیسا کردند، به آنان نسبت نمی‌دهد. گرگوری آیین عشای ربانی شخصی را پایه‌گذاری کرد که شناعتی بزرگ‌تر از آن در کلیسای عهد جدید وجود ندارد. گروهی دیگر پدیده‌هایی چون رهبانیت، عبادت‌های ناپسند و آیین‌های اختیاری ابداع کردند. سیپریان[1] معتقد بود کسانی که به دست بدعت‌گذاران تعمید یافته‌اند باید دوباره تعمید داده شوند.

1. Cyprian

ازاین‌روی، ما در اصول عقایدمان به‌حق اعتراف می‌کنیم به وجود کلیسای مقدس ایمان داریم، زیرا این کلیسا نامشهود است؛ در ساحتِ روح مستقر است که هیچ‌کس به آن دسترسی ندارد و درنتیجه تقدسش به دیده نمی‌آید. زیرا خدا این کلیسا را چنان با لغزش‌ها، گناهان، خطاها و انواع مختلف مصائب و اهانت‌ها پوشانده و مخفی کرده است که به حکم عقل هیچ‌جا دیده نمی‌شود. کسانی که از این موضوع ناآگاه‌اند، وقتی لغزش‌ها و گناهان تعمیدیافتگان را، که صاحب کلام خدا و مؤمن به آن‌اند، می‌بینند، بی‌درنگ آزرده می‌شوند و حکم می‌کنند که این افراد به کلیسا تعلق ندارند. و در این میان گمان می‌کنند کلیسا عبارت است از عزلت‌گزیدگان و راهبان [و کشیشان سَرتراشیده‌ای نظیر آنان]؛ یعنی کسانی که خدا را تنها با لبان خویش حرمت می‌نهند و بیهوده او را می‌پرستند، زیرا نه تابع کلام خدا که تابع تعالیم و احکام بشری‌اند و به دیگران نیز همین را می‌آموزند. و چون این عزلت‌گزیدگان و راهبان اعمال شرم‌آور و خرافی خاصی انجام می‌دهند که عقل [نفسانی] هم آنها را می‌ستاید و بسیار ارزشمند می‌داند، از سوی آن جماعت ناآگاهْ قدیس و همان کلیسا دانسته می‌شوند. این جماعت با این کارشان اصل ایمانیِ دین را به‌کلی تغییر می‌دهند و معکوس می‌کنند؛ یعنی به‌جای «من ایمان دارم» در جملهٔ «من به وجود کلیسای مقدس ایمان دارم»، عبارت «من می‌بینم» را می‌گذارند [و می‌گویند من کلیسای مقدس را می‌بینم][1]. این نوع از برائت و تقدسِ حاصل از تدبیر بشری چیزی نیست جز سِحر روح که عقل و دیدهٔ بشر با آن مبهوت و خیره می‌شوند و از شناخت تقدس حقیقی بازمی‌مانند.

اما ما چنین تعلیم می‌دهیم که کلیسا نه لکه دارد، نه چین‌وچروک[2]، بلکه به‌سبب ایمان به فقط مسیح عیسی مقدس است؛ نیز اینکه به‌سبب اجتناب از امیال جسمانی و استفاده از ثمرات روحانی در حیات خود تقدس دارد، اما نه چنان‌که از تمام خواسته‌های ناپسند محفوظ باشد یا از خطاها یا عقاید اشتباه بری باشد. زیرا کلیسا همواره به گناهانش اعتراف کرده و از خدا خواسته است که خطاها و گناهانش بخشوده شوند [متی ۶:۱۲]؛ نیز اینکه همواره به بخشودگی گناهان اعتقاد دارد. ازاین‌روی،

---

۱. افزودهٔ در قلاب از مترجم فارسی است.

۲. اشاره است به افسُسیان ۵:۲۵-۲۸ که در آن چنین می‌خوانیم: «ای شوهران زنان خویش را دوست بدارید، آن‌چنان‌که مسیح کلیسا را دوست داشت. او خویشتن را از برای آن تسلیم ساخت تا آن را تقدیس کند و به غسل آب، همراه با کلامْ پاکیزه سازد؛ چراکه می‌خواست کلیسایی تابناک را نزد خویش حاضر کند که لکه و چروک و هیچ‌چیز از این دست نداشته باشد، بلکه مقدس و مطهر باشد». ـ م.ف.

قدیسان گناه می‌کنند، اغوا می‌شوند و خطا می‌کنند، اما از سَرِ جهل. زیرا آنان با رضا و رغبت مسیح را انکار نمی‌کنند، *انجیل* را کنار نمی‌گذارند، غسل تعمیدشان را باطل نمی‌کنند و ...، پس گناهانشان هم بخشیده می‌شوند. و اگر از سَرِ جهل در اصول عقاید هم خطا کنند، باز هم خطاهایشان عفو می‌شود؛ زیرا سرانجام به خطای خویش اذعان می‌کنند، همان‌طور که جروم، برنارد و دیگران چنین کردند. پس مسیحیان باید بکوشند از اعمال جسم پرهیز کنند، اما نمی‌توانند از خواسته‌ها [یا امیال جسم] بپرهیزند.

ازاین‌روی، برای مؤمنان بسی سودمند است که ناپاکی جسمشان را احساس کنند، مبادا به‌سبب اعتقاد باطل و ناپسند به برائتِ حاصل از اعمال [خودشان] فخر کنند که در پیشگاه خدا مقبول‌اند. راهبان به‌سبب اعتقاد به برائت مغرور شده‌اند و خود را به دلیل زندگی مقدس‌مآبانه‌شان بسیار مقدس می‌دانند، چندان‌که برائت و تقدس خود را به دیگران می‌قبولانند، هرچند خودشان به گواهی قلب‌هایشان اطمینان دارند که انسان‌هایی ناپاک‌اند. زهری بسیار کشنده و زیان‌بار است برای انسان که به برائت خویش اتکا کند و خویش را پاک بداند. اما مؤمنان، چون ناپاکی قلب‌هایشان را احساس می‌کنند، نمی‌توانند به برائت خویش اتکا کنند. این احساس قامت آنان را خم می‌کند و از ایشان انسان‌هایی افتاده می‌سازد که نمی‌توانند به اعمال نیک خود اتکا کنند، بلکه مجبورند به‌سوی مسیح بشتابند که وسیلهٔ خطاپوشی و تنها یاریگر آنهاست؛ همو که جسمی پاک و مقدس و نه ناپاک و گناه‌آلود دارد و آن را برای حیات جهان تسلیم کرد. آنان در مسیح برائت تمام‌وکمال را خواهند یافت. ازاین‌روی، آنان به‌سبب وجود ناپاکی در جسمشان، افتادگی پیشه می‌کنند، اما نه افتادگیِ تصنعی و راهبانه، بلکه حقیقی و خالصانه؛ زیرا اگر خدا سرسختانه آنان را داوری کند، به مرگ ابدی محکوم خواهند شد. اما چون در برابر خدا مغرورانه سر و گردن برنمی‌افرازند، بلکه با دلی شکسته و توبه‌کار خاضعانه به گناهانشان اقرار می‌کنند و به‌کلی به منفعتِ مسیحِ میانجی اتکا می‌کنند، به محضر خدا درمی‌آیند و از او مسئلت می‌کنند تا گناهانشان را بر آنان ببخشاید؛ خدا نیز آسمان بی‌منتهای رحمت بر سرشان می‌گسترد و به‌خاطر مسیح گناهانشان را به آنان نسبت نمی‌دهد.

این همه را ازآن‌روی گفتم که متوجه خطاهای زیان‌بار سفسطه‌گران دربارهٔ تقدس حیات باشیم؛ خطاهایی که ذهن ما چنان در آنها مستغرق می‌شود که بدون زحمت

فراوان نمی‌توانیم خود را خلاص کنیم. ازاین‌روی، با جدیت بکوشید تا برائت و تقدس حقیقی را از برائت و تقدس ریاکارانه تشخیص دهید و به‌درستی میانشان داوری کنید. آنگاه خواهید توانست با دیدگانی غیر از دیدگان عقل [نفسانی]، یعنی با دیدگان روح، به ملکوت مسیح بنگرید، و به یقین حکم خواهید کرد که قدیسان حقیقی کسانی‌اند که تعمید یافته‌اند و به مسیح ایمان دارند و با همین ایمان آمرزیده می‌شوند، گناهان گذشته و اکنونشان عفو می‌شود، و خود نیز از خواسته‌های جسم پرهیز می‌کنند. اما آنان از این خواسته‌ها به‌کلی پاک نمی‌شوند؛ زیرا میل جسم برخلاف میل روح است. بااین‌حال، این ناپاکی در وجود آنان باقی می‌ماند تا افتاده‌حال باشند و چندان در این حال بمانند که شیرینی فیض و منفعت مسیح را احساس کنند. بدین‌سان، این بقایای ناپاک گناه هرگز مانعی برای مؤمنان ایجاد نمی‌کند، بلکه تا حد زیادی موجب پیشرفت آنان می‌شود؛ زیرا هرچه بیشتر لغزش‌ها و گناهانشان را احساس کنند، بیشتر به‌سوی مسیح که اورنگ فیض است می‌شتابند و بیشتر یاری و مساعدت او را طلب می‌کنند؛ یعنی مسیح آنان را به برائت خویش خواهد آراست، ایمانشان را افزون خواهد کرد، از روح خویش به آنان عطا خواهد کرد که با هدایت [و ارشاد فیض‌بخشِ] آن بر امیال جسم فایق می‌آیند تا این امیال بر آنان سلطه نداشته باشند و فرمان‌روایی نکنند، بلکه مطیع و زیر سلطهٔ آنان باشند. پس مسیحیان حقیقی مدام با گناه نبرد می‌کنند و بااین‌حال، در این نبرد مغلوب نمی‌شوند، بلکه پیروزی به دست می‌آورند.

این سخنان را ازآن‌روی گفتم که نه با پندارهای بشری، بلکه با کلام خدا بفهمید قدیسان حقیقی کیستند. پس می‌بینیم که آموزهٔ مسیحی به وجدان [متزلزل و ضعیف] چه کمک عظیمی می‌کند تا قوت بگیرد و آرامش یابد؛ آموزه‌ای که به قبا، سر و صورت تراشیدن، تسبیح و بازیچه‌های این‌چنینی نمی‌پردازد، بلکه از مسائلی مهم و ارزشمند بحث می‌کند؛ مثل اینکه چگونه می‌توانیم بر جسم، گناه، مرگ و ابلیس غلبه کنیم. شریعتمداران [و دیگرانی که به اعمال خود اتکا و اطمینان دارند] چون از این آموزه شناخت ندارند، محال است بتوانند وجدان [مستضعفِ] سرگشته‌ای را که به بیراهه افتاده است آگاهی ببخشند و به صراط مستقیم بیاورند؛ یا وقتی این وجدان دچار غم، ترس یا ناامیدی شده است، آن را تسکین دهند و آرامش ببخشند.